

جان بیور

ترس خداوند

کشف کلید شناخت صمیمانه خدا

این مجموعه شامل DVD های پیوست کتاب ترس خداوند است



نویسنده کتاب پرفروش « دام شیطان »

دوست عزیز:

ترس مقدس کلید داشتن بنیادی مستحکم در خداوند است و گنج‌های نجات، حکمت، و معرفت را می‌گشاید. در کنار محبت، ترس خداوند ابزاری مهم برای دست‌یابی به شناختی صمیمانه از اوست. باید بدانیم تا وقتی که نتوانیم ترس خداوند را در وجودمان داشته باشیم، نمی‌توانیم او را حقیقتاً محبت کنیم، در عین حال، اگر نتوانیم او را محبت کنیم، نمی‌توانیم ترسی صحیح از خداوند داشته باشیم. بسیار مهم است که بتوانیم ترس خداوند و دآوری خداوند را به‌طور واضح توصیف کنیم و سپس برای داشتن شناختی صمیمانه از او به پیش رویم.

صرف‌نظر از این‌که چه مدت از نجات ما گذشته است، ترس خداوند باید در قلب‌های ما مشتعل باقی بماند. درواقع ترس خداوند، عنصری حیاتی در دریافت نجات ماست. پولس اعلام می‌کند: «ای برادران، ای فرزندان ابراهیم، و ای غیریهودیان خداترس که در اینجا حضور دارید! این پیام نجات برای ما فرستاده شده است.» (اعمال ۱۳: ۲۶) ما بدون این ترس مقدس، نیاز خود را برای نجات احساس نخواهیم کرد. ترس خداوند توسط فکر فهمیده نمی‌شود، بلکه در قلب‌های ما حک می‌شود. زمانی که کلام خدا را می‌خوانیم، ترس خداوند توسط روح القدس برای ما آشکار می‌گردد. ترس خداوند یکی از تجلیات روح خداوند است. مزمورنویس اعلام می‌کند: «چه کسی در آسمان‌ها شبیه خداوند است؟» هرچه درک ما از عظمت خداوند بیشتر باشد، ظرفیت داشتن ترس همراه با احترام نیز در ما افزوده می‌شود.

دوست عزیز، این پیغام تأثیر بسیاری بر زندگی خود من و خدمتی که در حال انجامش هستم، داشته است. دعا می‌کنم زندگی و خدمت شما نیز تبدیل شود؛ همچنان که مشتاقانه در جست‌وجوی آن چیزی هستید که خداوند قصد دارد به وسیله‌ی روح القدس از طریق این پیغام به شما بگوید. این پیغام را با دیگران در میان بگذارید، آن را به افرادی که خدمتشان می‌کنید، انتقال دهید. این پیغامی است که شما را تشویق و هدایت خواهد کرد. خداوند آن را در دستان من قرار داده تا آن را در دست‌ها، قلب‌ها و زندگی‌های رهبران کلیساها در نقاط مختلف دنیا بکارم. لطفاً آن را با محبت برادرانه و صمیمانه از جانب من پذیرا باشید.




جان بیور
JohnBevere@ymail.com

جان بیور

ترس خداوند

کشف کلید شناخت عمیق خداوند

The Fear of the Lord by John Bevere
© 2013 Messenger International
www.MessengerInternational.org
Originally published in English
Additional resources in Armenian are available for free download at:
www.CloudLibrary.org

You are encouraged to duplicate, virally distribute, use extracts or
otherwise share this message
in Armenian with others

To contact the author : JohnBevere@ymail.com

"ترس خداوند"، نوشته جان بیور

2013 Messenger International

www.MessengerInternational.org

متن اصلی، چاپ شده به زبان انگلیسی

منابع دیگر به زبان فارسی به صورت رایگان برای دانلود در سایت زیر در دسترس است:

www.cloudlibrary.org

شما را تشویق می کنیم تا این پیغام را به زبان فارسی، کپی و تکثیر کرده و آن را با دیگران در میان بگذارید.

برای تماس با نویسنده: JohnBevere@ymail.com

پیشاپیش از شما سپاس گزاریم

دوست دارم این کتاب را به همسرم لیزا تقدیم کنم. من مردی
خوشبخت ام که با چنین زنی ازدواج کردم. برای بیان نیکویی ها،
پرهیزگاری و شخصیت خداجوی او، باید کتاب دیگری بنویسم، اما کوتاه
می توانم او را چنین توصیف کنم:
زنی که از خدا می ترسد!

"دهان خود را به حکمت می گشاید، و تعلیم محبت آمیز بر زبان وی است. به
رفتار اهل خانه ی خود متوجه می شود، و خوراک کاهلی نمی خورد. پسران اش
برخاسته، او را خوشحال می گویند، و شوهرش نیز او را می ستاید. دختران
بسیار اعمال صالحه نمودند، اما تو بر جمیع ایشان برتری داری. جمال،
فریبندگی و زیبایی، باطل است، اما زنی که از خداوند می ترسد ممدوح خواهد
شد."

- امثال ۳۱: ۲۶-۳۰

پدر به خاطر دختری، لیزا بیور، سپاس گزار توام!

با ژرف ترین سپاس ها...

همسرم لیزا؛ بعد از خدا تو بزرگ ترین عشق و گنجینه ی من هستی! از تو به خاطر لحظاتی که در ویرایش این کتاب همراه ام بودی، سپاس گزارم. دوستت دارم ای مهربان ام!

چهار پسر؛ همه ی شما به زندگی من شادی عظیمی بخشیدید. از شما به خاطر شراکت در خواندگی خدا و تحمل من در سفرها و نوشتن هایم، سپاس گزارم.

پدر و مادرم، جان و کی بیور؛ از شما برای آموزش نخستین من در شناختن ترس خدا از راه الگوی زندگی پرهیزگاران و خداجوی خود، سپاس گزارم.

به تمام کسانی که برای آموزش من و نشان دادن راه پادشاهی خدا، از وقت و زندگی خود مایه گذاشتند. من جنبه های گوناگون عیسا را در شما می بینم.

کارکنان موسسه ی جان بیور؛ از شما به خاطر امانت و حمایت تزلزل ناپذیرتان متشکرم. لیزا و من همه ی شما را از صمیم قلب دوست داریم. از تمام کارکنان "کریشن هاوز" که همراه ما در سختی ها و کارها شریک و پشتیبان موسسه ی ما بودند. کارکردن با شما شادی آفرین است.

و مهم تر از همه، سپاس گزاری خالصانه ام به خداوند. چگونه با واژگان می توانم تمام آن چه را برای من و برای قوم ات انجام داده ای، بیان کنم؟! تو را بیش از هر آن چه که بتوانم بیان کنم، دوست دارم؛ تو را تا ابد دوست دارم!

ترس مقدس کلیدی است به بنیاد
مطمئن الاهی و خزینه ی بی پایان
نجات، حکمت و معرفت.

دیباچه

در تابستان سال ۱۹۹۴ برای خدمت به کلیسایی در جنوبی ترین بخش آمریکا دعوت شدم. این بدترین تجربه ای خدمتی ای بود که تا به حال داشتم. با این وجود ، یک جستجوی پر شور و آتشین در قلب من برای شناختن و درک مفاهیم ترس خداوند متولد شد.

دو سال پیش از آن تاریخ ، این کلیسا تجربه ی یک بیداری نیرومند را پشت سر گذاشته بود. مبشری طی یک دوره ی چهار هفته ای به آن جا آمده بود. خداوند کلیسا با حضورش احیا کرده بود. آن ها تجربه ایی را پشت سر گذاشته بودند که آن را "خنده ی مقدس" مقدس می نامند. این مطلب آن قدر جذاب و نشاط آور بود که شبان و بسیاری از اعضا به جای آن که در پی خداوند باشند به ماندن در اردو و مکانی که آن تجربه ی تازه را داشتند ، ادامه دادند. آن ها به جای شناخت خدایی که نیرو می دهد و تازه می سازد ، در بروز و تجلی این شادمانگی و نشاط پیش می رفتند.

در شب دوم از جلسات ما، روح خدا مرا به موعظه ای درباره ی ترس خداوند ، هدایت نمود. در آن زمان درک من از ترس خداوند هنوز به درستی شکل نگرفته بود ، اما خداوند مرا در موعظه هدایت نمود تا آن چه را که از کتاب مقدس برایم آشکار ساخته بود ، بازگو نمایم. شب بعد به جلسه ای رفتم که برای آن چه در آن در حال وقوع بود ، خود را به هیچ وجه آماده نکرده بودم. بدون هیچ صحبت و گفتگوی قبلی ، شبان پس از پرستش و دعا برخاست و زمان قابل توجهی را به اصلاح آن چه که من شب قبل موعظه کرده بودم ، اختصاص داد. من در ردیف جلو نشسته بودم و کاملاً شوکه شده بودم .پایه ی اصلاحیه ی او بر این باور استوار بود که ایمان داران عهدجدید نباید از خدا بترسند. او به اول یوحنا ۴: ۱۸ استناد کرد :

"در محبت ترس نیست ، بلکه محبت کامل ترس را بیرون می راند ؛ زیرا ترس از مکافات سرچشمه می گیرد و کسی که می ترسد ، در محبت به کمال نرسیده است ."

او روح ترس را با ترس خداوند اشتباه گرفته بود. صبح بعد من یک منطقه ی بیابانی را در نزدیکی هتلم پیدا کردم و توانستم زمانی را به دعا در آن جا اختصاص دهم. من با قلبی باز و مطیع به حضور خداوند رفتم تا هر تادیب و اصلاحی را که می خواهد در من انجام دهد. آموخته بودم که اصلاح و تادیب خداوند همواره به جهت خیریت من است. او ما را تادیب می کند تا بتوانیم در قدوسیت او شریک شویم. (عبرانیان ۱۲: ۷-۱۱ را بخوانید)

فورا محبت گرما بخش خداوند را حس کردم. من ناامیدی و سرخوردگی او را در آن چه که موعظه کرده بودم ندیدم ، به جای آن خشنودی او را مشاهده نمودم .

اشک هایم در حضور قدرتمند و شگفت انگیز او بر صورتم جاری شد. من به دعا ادامه دادم ، سپس خود را در حالی که در روح به خاطر شناختن ترس خداوند ، گریان می دیدم پیدا کردم. من صدای خود را بلند کردم و با تمام نیرویی که در درون داشتم فریاد زدم: " پدر می خواهم ترس مقدس - ترس خداوند - را بشناسم و در آن گام بردارم. " هنگامی که دعایم به پایان رسید دیگر نگران آن چه در ادامه با آن روبرو می شدم، نبودم. تمام آن چه را که می خواستم ، شناختن قلب او بود. حس می کردم که خواست من برای آموختن این جنبه از طبیعت مقدس او عمیقاً موجب خشنودی او شده است. از آن روز خدا در آشکار ساختن اهمیت ترس خداوند ، برای من همواره امین بوده است. او خواست خود را برای تمام ایمانداران به جهت شناختن کامل اهمیت ترس خداوند آشکار ساخته است.

با وجود آن که من همواره می دانستم ترس خداوند مهم است ، اما تا زمانی که خداوند در پاسخ به آن دعا چشمانم را گشود ، قادر به درک تمامیت آن نبودم. من همواره محبت خدا را به عنوان تنها پایه ی رابطه با او دیده بودم. اما در همان زمان کشف کردم که ترس خداوند نیز به همان

دیباچه

اندازه بنیادین است. اشعیا می گوید :

"خداوند متعال می باشد، زانرو که در اعلی علین ساکن است و صهیون را از انصاف و عدالت مملو خواهد ساخت. و فراوانی نجات و حکمت و معرفت استقامت اوقات تو خواهد شد. و ترس خداوند خزینه ی تو خواهد بود." (اشعیا ۳۳: ۵-۶)

ترس خداوند کلیدی است به خزینه ی پایان ناپذیر نجات ، حکمت و معرفت. ترس خداوند در موازات با محبت خدا، بنیادی ترین پایه ی زندگی می باشد. در ادامه یاد خواهیم گرفت که نمی توانیم خدا را تا زمانی که از او ترسیم ، حقیقتا دوست بداریم و همچنین نمی توانیم به طور شایسته و صحیح ترس او را بدون محبت کامل او در دل داشته باشیم .

هنگامی که این کتاب را می نوشتم ، خانواده ام در حال ساختن یک خانه ی جدید بودند. من بارها از آن جا دیدن کردم و خدا از این زمان ها برای آموزش و تعلیم درس هایی از ساختارهای اصلی و بنیادین به من ، استفاده کرد. یک ساختار حقیقی با پایه و چهارچوب خانه آغاز می شود. این بخش تمام سازه های تمام شده ی خانه مانند کف پوش ، فرش ، پنجره ها، کابینت ، و نقاشی ساختمان را حفظ می کند. هنگامی که خانه کامل می شود، شما قادر به دیدن شالوده ی ساختمان نیستید ، گرچه این بخش ها نگه دارنده و حافظ تمام زیبایی های داخلی و ظاهری ساختمان می باشند. بدون این شالوده و چهارچوب حتما قادر نیستید یک کاشی هم به کار ببرید. این حقیقت ساختار این کتاب نیز هست. ما به طور واضح تفاوت میان داوری و ترس خداوند را ترسیم خواهیم نمود. سپس به سوی یک شناخت نزدیک از او گام برخواهیم داشت. ما چکیده ای از حفاظتی را که ترس خداوند نسبت به داوری او برای ما ایجاد می کند ارائه خواهیم داد و اهمیت و نقش آن را در دوستی و صمیمت با خدا ، بررسی خواهیم کرد. هر بخش شامل حقایقی است که هم اطلاع رسان و روشن گر است و هم دگرگون کننده!

هفت بخش اول شامل چهارچوب اولیه برای کتاب است. این بخش ها روح ما را نیرومند می سازند تا بتوانیم آن چه را که خداوند آشکار خواهد

ساخت ، پذیرا شویم. این بخش از تعلیم کتاب را مانند خانه ای در حال ساخت بخوانید. از ساختن چهارچوب به پهن کردن قالی نپرید. بدون سقف ، فرش ها پیش از پایان کار ساختمان نیاز به تعویض خواهند داشت. ساختن ، یک عمل تدریجی است .

هر فصل را با گذاشتن وقت کافی برای دعا بخوانید و پیش از درک کامل آن ، فصل بعد را شروع نکنید. از روح القدس بخواهید تا کلام خدا را از طریق این کتاب برایتان آشکار سازد . " او ما را کفایت بخشیده که خدمت گزاران عهد جدید باشیم - خادم روح ، نه خادم آن چه نوشته ای بیش نیست - زیرا نوشته می کشد ، لکن روح حیات می بخشد . " (دوم قرنیتان ۳: ۶) ترس خدا ، به واسطه ی فکر ما فهمیده نمی شود ، بلکه در قلب ما حک می گردد . هنگامی که کلام او را می خوانیم ، این مطلب به وسیله ی روح القدس مکاشفه می شود. این یکی از تجلیات روح خداست. (اشعیا ۱۱: ۲-۱) خدا آن را با قلب کسانی که با جدیت و تلاش او را می جویند ، در میان خواهد گذاشت. (ارمیا ۲۹: ۱۱-۱۴ و ۳۲: ۴۰)

بیایید پیش از شروع کتاب با هم دعا کنیم :

پدر، به نام عیسای مسیح ، این کتاب را می گشایم ؛ چراکه خواستار شناخت و درک ترس مقدس خداوند هستم. می دانم که بدون کمک روح القدس این امر محال است. پس می خواهم مرا با روح ات مسح کنی. چشمانم را بگشا تا ببینم، گوش هایم را تا بشنوم. قلبم را تا بتوانم آن چه را که به من می گویی، درک کرده و بشناسم. بگذار تا هنگام خواندن کتاب، صدای تو را از لابه لای واژگان آن بشنوم. مرا دگرگون ساز و از جلال به جلال بلند کن. و باز با این هدف که تو را رودر رو بینم ، برافراز

بگذار زندگی ام آن قدر تغییر کند که هرگز تصورش را هم نمی کردم. به این خاطر تمام جلال و اکرام و پرستش از حال تا ابدالابد از آن توسست. آمین

جان بیور

اورلاندو/ فلوریدا

دیاچہ

آیا فکر می کنید خدای خدایان و
شاه شاهان وارد جایی می شود
که احترام و تکریم شایسته ی او
به وی داده نمی شود؟

فصل اول

بادی از آسمان

"از آنانی که به من نزدیک آیند تقدیس کرده خواهم شد، و در نظر تمامی قوم
جلال خواهم یافت" (لاویان ۳:۱۰)

فقط ده روز از ورود به سال ۱۹۹۷ می‌گذشت. من قبلاً در این چند سال برای خدمت به اروپا و آسیا می‌رفتم. از این که دوباره سوار هواپیما می‌شدم هیجان زده بودم، ولی این بار به آمریکای جنوبی می‌رفتم. من هرگز نزد ملت برزیل نبودم و مفتخر بودم که از من دعوت کرده بودند تا در یک کنفرانس ملی که در سه شهر مهم آن جا دایر می‌شد، صحبت کنم. پس از پرواز، در فرودگاه مورد استقبال چند نفر از رهبران تشنه و مشتاق قرار گرفتم. آن‌ها از این جلسات استقبال می‌کردند و اشتیاق شان مرا احیا می‌کرد.

نخستین جلسه همان شب در پایتخت برزیل انجام می‌شد. پس از چند ساعت استراحت، من و مترجم ام از هتل به جلسه رفتیم. ماشین‌ها در پارکینگ و خیابان‌ها تجمع کرده بودند و معلوم بود که جلسه مورد توجه قرار گرفته است. هر چه به ساختمان نزدیک تر می‌شدیم، می‌توانستیم صدای موسیقی‌ای را بشنویم که از یک فضای باز پنج پایی که جهت تهویه میان دیوار بالایی و سقف قرار داده شده بود، خارج می‌شد.

من نیز وقتی به موسیقی آشنای پرستشی دسته‌ی گُر گوش می‌دادم که به زبان پرتغالی - زبان نخستین برزیل - سرائیده می‌شد، دچار هیجان می‌شدم.

وقتی وارد شدیم، مرا مستقیماً به بالای سکو هدایت کردند. سالن که تقریباً حدود چهار هزار نفر جمعیت داشت، پر بود. سکو به علت صدای بلند موسیقی می‌لرزید. کیفیت موسیقی بسیار خوب بود، چرا که نوازندگان مهارت داشتند و هماهنگی گروه بسیار خوب بود. سرودها نیز عالی بود و رهبران با صداهای دلنشین و حرفه‌ای آن را ارائه می‌کردند. اما من به سرعت متوجه عدم حضور کامل خداوند شدم. وقتی جمعیت و نوازندگان را بررسی کردم، فکر می‌کردم: خدا کجاست؟ از این رو بلافاصله پرسیدم: خداوندا، حضور تو کجاست؟

وقتی منتظر جواب او بودم متوجه آن چه که در ساختمان اتفاق می‌افتاد، شدم. توسط چراغ‌های روشن سکو توانستم مردمی را ببینم که مهمه می‌کردند. بسیاری ایستاده بودند در حالی که چشمان‌شان باز بود و به کسی یا به چیزی در ساختمان می‌نگریستند. بسیاری به نظر کسل می‌آمدند. دستان‌شان در جیب‌هایشان فرو رفته بود یا در کنارشان آویزان بود. حالت بدنی و قیافه‌ی آن‌ها به جمعی بی‌تفاوت دلالت می‌کرد که صبورانه منتظرند تا نمایشی شروع شود. عده‌ای با یکدیگر صحبت می‌کردند و عده‌ای در راهروها پرسه می‌زدند و درون و بیرون سالن سرگردان بودند. اندوهگین شدم. این یک جلسه‌ی امداد رسانی بشارتی نبود، بلکه کنفرانسی بود مربوط به ایمان داران. می‌دانستم شاید عده‌ای درمیان جمعیت بودند که ایمان دار نبودند. اما این را هم می‌دانستم که اغلب حاضران در این جمع بی‌تفاوت "مسیحی" بودند.

من منتظر بودم و امیدوار تا مردم وارد تکریم حقیقی خداوند شوند و فکر می‌کردم: "مطمئناً این جو تغییر خواهد کرد." اما این چنین نشد. پس از بیست‌الی سی دقیقه ضرب موسیقی به آن چه ما "سرودهای پرستشی آرام" می‌نامیم، کاهش یافت. اما آن چه من شاهد بودم با پرستش حقیقی بسیار فاصله داشت. این همان رفتار توام با بی‌تفاوتی بود که وقتی وارد سالن شدم، متوجه شدم که درون پرستش رسوخ کرده است.

وقتی سرودها پایان یافت، به نظر می‌رسید که بیش از یک ساعت طول

بادی از آسمان

کشیده است، اما در واقع کم تر از چهل دقیقه بود. به حاضران گفته شد که بنشینند. آن ها نشستند اما گفت وگوهای آرام ناشی از بی تفاوتی هم چنان ادامه داشت. یکی از رهبران میکروفن را گرفت و از مردم خواست سکوت را رعایت کنند، اما آن ها هم چنان به صحبت ادامه می دادند. او شروع به خواندن آیاتی از کتاب مقدس نمود. در تمام مدت صدای همهمه را می شنیدم و عده ای را می دیدم که مرتب در میان پرستش کنندگان از این سو به آن سو می روند. هم چنین متوجه شدم که اغلب به واعظ توجهی نمی کنند. من به سختی می توانستم آن چه را که شاهدش بودم، باور کنم. با ناامیدی رو به سوی مترجم برزیلی خود کردم و پرسیدم که این گونه رفتار در پرستش های آن ها طبیعی است.

او با مخالفت من هم عقیده بود و به آرامی گفت: "بعضی اوقات من باید آن ها را مخاطب قرار دهم و خواهش کنم تا توجه کنند." بسیار ناراحت و خشمگین شدم. من در جلسات دیگری حضور داشتم که مردم این گونه رفتار می کردند، اما هرگز به این شدت نبود. در هر یک از این جلسات من با جو روحانی مشابهی مواجه شده بودم - سنگینی و فقدان حضور خدا - حال می دانستم که سوال ام "خداوندا حضور تو کجاست؟" جواب داده شده است. بی شک حضور او در آن جا نبود.

سپس روح خدا با من صحبت کرد و گفت: "من از تو می خواهم که مستقیماً با این مسأله مقابله کنی."

وقتی معرفی شدم، همهمه ها و زمزمه ها کاهش یافت، اما هنوز وجود داشت. من پشت تریبون رفتم و در آن جا ایستادم و به جماعت نگاه کردم. تصمیم گرفته بودم که چیزی نگویم تا آن ها کاملاً توجه کنند. احساس کردم که رنجش الهی درون سینه ام مشتعل است. پس از یک دقیقه همه سکوت کردند و متوجه شدند که چیزی بالای سکو اتفاق نیفتاده است.

من خود را معرفی نکردم و یا به جماعت خوش آمد نگفتم. درعوض با این پرسش آغاز کردم: "وقتی با اشخاصی صحبت می کنید چه دوست دارید، آیا دوست دارید در کل زمان شما را نادیده بگیرند یا به گفت وگو با

شخصی که نزدیک آن هاست ادامه دهند؟ و یا چشمان شان با بی علافگی و بی احترامی به این سو و آن سو بگردد؟"

مکث کردم و سپس به سوال خودم جواب دادم: "شما چنین چیزی را دوست ندارید، درست است؟"

و بعد ادامه دادم: "چه احساسی می کنید اگر زنگ در خانه ی همسایه را بزنید و با حالت بی خیال و ناراحت او مواجه شوید که می گوید: "دوباره تویی، بیا تو."

مکثی کردم و سپس ادامه دادم: "شما دیگر برای دیدن آن ها نخواهید رفت؟ این طور نیست؟"

سپس قاطعانه گفتم: "آیا فکر می کنید خدای خدایان و شاه شاهان وارد جایی می شود که احترام و تکریم شایسته ی او به وی داده نمی شود؟ آیا فکر نمی کنید ارباب تمامی خلقت در حالی که کلام اش به حد کافی مورد احترام قرار نمی گیرد و با توجه کامل شنیده نمی شود، صحبت می کند؟ اگر چنین فکر می کنید، دچار اشتباه شده اید!"

ادامه دادم: "امشب وقتی وارد این ساختمان شدم، به هیچ وجه احساسی از حضور خدا را نداشتم. نه در ستایش، نه پرستش. نه در تعالیم و نه در مدت جمع آوری هدایا. یک دلیل وجود دارد: خداوند هرگز به جایی نمی آید که مورد تکریم نباشد.

رئیس جمهور شما روی این سکو با احترام زیادی پذیرفته خواهد شد، فقط به خاطر مقام و منصب اش. اگر من در این جا با یکی از بازیکنان فوتبال مورد علاقه تان می ایستادم، بیش تر شما روی لبه ی صندلی هایتان قرار می گرفتید و مشتاقانه استقبال کرده و به هر سخنی که او می گفت گوش می کردید. اما وقتی یک لحظه پیش کلام خدا خوانده شد، به زحمت به آن گوش کردید، چون برای آن ارزش کمی قائل بودید."

سپس آیه ای از کلام را خواندم که مستقیماً به این مسأله اشاره می کند:

"از آنانی که به من نزدیک آیند تقدیس کرده خواهم شد، و در نزد تمامی قوم جلال خواهم یافت." (لاویان ۱۰:۲)

بادی از آسمان

برای یک ساعت و نیم بعد کلام خدا را که در قلب ام مشتعل شده بود، موعظه کردم. سخنان ام با بی باکی و اقتدار بیرون می آمدند و ترسی نداشتیم از این که مردم چه فکر می کنند و یا چگونه واکنشی نشان می دهند. اگر فردا مرا از این کشور بیرون کنند، نگران نخواهم شد. من ترجیح می دهم خدا را اطاعت کنم! این سخنان را به خود گفتم و برای آن ارزش قائل بودم. شما می توانستید صدای افتادن یک سنجاق را در آن لحظات سکوت میان هر یک از عبارات من بشنوید. در آن یک ساعت و نیم دیگر صدای جماعت نبود؛ دیگر بی احترامی وجود نداشت؛ روح خدا توجه مردم را به کلام اش جلب کرده بود. جو سالن در آن لحظه تغییر کرده بود. من می توانستم احساس کنم که کلام خدا پوسته های سخت دل آن ها را تکه تکه می کند.

در پایان پیغام ام، از حاضران خواستم تا چشمان شان را ببندند. آنان را به توبه دعوت کردم: "اگر شما با آن چه خدا در کل مقدس می نامد، مواجه شده و با یک نگرش گستاخانه نسبت به امور خدا زندگی کرده اید و اگر امشب توسط روح القدس و از طریق کلام اش متقاعد شده اید، آیا آماده اید در حضور خداوند توبه کنید؟ اگر چنین است بایستید." بدون اغراق، ۷۵ درصد اشخاص حاضر ایستادند.

سرم را خم کردم و با صدای بلند این دعای ساده و صادقانه را کردم: "خداوند، کلام ات را که امشب موعظه شد، برای این اشخاص تأیید کن."

بلافاصله حضور خداوند آن سالن را پر کرد. اگر چه من جمعیت را برای دعا هدایت نکرده بودم، ولی صدای گریه و هق هق را شنیدم که از جمع بلند می شود. گویی موجی از حضور خدا ساختمان را رفت و روب می کرد و پاکی و احیا را به همراه می آورد. ممکن نبود که تمام حاضران جلوی منبر بیایند، از این رو من دعای توبه را هدایت کردم تا بتوانند از جایی که ایستاده اند دعا کنند. به مردم در حالی که اشک هایشان را پاک می کردند، می نگریستم. حضور عالی او ادامه داشت.

پس از چند دقیقه حضور خدا فروکش کرد. من مردم را تشویق کردم که

تمرکز خود را نسبت به آقایشان از دست ندهند. "به خدا نزدیک شوید که او نیز به شما نزدیک خواهد شد." (یعقوب ۴:۸)

پس از گذشت چند لحظه موج دیگری از حضور او در ساختمان جاری شد. اشک ها و گریه های بیش تری آغاز شد. این بار حتا حضور او گسترده تر بود و اشخاص بیش تری توسط خداوند لمس می شدند. این وضعیت چند دقیقه ادامه داشت، بعد دوباره فروکش کرد. از مردم تقاضا کردم که میان موج ها متفرق نشوند، بلکه تمرکز دل های شان را محکم حفظ کنند.

چند دقیقه بعد شنیدم که روح خدا در دلم نجوا می کند: "من دوباره می آیم." بلافاصله آن را احساس کردم و گفتم: "او دوباره می آید."

آن چه من اکنون می نویسم، دقیقا بیانگر آن چیزی نیست که بعدا اتفاق افتاد. سخنان من بسیار محدود و خدا بسیار مهیب است. به هیچ وجه اغراق نمی کنم چرا که این عمل نیز گستاخانه خواهد بود. من با سه رهبر دیگر صحبت کردم که در آن جا حاضر بودند تا آن چه را که من اکنون گزارش می دهم، تأیید کنند.

به محض این که واژه ی "دوباره" از دهانم خارج شد، اتفاقی عجیب افتاد. تنها نمونه ای که می توانم به وسیله ی آن این اتفاق را توصیف کنم این وضعیت است که تصور کنید در فاصله ی صد یارد یا بیش تر از باند فرودگاه ایستاده اید و یک جت غول پیکر جلوی شما بلند شود. این نمونه توصیف کننده ی غرش بادی ست که بلافاصله در آن سالن وزید. تقریبا هم زمان با هم مردم شروع به دعای عمیق و پرشوری نمودند. صدای آن ها بلند شد و به هم ملحق شده تقریبا به صورت یک فریاد واحد در آمد.

وقتی اول صدای باد خروشان را شنیدم، فکر کردم که هواپیمای جت درست بالای ساختمان پرواز می کند. به هیچ وجه نمی خواستم چیزی را به خدا نسبت دهم و حتا احتمال می دادم در ارتباط با او نیست به سرعت به یاد مجاورت فرودگاه افتادم. اما به هیچ وجه نزدیک نبود و دو ساعت از آخرین باری که صدای هواپیما را شنیده بودیم، گذشته بود.

من به درون خود نزد روح خدا مراجعه کردم و دریافتم که می توانم

بادی از آسمان

حضور خدا را به طریقی بهت آور احساس کنم؛ دعا در مردم فوران کرده بود. بی شک این واکنش نسبت به عبور هواپیما از بالای سرمان نبود.

اگر یک هواپیما بود باید در ارتفاع کم تری از صد یارد از بالای ساختمان پرواز می کرد، چرا که صدایش این حس را ایجاد می کرد، اما در این صورت من قادر نبودم چنین صدای خروشان و قدرتمندی را در میان سر و صدای سه هزار نفر که با صدای بلند دعا می کنند، بشنوم.

صدایی که من شنیدم بسیار بلندتر بود و به وضوح تمام صداها را تحت تاثیر قرار می داد. با وجود این که به فکرم رسوخ کرده بود که این باد، باد روح القدس بود، باز چیزی نگفتم. نمی خواستم اطلاعات غلط را بازگو کنم یا هوچی گری راه بیندازم و مردم را با ابراز پر شور و شوق تظاهرات روحانی سرگرم سازم. غرش این باد حدود دو دقیقه طول کشید. وقتی فروکش کرد، مردم را با حالتی گریان و در حال دعا رها کرد. حضور خداوند بسیار حقیقی و قدرتمند بود.

پیامد حیرت آور حضور او برای پانزده تا بیست دقیقه ادامه داشت. سپس سکو را به رهبر واکذار کردم و تقاضا کردم که ساختمان بلافاصله خالی شود. من اغلب پس از پرستش می ماندم و با دیگران صحبت می کردم. اما اکنون هر گفت و گویی، سطحی و نامناسب به نظر می رسید. رهبران از من خواستند تا برای شام به آن ها ملحق شوم اما من امتناع ورزیدم. با شوکی که از حضور او داشتم، جواب دادم: "نه من فقط می خواهم به اتاق هتل ام برگردم."

مرا تا ماشین مشایعت کردند. به اتفاق مترجم ام و یک خانم و شوهرش که جزو رهبران بودند، به سوی هتل حرکت کردیم. این خانم در زمینه ی موسیقی یک هنرمند بود و موسیقی اش در بین مردم مشهور بود.

او با گریه سوار ماشین شد: "آیا صدای باد را شنیدید؟"

من به سرعت جواب دادم: "صدای هواپیما بود." (اگر چه در دلم احساس می کردم که چنین نبود. می خواستم دیگران آن را تأیید کنند و تصمیم گرفته بودم که نخستین کسی نباشم که چیزی می گوید.)

آن زن سرش را تکان داد و گفت: "نه، آن روح خداوند بود."
سپس شوهرش که متوجه شدم مردی بسیار آرام و تودار است، محکم
بیان کرد: "در نزدیک ساختمان هیچ جا هواپیمایی وجود نداشت."
من با تعجب گفتم: "واقعا؟!"

او ادامه داد: "وانگهی صدای آن باد از صفحه ی صدا بیرون نمی آمد.
هیچ علامتی روی صفحه وجود نداشت و هیچ صدایی هم ضبط نشد." من
در بهت کامل و سکوت نشستم.

بعدها متوجه دلیل این مرد شدم که این چنین مصمم بود. صدایی که
شنیدیم توسط هواپیما ایجاد نشده بود. کارمندان و پلیس های مطمئنی در
بیرون ساختمان وجود داشتند که گزارش دادند صدای مهیبی را از درون
ساختمان می شنیدند. در بیرون هیچ بادی وجود نداشت.

زن اش با اشک هایی که از گونه هایش جاری می شد، ادامه داد: "من
موج های آتش را می دیدم که بر ساختمان جاری می شد و فرشته ها همه
جا بودند."

به سختی می توانستم به گوش هایم اطمینان داشته باشم. همین توصیف
را یک خادم دو ماه پیش در جلسات کارولینای شمالی به کار برده بود. من
ترس خداوند را موعظه کرده بودم و حضور خداوند با قدرت بر آن جمع
قرار گرفته بود و بیش از یک صد بچه ی کوچک به مدت یک ساعت به شدت
می گریستند. یکی از خادمان آن جا به شبان گفت که موج های توپ های
آتشین را دیده بود که بر ساختمان جاری می شود. این مطلب نیز توسط سه
تن از اعضای گروه کر تایید شد.

حال فقط می خواستم با خداوند تنها باشم. وقتی در خلوت اتاق هتل ام
قرار گرفتم، تنها کاری که می توانستم انجام دهم، دعا و پرستش بود.

برنامه ریزی کردم تا در یک جلسه ی دیگر پیش از حرکت به ریودوژانیرو،
خدمت کنم. این بار وقتی وارد سالن شدم، جو کاملاً متفاوت بود. می توانستم
یک احترام شفا یافته را نسبت به خداوند احساس کنم. این بار موسیقی خوب
اما فاقد حضور خدا نبود، بلکه عالی و مسح شده و پر از حضور خدا بود.

بادی از آسمان

داود می گوید: "از ترس تو به سوی هیکل قدس تو عبادت خواهم کرد." (مزمور ۷:۵) پرستش حقیقی در تکریم حضور او استوار می گردد برای این که خدا می گوید: "... مکان مقدس مرا محترم دارید. من یهوه هستم." (لاویان ۳۰:۱۹)

در این پرستش دوم بسیاری رهایی و شفا را دریافت کردند. بسیاری که در تلخی بسته شده و لغزش خورده بودند، آزاد گشتند. جایی که خداوند تکریم می گردد، حضور او تجلی می یابد و جایی که حضور او تجلی می یابد، نیازها رفع می گردد.

حال ما می توانیم توصیه ی داود را درک کنیم:

"ای مقدسان خداوند از او بترسید زیرا که ترسندگان او را هیچ کمی نیست." (مزمور ۹:۳۴)

این پیغامی ست که شما امروز به دست آوردید؛ یعنی ترس خداوند. در این صفحات با کمک روح القدس نه تنها مفهوم ترس خداوند را می فهمیم، بلکه چگونگی گام برداشتن در گنجینه های حقیقی او را متوجه می شویم. ما متوجه داوری خواهیم شد که در صورت عدم ترس مقدس فرا می رسد و نیز فواید جلالی را که در ترس خدا یافت می شود، درک خواهیم نمود.

اشخاصی وجود دارند که خیلی زود
عیسا را به عنوان نجات دهنده، شفادهنده،
و رهاننده و... تشخیص می دهند اما
جلال او را با اعمال و نگرش قلبی خود
به سطح انسان فانی تقلیل می دهند.

فصل دوم

جلال دگرگون شده

" زیرا کیست در آسمان ها که با خداوند برابری تواند کرد؟ و از فرزندان زورآوران که با خداوند تشبیه توان نمود. خدا بی نهایت مهیب است در جماعت مقدسان و ترسناک است بر آنانی که گرداگرد او هستند. " (مزمور ۸۹: ۶-۷)

پیش از بحث در مورد ترس خداوند، باید نگاهی کوتاه به عظمت و جلال خدایی که خدمت می کنیم، بیندازیم. مزمورنویس، ابتدا عجایب حیرت آور خدا را بیان می کند، سپس ترس او را توصیه می نماید. سخنان او با توجه به زبان امروزی ما سوالی، خبری و جسورانه است: " در جهان چه کسی می تواند با خداوند مقایسه شود؟ " او از ما می خواهد تا در مورد جلال غیر قابل درک خدا تعمق کنیم. زیرا ما چگونه می توانیم او را به طور شایسته احترام کرده و حرمت نماییم، اگر نسبت به بزرگی او ناآگاه باقی بمانیم و یا این که چرا او شایسته است که اکرام شود و مورد احترام قرار گیرد؟

مشهور، اما ناشناخته

بیایید شخصی را تصور کنیم که در بین قدرتمندترین ملت روی زمین مشهور است. او شخصی با استعداد و زیرک است. همه در کشورش، شهرت و بزرگی او را می شناسند. او ابداع کننده ی برجسته ترین و با اهمیت ترین مشارکت های علمی و کشفیات شناخته شده برای انسان است.

او برجسته ترین ورزشکار این کشور است. در واقع هیچ کس نمی تواند در هیچ عرصه ای در زندگی با او رقابت کند. علاوه بر تمام این ها او پادشاه و فرمانروای بسیار حکیمی است. در هر سطح و هر کجا در کشور او دارای احترام و حرمت عالی است. رژه های بزرگ و استقبال پرشکوهی به افتخار او برگزار می شود.

حال چه اتفاقی می افتاد اگر این پادشاه به کشور دیگری سفر می کرد که موقعیت و عظمت او ناشناخته بود؟ چه نوع استقبالی در یک کشور بیگانه از او می شد؟ آیا از هر نظر، پایین تر از ملت خودش بود؟

هرچند بزرگ ترین مردان آن ها بسیار پایین تر از قابلیت های این فرمانروا هستند، اما این پادشاه شریف قصد دارد در مقام یک شخص عادی ملاقات شود، بدون ردهای سلطنتی، ملازمان اشرافی، نیروهای امنیتی، مشاوران و خادمان. او تنها می رود. با او چگونه برخورد خواهد شد؟

ساده بیان کنیم، با او متفاوت تر از سایر بیگانگان رفتار نخواهد شد. اگر چه این مرد بسیار بزرگ تر از قدرتمندترین های آن ملت است، اما یا احترام کمی به او گذاشته می شود و یا هیچ احترامی به او گذاشته نمی شود. حتا شاید مواقعی به او توهین شود، چون او یک غریبه است. ابداعات و کشفیات علمی او به طور عظیمی برای این قوم فایده داشته، اما هنوز مردم او را نمی شناسند و بنابراین احترام و عزتی را که سزاوارش است، برایش قائل نمی شوند.

حال گزارش یوحنا را در خصوص عیسا می شنویم که می گوید او عمانوئیل است یعنی خدا در جسم ظاهر شد:

"او در جهان بود و جهان به واسطه او آفریده شد و جهان او را نشناخت.
به نزد خاصان خود آمد و خاصانش او را نپذیرفتند."

- یوحنا ۱: ۱۰-۱۱

بسیار ناراحت کننده است که شخصیتی که علم را خلق کرد، در همین جهانی که ما در آن زندگی می کنیم، استقبال و احترامی را که سزاوارش بود، دریافت نکرد. حتا مصیبت بارتر این که او نزد خاصان خودش آمد،

جلال دگرگون شده

کسانی که در پی او بودند و عهد او را می شناختند، کسانی که زمانی آن ها را با قدرت اش رهانیده بود، اما احترام نیافت. اگر چه مردم راجع به آمدن او صحبت می کردند و به طور مرتب در هیکل شرکت می کردند ، در انتظار آمدن او بودند و برای فوایدی که همراه حکومت او بود، دعا می کردند؛ اما هنگامی که آمد او را نشناختند.

خاصان اش که اقرار می کردند او را وفادارانه خدمت می کنند، این شخص حیرت آور را تشخیص ندادند. نه تنها اسرائیلی ها نسبت به عظمت قدرت خدا نا آگاه بودند، بلکه به همان اندازه نسبت به عظمت حکمت او نیز ناآگاه بودند. از این رو کم تر متحیر می شویم از این که نتوانستند ترس یا تکریمی را که او سزاوارش بود برایش قائل شوند. خدا توضیح داد:

"چون که این قوم از دهان خود به من تقرب می جویند و به لب های خویش مرا تمجید می نمایند اما دل خود را از من دور کرده اند و ترس ایشان از من وصیتی است که از انسان آموخته اند..."

- اشعیا ۴۹:۱۳ -

او گفت: "ترس ایشان از من وصیتی است که از انسان آموخته اند." او می گوید که مردم جلال خداوند را به جلال انسان فاسد کاهش دادند. آن ها خدا را به تصویری که از او ساخته بودند و طبق معیارهای خودشان، خدمت کردند نه بر اساس تصویر حقیقی خود خداوند.

تغییر دادن جلال خدای فساد ناپذیر

این مسأله منحصر به نسل عیسا نمی شد، اگر چه در زمان عیسا به پایین ترین حد خود رسیده بود. این همان اشتباهی است که در تمام نسل های این قوم تکرار می شد که ظاهراً به کاهنان خدا سپرده شده بود. ما حتا می بینیم این عدم تکریم در تخطی و قانون شکنی آدم نمایان شد. او به استدلال مار توجه کرد: "بلکه خدا می داند در روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود." (پیدایش

(۵:۳)

مزمور نویس می پرسد: "خدایا مانند تو کیست؟" بدین ترتیب این فکر برای آدم عبث بود که بتواند جدا از خدا، شبیه او گردد. آدم با تکبر ذهنی خود خدا را به حد یک انسان صرف کاهش داد.

اگر به اشتباه قوم اسرائیل در بیابان توجه کنید، همین ریشه را به عنوان علت سرکشی آن ها خواهید یافت. ترس آن ها از خدا با تصویر غلط شان نسبت به جلال او شکل گرفته بود.

موسا از کوه سینا بالا رفت تا کلام خدا را دریافت کند. پس از گذشت چند روز "قوم جمع شدند." (خروج ۱:۳۲)

مشکلات همیشه زمانی که مردم جدا از قدرت و حضور خدا و با حکمت خودشان جمع می شوند، آغاز می گردد. ما به جای این که منتظر بمانیم تا خدا به ما فرمان دهد، با هم جمع می شویم و سعی می کنیم تا کاری را برای ارضای خودمان انجام دهیم. آن چه را که فقط خدا می تواند فراهم کند، با یک چیز جعلی و موقتی جایگزین می گردد.

آن ها قدرت خدا را دیده بودند که بارها آشکار شده بود و با این وجود یک گوساله ی طلا درست کردند. امروزه شاید این کار خنده دار به نظر آید، اما برای اسرائیلی ها خنده دار نبود. بالغ بر چهارصد سال اسرائیلی ها چنین چیزهایی را در مصر دیده بودند. این بخش ملموسی از فرهنگ مصری بود و از این رو عمومیت داشت.

وقتی گوساله درست شد، شخصی آن را نزد مردم آورده و اعلام نمود: "ای اسرائیل این خدایان تو می باشند که تو را از زمین مصر بیرون آوردند." (خروج ۴:۳۲)

سپس رهبران شان اعلامیه ای ایراد کردند: "فردا عید یهوه می باشد." (خروج ۵:۳۱)

واژه ی یهوه به عنوان "شخصیت موجود" تعریف می شود که نام درست خدای حقیقی واحد است.

آن ها از نام تنها خدای حقیقی استفاده کردند. این نام شخصیتی بود که

موسا به آن موعظه می کرد، نام کسی که ابراهیم با او عهد داشت، نام کسی که او را خدمت می کنیم. نام یهوه برای توصیف هیچ یک از خدایان دروغین در کتاب مقدس به کار نمی رفت. این نام، یعنی یهوه به قدری مقدس بود که بعدها کاتبان عبرانی جایز ندانستند که اسم را به طور کامل بنویسند. آن ها به عمد حروف صدادار را در تکریم قداست این اسم از قلم انداختند.

بدین ترتیب در اصل مردم و رهبران نیز به این گوساله طلایی رو آورده و آن را یهوه نامیدند، یعنی خدای واحد حقیقی که آن ها را از مصر بیرون آورده بود. آن ها نگفتند: "این بعل است تنها کسی که شما را از مصر بیرون آورد" و از هیچ یک از اسامی خدایان دروغین نیز استفاده نکردند. آن ها این گوساله را به نام خداوند نامیدند و بدین ترتیب عظمت خداوند را به اصطلاحات عمومی و تصاویر محدودی که برایشان آشنا بود، کاهش دادند. جالب توجه است که اسرائیلی ها هنوز قبول داشتند یهوه آن ها را از اسارتشان بیرون آورده است. آن ها انکار نمی کردند که او این کار را کرده است، فقط عظمت خدا را به سطحی که پیش تر به آن عادت داشتند، کاهش داده بودند. در عهد عتیق بیرون آوردن از مصر، به گونه ای بیرون آمدن از دنیا و نجات یافتن طبق تعلیم عهد جدید است. اتفاقات طبیعی عهد عتیق نمونه ها و سایه هایی از آن چیزی ست که باید در عهد جدید واقع شود.

خدمت خدا به شکل هایی که خود ساخته ایم

حال به آن چه که پولس در عهد جدید برای ما می نویسد، گوش کنید:

" زیرا از آغاز آفرینش جهان، صفات نادیدنی خدا، یعنی قدرت سرمدی و اولوهیت او را می توان با ادراک از امور جهان مخلوق، به روشنی دید. پس آنان را هیچ عذری نیست. زیرا هرچند خدا را شناختند، اما او را همچون خدا حرمت نداشتند و سپاس نگفتند، بلکه در اندیشه ی خود به بطالت گرفتار آمدند و دل های بی فهم ایشان را تاریکی فراگرفت."

- رومیان ۱: ۲۰-۲۱

توجه کنید که آن ها او را چون خدا جلال ندادند. قوم اسرائیل رهایی یهوه را قبول داشتند اما احترام، تکریم و جلالتی را که شایسته اش بود، به او نمی دادند. خوب البته اوضاع خیلی هم تغییر نکرده است به آن چه پولس در ادامه درباره ی اشخاصی می گوید که در دوران عهد جدید زندگی می کنند و تکریمی را که خدا سزاوارش است، به او نمی دهند. توجه کنید:

"و جلال خدای غیر فانی را با تمثال هایی شبیه انسان فانی و... معاوضه کردند."

- رومیان ۲۳:۱

دوباره شاهد تصویر جلال تنها خدای حقیقی هستیم که کاهش می یابد. این بار به یک گوساله تقلیل نیافته است بلکه به صورت انسان فانی! اسرائیل با اجتماعی احاطه شده بود که تصاویر طلایی را به شباهت حیوانات و حشرات پرستش می کرد. کلیسای امروزی نیز به وسیله ی فرهنگی احاطه می شود که انسان را می پرستد. چند سال پیش این عبارت به گونه ای ثابت و مستحکم به ذهن من خطور کرد:

ما خدا را به صورتی که خود ساخته ایم، خدمت کرده ایم. در سفرهایی که به صدها کلیسا داشته ام، با این نگرش مواجه شده ام که صورت جلال خدا را به صورت انسان فانی تقلیل می دهند. اشخاصی وجود دارند که عیسا را به عنوان نجات دهنده، شفا دهنده و رها کننده اقرار می کنند؛ با دهان خود خداوندی او را اقرار می نمایند؛ اما جلال او را با اعمال و نگرش قلبی خود به سطح یک انسان فانی تقلیل می دهند. آن ها می گویند: "خدا دوست من است. او آن چه را که در دل من می گذرد، می فهمد." درست است که خدا دل های ما را می داند، حتی دقیق تر از آن چه که ما می توانیم درباره ی خود بدانیم؛ اما این اظهار نظر معمولاً در توجیه اعمالی بیان می شود که در مغایرت با عهد او قرار دارد. حقیقت این است که آن ها نسبت به کلام خدا در ناطاعتی هستند. من در کتاب مقدس

جلال دگرگون شده

می بینم که خدا تنها اشخاصی را دوست خود خطاب می کند که نسبت به حضور او و کلام او لرزان می شوند و بدون توجه به بهایی که باید بپردازند، در اطاعت کردن سریع هستند.

از این رو او احترام و تکریمی را که سزاوارش است، نمی یابد مگر این که او را بی درنگ اطاعت کنند. آن ها با لب هایشان به او احترام می گذارند اما ترس آنان نسبت به خدا توسط اوامر انسانی تعلیم داده می شود. ایشان کلام و اوامر خدا را توسط تفکر خود و زیر نفوذ فرهنگ خود، صافی کرده اند. تصویر آن ها از جلال خدا به جای این که تصویر حقیقی خدا توسط کلام زنده او آشکار گردد، با برداشت های محدودشان شکل می گیرد.

این موضوع مردان و زنان را بر این داشت تا به سرعت از اقتدار انتقاد نمایند، همان طور که جامعه ی ما بسیار سریع این کار را انجام می دهد. ما برنامه های تلویزیونی و سریال های کمدی داریم که در مقابل اقتدار الهی به وضوح جبهه می گیرند. رسانه های گروهی، رهبری را مسخره کرده و فریبکاری و نافرمانی را می ستایند.

اما اگر رهبری حقیقتاً فانی باشد چه اتفاقی می افتد؟ خدا در این باره چه می گوید؟ او می گوید: "حاکم قوم خود را بد مگوی" (اعمال ۵:۲۳) اما ما می پنداریم که خدا رهبری فانی پرعیب را تایید می کند چرا که واکنش او را به سطح اجتماع خود کاهش داده ایم و او را به تصویر انسان فانی حتا در کلیساهای خود تبدیل کرده ایم.

من شنیده ام که رهبران کلیسا طلاق را با این جمله توجیه کرده اند: "خدا می خواهد من خوشحال باشم." آن ها واقعاً ایمان دارند که شادی آن ها مقدم بر اطاعت شان نسبت به کلام خدا و عهدهی است که با او بسته اند. رهبر کلیسایی به من گفت: "جان، من تصمیم گرفته ام زن ام را طلاق دهم چون ما از هیجده سال گذشته با همدیگر صمیمی نبوده ایم. با هم فیلم نمی بینیم یا با همدیگر شوخی نمی کنیم. تو می دانی که من عیسا را دوست دارم و در صورتی که کار درست را انجام نمی دهم او به من نشان خواهد داد." چرا خدا به ما اجازه ی شرفیابی خصوصی را اعطا کند، در حالی که

آن چه را که قبلاً اعلان کرده، نادیده می گیریم؟ این اشخاص سخنان عیسا را به نحوی تحریف می نمایند تا استثنائی را در مورد خود توجیه کنند. گویی او گفته است: "زمانی که در کلام ام گفتم که از طلاق تنفر دارم، شامل حال تو نمی شد. من می خواهم تو خوشحال باشی و همسری داشته باشی که با تو سر مسائل مختلف شوخی کند، برو و طلاق اش بده، اگر کار نادرستی است می توانی بعداً توبه کنی." اجتماع ما این گونه فکر می کند. سخنان ناگفتنی ما اظهار می دارند: "زندگی برای دیگران سیاه و سفید است اما برای من خاکستری ست. طلاق برای دیگران اشتباه است اما تأثیری بر من نمی گذارد. من از این امر معاف هستم چرا که اطاعت کردن در این مورد زندگی ام را ناآرام می سازد." وقتی در محدوده ی شخصی این گونه است، در سطح گروهی نیز همین طور خواهد بود. پس جای تعجب نیست که در کلیسا جلال خدا به حد انسان فانی کاهش یافته؛ از زندگی خصوصی رهبری کلیسا گرفته تا پیغام هایی که از بالای منبر موعظه می شود.

چه نوع پیغام هایی این کاهش جلال خدا را به جماعت انتقال می دهند؟ پیغام هایی که می گویند: "خدا به آن چه که می گوید اهمیت نمی دهد و یا آن را انجام نمی دهد." بعد ما از خود می پرسیم چرا در میان ما ترس خدا از بین رفته است! تعجبی ندارد که گناهکاران با بی اعتنائی روی نیمکت های ما می نشینند و توسط موعظه های ما متقاعد نمی شوند. تعجبی ندارد که در کلیساهای انجیلی ما خنثا بودن امری متداول است. تعجبی ندارد که بیوه ها، یتیمان، زنان و مردان محبوس و بیماران توسط ایمان داران نادیده گرفته می شوند.

بیش تر پیغام هایی که در عرض بیست سال گذشته از طریق منبر و رسانه ها موعظه شده است، خدا را "پدر پول دار آسمانی" نشان می دهد که آرزویش این است که هر آن چه را هر زمان که می خواهیم به ما بدهد. این فرزندان برای دلایل خودخواهانه اطاعت موقتی دارند. والدینی که بچه هایشان را این گونه بزرگ می کنند، فرزندان شان لوس می شوند. بچه های

جلال دگرگون شده

لوس احترام حقیقی نسبت به اقتدار ندارند، به خصوص زمانی که آن چه را که در زمان مشخص می‌خواهند، به دست نمی‌آورند. فقدان تکریم آن‌ها نسبت به اقتدار، موجب می‌شود که آن‌ها به آسانی نسبت به خدا لغزش بخورند.

چگونه می‌توانیم ببینیم که تکریم احیا شده است، وقتی این چنین از جلال خدا قاصر شده ایم؟ چگونه وقتی ناطاعتی و سرکشی، طبیعی تلقی می‌شود، اطاعت می‌تواند حاکم شود؟ خدا ترس مقدس اش را به قوم اش باز می‌گرداند و آن‌ها را نزد خود بر می‌گرداند تا بتوانند جلال و احترام حقیقی ای را که او شایسته‌ی دریافت اش است، به او بدهند. او وعده داده است:

"لیکن به حیات خودم قسم که تمامی زمین از جلال یهوه پر خواهد شد."

(اعداد ۲۱:۱۴)

هرچه درک ما از عظمت خدا وسیع تر
می گردد، ظرفیت ما برای ترس
یا تکریم او نیز بیش تر می شود.

فصل سوم

موعظه ی عالم

"جان من تشنه تو است و جسمم مشتاق تو... تا قوت و جلال تو را مشاهده کنم." (مزمور ۶۲:۱-۲)

برای این که تکریم شایسته را به خدا بدهیم، باید در پی شناخت عظمت جلال او باشیم. این اندوه قلبی موسا بود، زمانی که جسورانه درخواست کرد: "مستدعی آن که جلال خود را به من بنمایی." (خروج ۱۸:۳۳) هر چه درک ما از عظمت خدا وسیع تر گردد، (اگر چه به خودی خود این امر غیر قابل درک است) ظرفیت ما برای ترس یا تکریم او بیش تر می شود. به این دلیل مزمور نویس، ما را تشویق می نماید: "زیرا خدا پادشاه تمامی جهان است. به خردمندی تسبیح بخوانید." (مزامیر ۷:۴۷) ما دعوت شده ایم تا عظمت او را نظاره گر باشیم.

اما بلافاصله نیز مزمور نویس به ما می گوید: "خداوند عظیم است و بی نهایت ممدوح و عظمت او را تفتیش نتوان کرد." (مزامیر ۳:۱۴۵) این امر موجب می شود که من داستان مرگ آگوستین مقدس را به خاطر آورم. آگوستین یکی از بزرگ ترین رهبران عصر خویش بود. نوشته های او عجایب حیرت انگیز خدای ما را توضیح می داد. نوشته های او بالغ بر هزار سال به عنوان مرجع به کار می رفته است. یکی از کارهای بزرگ او زیر عنوان شهر خدا می باشد.

او در بستر مرگ اش توسط نزدیک ترین دوستان اش احاطه شده بود؛ زمانی که در حال احتضار بود تا با خداوند باشد، تنفس اش کاهش می یافت

و قلب اش متوقف می شد و یک حس عالی آرامش فضای اتاق را پر کرد. ناگهان چشمان اش را دوباره گشود و با صورت برافروخته اش به حاضران گفت: "من خداوند را دیده ام. همه آن چه که من نوشته ام چیزی جز سر سوزن نیست." سپس به سوی خانه ابدی اش شتافت.

قدوس، قدوس، قدوس...

اشعیا رویایی از جلال تفتیش ناپذیر خدا داشت. او خداوند را در تخت اش، والامقام و سرافراز دید و جلال او اتاق را پر کرده بود. اطراف اش فرشتگان عظیمی ایستاده بودند که سرافین نامیده می شدند که به خاطر جلال عظیم خدا با بالهایشان صورت خود را پوشانده بودند و فریاد بر می آوردند:

"قدوس، قدوس، قدوس، یهوه صبايوت، تمامی زمین از جلال او مملو است."

– اشعیا ۶:۳

ما این کلمات دقیق را در کلیساهایمان در قالب سرود سرانیده ایم. اما بسیاری اوقات پرستش های ما فاقد اشتیاقی ست که در این فرشتگان یافت می شود. شما مطمئناً مناسب می دانید که افراد در حال سرانیدن این کلمات، گشاده رو یا درخشان باشند. فضای موجود در تخت خدا چه قدر متفاوت است.

این فرشتگان عظیم و حیرت انگیز بی حوصله یا ناراضی نمی شوند. آن ها فقط سرودهای خوب نمی سرایند. آن ها نمی گویند: "خدایا، من میلیون ها سال است که این سرود را در حضور تخت تو سرانیده ام. آیا فکر می کنی می توانی جایگزینی برای من بیایی؟ من دوست دارم بروم و قسمت های دیگر آسمان را کشف کنم." به هیچ عنوان! آن ها تمایل ندارند در هیچ جای دیگر باشند به جز فریاد برآوردن و سرانیدن پرستش ها در حضور تخت خدا.

این فرشتگان خارق العاده فقط یک سرود نمی سرایند. آن ها به آن

چه می بینند پاسخ می دهند. هر لحظه توسط چشمان پوشیده به جوانب و ابعاد بزرگ تر دیگری از جلال آشکار شده ی خدا نظر می اندازند. آن ها سراسیمه فریاد می زنند: " قدوس، قدوس، قدوس!" در واقع صدای آن ها آنقدر بلند است که چهارچوب در با صدای آن ها تکان خورده و تمام اتاق پر از دود می شود. برای امواج صوتی این مسئله صدق می کند که در این جا بر روی زمین ساختمان های معمولی را حرکت دهد، اما کاملاً مسئله متفاوتی ست که چهارچوب های در معماری آسمان تکان بخورد. این فرشتگان برای سالیان بی شمار اطراف تخت خدا بوده اند. اما آن ها مکاشفه ای ابدی و همیشگی را در مورد قدرت و حکمت خدا تجربه می کنند. عظمت او حقیقتاً غیر قابل تفتیش است.

اعمال او از جلال او صحبت می کند

در بخش پیش حماقت بزرگ انسان را فهمیدیم که جلال خداوند را به صورت ما و به اندازه انسان فناپذیر تقلیل می دهد. ما این علامت را به حد هشدار دهنده در کلیسا دیدیم. بقیه ی این بخش وقف این می شود که دقیقاً به یک قسمت از جلال خدا آن گونه که در خلقت اش نمایان می شود، نظر بیندازد. بیایید به ورای مسائل فنی نگاه کنیم و بر عجایب آن چه توصیف می شود تعمق کنیم، چرا که خلقت او موعظه ای را ایراد می کند و اصولی جهت تعمق به ما می دهد. مزمور ۱۴۵: ۱۰-۱۱ می گوید: " جمیع کارهای تو، تو را حمد می گویند... و درباره جلال ملکوت تو سخن می گویند و توانایی تو را حکایت می کنند."

من چهار پسر دارم. دوره ای بود که پسرانم به یک بازیکن حرفه ای بسکتبال بسیار علاقمند شدند. او یکی از مشهورترین ورزشکاران امریکاست و بسیاری در این کشور از او بت ساخته اند. مسابقات مجدد امریکا در جریان بود و می شنیدم که نام این بازیکن مداوم توسط مطبوعات، پسرانم و دوستان شان به کار می رفت.

من با خانواده ام در ساحل آتلانتیک خدمت می کردیم. ما وارد ساحلی شده بودیم که از آن جا پسرها خود را پرت کرده و در موج ها می افتادند. وقتی پس از شنا خود را خشک کردیم، با سه پسر بزرگ ترم برای صحبت نشستیم.

با اشاره به پنجره از آن ها سوال کردم: "پسرها، این اقیانوس عظیمی ست، این طور نیست؟"

آن ها یک صدا جواب دادند: "بله، پدر"

ادامه دادم: "شما فقط می توانید حدود یک یا دو مایل آن را ببینید اما در واقع اقیانوس هزاران مایل امتداد دارد."

پسرها در گرمی حوله ها خود را پیچیده بودند و با چشمان باز گوش می کردند.

"و این حتا بزرگ ترین اقیانوس نیست. بزرگ تر از این هم هست و نام آن اقیانوس آرام است. علاوه بر آن دو تای دیگر نیز وجود دارند."

همه ی پسران سرشان را تکان دادند و در سکوت ناشی از حیرتشان وقتی قدرت ضربات موج را شنیدند که نشان می داد موج بلندی بیرون پنجره ی خانه ما بود، فرو رفتند.

با این علم که پسرانم تا حدی متوجه میزان آب کوبنده ای که من دقیقاً توصیف کردم شدند، پرسیدم: "پسرها، آیا می دانید که خدا تمام آب هایی را که می بینید توزین کرده است و تمام آن چه را که من دقیقاً توصیف کرده ام در کف دست اوست؟" (اشعیا ۴۰: ۱۲ را ببینید)

دهان و چشمان آن ها حیرت واقعی را نشان می داد. آن ها تفهیم شده بودند چرا که تصویر این ورزشکار مشهور که می توانست یک توپ بسکتبال را در دست غیب کند، در ذهن آنان تجسم یافته بود اما با آن چه من می گفتم نگر داشتن یک توپ بسکتبال در یک دست کم اهمیت جلوه می کرد.

من پرسیدم: "آیا می دانید کتاب مقدس چه چیز دیگری را درباره ی میزان عظمت خدا می گوید؟"

"چه چیز، پدر؟"

موعظه ی عالم

"کتاب مقدس، اظهار می دارد که خدا می تواند جهان را با وجب دست اش اندازه بگیرد." (اشعیا ۴۰:۱۲)

دستم را جلوی آن ها گرفتم و نشان دادم که یک وجب ، فاصله ی سرانگشت شست ام تا سرانگشت کوچک ام است.

"آیا خدا می تواند جهان را با فاصله ی شست اش تا سرانگشت کوچک اش اندازه بگیرد؟"

موعظه ای که هرگز پایان نمی یابد

همین جهان جلال خداوند را آشکار می سازد و آن را بیان می دارد. نوشته ی الهام شده ی داود را بخوانید:

"آسمان جلال خدا را بیان می کند و فلک از عمل دستهایش خبر می دهد.
روز سخن می راند تا روز و شب معرفت را اعلان می کند تا شب. سخنی نیست و کلامی نی و آواز آن ها شنیده نمی شود. قانون آن ها در تمام جهان بیرون رفت و بیان آنها تا اقصای ربع مسکون." (مزمور ۹: ۴-۱)

یک لحظه مکث کنید و بر عرصه ی بی حد و حصر جهان تعمق کنید. این چنین عمل کرده و نظری سریع به جلال نامحدود او بیندازید. در سخنان داود: "جهان آن را بیان می کند"، خلقت خدا محدود به زمین نیست، بلکه حتا جهان ناشناخته را نیز در بردارد. او ستارگان آسمان را با انگشتان اش درست کرد. (مزمور ۸: ۳ را ببینید) برای اغلب ما دشوار است که گستردگی جهان را درک کنیم.

به جز خورشید ما، نزدیک ترین ستاره ۴/۳ سال نوری از ما فاصله دارد. این عدد فقط یک رقم صرف نیست؛ بیایید آن را تشریح کنیم. سرعت نور ۱۸۶/۲۸۲ مایل در ثانیه است، نه در ساعت بلکه در ثانیه، یعنی تقریباً ۶۷۰/۰۰۰/۰۰۰ مایل در ساعت است. هواپیماهای ما تقریباً ۵۰۰ مایل در ساعت پرواز می کنند.

ماه تقریباً ۲۳۹/۰۰۰ مایل در مدار خود از زمین فاصله دارد. اگر ما با

هواپیما به ماه سفر می کردیم، نوزده روز طول می کشید. اما نور در عرض $1/3$ ثانیه به آن جا می رسد.

بیایید ادامه دهیم. خورشید 93000000 مایل از زمین فاصله دارد. اگر امروز سوار جت شوید و به خورشید سفر کنید، سفر شما بالغ بر بیست و یک سال طول می کشد، البته بدون وقفه. بیست و یک سال زمانی طولانی ست. آیا می توانید تصور کنید که این زمان طولانی را بدون یک لحظه استراحت برای رسیدن به خورشید پرواز کنید؟ برای کسانی که رانندگی را ترجیح می دهند؛ البته... خوب این کار نمی تواند در تمام طول عمرشان هم به پایان رسد! برای آن ها تقریباً دویست سال طول می کشد که البته شامل پمپ بنزین و توقفگاه نمی شود. اما نور این فاصله را فقط در هشت دقیقه و بیست ثانیه طی می کند.

بیایید خورشید را ترک کرده و به طرف نزدیک ترین ستاره برویم. ما می دانیم که آن ستاره $4/3$ سال نوری از زمین فاصله دارد. اگر ما برای مقیاسه مدلی از زمین، خورشید و نزدیک ترین ستاره بسازیم، به صورت زیر خواهد شد. در تناسب اندازه ی زمین به یک دانه ی فلفل و خورشید به اندازه ی توپی با قطر هشت اینچ خواهد بود. طبق این مقیاس فاصله از زمین تا خورشید بیست و شش یارد است که فقط یک چهارم درازای زمین فوتبال است. اما به خاطر داشته باشید برای قیاس با هواپیما مسیری که بیست و شش یارد فاصله دارد، بیش از بیست و یک سال طول می کشد.

بنابراین اگر این نسبت زمین و خورشید است، می توانید حدس بزنید که فاصله ی نزدیکترین ستاره با زمین ما چه قدر است؟ آیا فکر می کنید هزار یارد، دو هزار یارد یا شاید یک مایل است؟ یا حتی نزدیک تر! نزدیک ترین ستاره از دانه ی فلفل ما چهار هزار مایل فاصله دارد. یعنی اگر شما دانه ی فلفل زمین را در سانتیاگو کالیفرنیا قرار دهید، نزدیک ترین ستاره طبق مقیاس ما در نیویورک قدیمی و در اقیانوس آرام در هزار مایلی خارج دریا قرار دارد.

برای رسیدن به این نزدیکترین ستاره با هواپیما تقریباً، پنجاه و یک

بیلیون سال بدون وقفه راه است یعنی ۵۱/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ سال. اما نور برای رسیدن از این ستاره به زمین ۴/۳ سال در حرکت است.

بیایید بیش تر تشریح کنیم. ستارگانی که شما در شب با چشم غیر مسلح می بینید، صد تا هزار سال نوری از ما فاصله دارند. بدین ترتیب محدود ستارگانی وجود دارند که شما می توانید با چشم غیرمسلح ببینید که چهار هزار سال نوری فاصله دارند. من حتا تلاش نمی کنم تا زمانی را که طول می کشد یک هواپیما دقیقا به یکی از این ستاره ها برسد، برآورد کنم. اما به آن فکر کنید. نور ۱۸۶/۲۸۲ مایل در ثانیه را طی می کند و با این وجود چهار هزار سال طول می کشد تا به زمین برسد. یعنی نور این ستاره ها قبل از این که موسا دریای سرخ را شکافت، آزاد شد و فاصله ی شش صد و هفتاد میلیون مایل را هر ساعت بدون کاهش یا توقف از آن موقع طی کرد و درست همین الان به زمین رسیده است.

اما این ها فقط ستارگان موجود در کهکشان ما هستند. کهکشان معمولا تجمع عظیمی از بیلیون ها ستاره است. کهکشانی که ما در آن زندگی می کنیم راه شیری نام دارد. پس بیایید بیش تر موضوع را باز کنیم. نزدیک ترین کهکشان به ما، کهکشان آندرومدا نام دارد. فاصله آن از ما تقریبا ۲/۳۱ میلیون سال نوری است. تصور کنید بالغ بر دو میلیون سال نوری فاصله، آیا ما هنوز به محدوده درک خود رسیده ایم؟

دانشمندان برآورد می کنند که بیلیون ها کهکشان وجود دارد و هر یک از آن ها دارای بیلیون ها ستاره است. کهکشان ها تمایل دارند با هم گروه تشکیل دهند. آندرومدا و راه شیری قسمتی از خوشه ای هستند که حداقل سی کهکشان دارد. خوشه های دیگر می توانستند دارای هزاران کهکشان باشند.

کتابی بیان می کند که در ژوئن ۱۹۹۴ گروهی جدید از خوشه های کهکشان پيله ای شکل کشف شده است. مسافت عرضی این گروه کهکشان ها ششصد و پنجاه میلیون سال نوری محاسبه شد. آیا می توانید تصور کنید که چقدر طول می کشد تا چنین مسافت پهناوری توسط هواپیما طی

شود؟

همچنین این کتاب بیان می‌کند که دورترین شیئی که تاکنون بوسیله انسان دیده شده است، از ما ۱۳/۲ بیلیون سال نوری فاصله دارد. افکار محدود ما حتی نمی‌تواند شروع به درک این مسافت‌های عظیم نماید. ما در حال حاضر تنها نگاهی اجمالی به پایانه‌های خوشه‌های کهکشانی می‌اندازیم که به هیچ وجه پایان عالم نیست و خدا می‌تواند تمام این‌ها را با وجب دستش اندازه بگیرد. در پایان این جریان مزمور نویس به ما می‌گوید: "خدا عدد ستارگان را می‌شمارد و جمیع آن‌ها را به نام می‌خواند. خداوند ما بزرگ است و قوت او عظیم و حکمت وی غیر متناهی." (مزمور ۱۴۷: ۴-۵) نه تنها می‌تواند بیلیون‌ها ستاره را بشمارد، بلکه نام هر یک را می‌داند. تعجبی ندارد که مزمور نویس با شگفتی می‌گوید: "حکمت وی غیر متناهی است." سلیمان گفت: "اما آیا خدا فی الحقیقه بر زمین ساکن خواهد شد؟ اینک فلک و فلک‌الافلاک تو را گنجایش ندارد؟ (اول پادشاهان ۸۹: ۲۷) آیا دید وسیع تری از جلال او به دست آورده اید؟

حکمت جلال او در خلقت مکشوف می‌شود

"او زمین را به قوت خود ساخت و ربع مسکون را به حکمت خویش استوار نمود...."

- ارمیا ۱۰: ۱۲

نه تنها عظمت و قدرت جلال خدا در خلقتش دیده می‌شود، بلکه حکمت و علم عظیم او نیز قابل دیدن است. سال‌ها از عمر علم بشری می‌گذرد و مبلغ هنگفتی پول خرج کرده اند تا آثار این جهان طبیعی را مطالعه کنند، اما نقشه‌ها و بلوک‌های ساختمانی خدا یک معجزه باقی می‌ماند. تمام اشکال حیات خلق شده براساس سلول است. سلول‌ها بلوک‌های ساختمانی بدن انسان، گیاهان، حیوانات و هرچیز زنده دیگر است. بدن انسان که به خودی خود یکی از شگفتی‌های مهندسیست حدود

۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ (می توانید این رقم را درک کنید؟) که دارای تنوع زیاد است. او در حکمت خود تعیین کرده است که این سلول ها وظایف خاصی را انجام می دهند. آن ها رشد می کنند، تکثیر می شوند و در نهایت می میرند؛ درست طبق برنامه.

هر چند سلول ها توسط چشم غیر مسلح غیر قابل رویت می باشند، اما کوچکترین ذرات شناخته شده برای بشر نیستند. سلول ها دارای ساختارهای ریزتر متعددی به نام مولکول هستند و مولکول ها حتا از ساختارهای کوچکتری به نام ذرات ساخته می شوند و درون این ذرات می توان ساختارهای ریزتری به نام اتم یافت گردد.

اتم ها به قدری کوچکند که تا انتهای این جمله بیش از یک بلیون از آن ها وجود دارد. قسمت اعظم اتم از یک فضای کاملاً خالی تشکیل شده است و بقیه ی اتم از پروتون، نوترون و الکترون تشکیل شده است. پروتون ها و نوترون ها به صورت خوشه ای با یکدیگر در هسته های کوچک و بی نهایت فشرده در همان مرکز اتم یافت می شوند. دسته های کوچک انرژی به نام الکترون اطراف این هسته با سرعت نور حرکت می کنند. این ها هسته ی مرکزی بلوک های ساختمانی هستند که همه چیز را کنار هم نگه می دارند.

اما اتم انرژی خود را از کجا به دست می آورد؟ چه نیرویی ذرات انرژی زای آن را کنار یکدیگر نگه می دارد؟ دانشمندان آن را نیروی اتمی می گویند. این فقط یک اصطلاح علمی است برای توصیف آن چه که نمی توانند توضیح دهند. خدا قبلاً گفته است: "به کلمه ی قوت خود حامل همه موجودات بود." (عبرانیان ۱:۳). کولیسان ۱۷:۱ می گوید: "در وی همه چیز قیام دارد."

فقط برای یک لحظه مکث کرده و روی این موضوع تعمق کنید. این سازنده ی پر جلال است که حتا جهان نمی تواند گنجایش آن را داشته باشد. جهان با وجب دست او اندازه گیری می شود اما او به قدری در طراحی زمین کوچک و مخلوقاتش ریز بین است که دانش امروزی پس از سال ها مطالعه ناتوان است.

حال شما می توانید مزبور نویس را واضح تر درک کنید که بیان می کند:

تو را حمد خواهم گفت زیرا که به طور مهیب و عجیب ساخته شده‌ام." (مزمور ۱۴:۱۳۹) در این قسمت شما همچنین می‌توانید ببینید که با تمام دانش و علمی که ما در طی دوران اندوخته ایم چرا کلام می‌گوید: "احمق در دل خود می‌گوید که خدایی نیست." (مزمور ۱۴:۱۰۴).

البته کتاب‌های بی‌شماری می‌توانند در مورد عجایب و حکمت خلقت او نوشته شود. منظور من در این جا این نیست. هدف من این است که در آثار دست‌های او متوجه ی تحیر و شگفتی شویم، چرا که آن‌ها عظمت جلال او را اظهار می‌دارند.

"پدر، ما آن را می‌بینیم."

به جریانی که با پسرانم داشتم، برگردیم. بالاخره صحبت‌م را در مورد تمام این اطلاعات علمی به زبان قابل درک برای آن‌ها، با این گفته پایان دادم: "پس شما در مورد انسانی که می‌تواند در زمین بسکتبال از فاصله پانزده پایی پریده و توپ پر از هوا را در حلقه کوچک بیندازد تحت تاثیر قرار می‌گیرید؟"

آن‌ها گفتند: "ما آن را می‌بینیم، پدر!"

من نتیجه گرفتم: "این بازیکن بسکتبال چه چیز دارد که خدا به او نداده است؟"

آن‌ها جواب دادند: "هیچ چیز!"

از آن موقع نظر آن‌ها در مورد این شخص از پرستش یک قهرمان به احترام سالم تغییر یافته است. در واقع کارت‌های بسکتبال آن‌ها اکنون "کارت‌های دعا" نامیده می‌شود. آن‌ها برای نجات این افراد دعا می‌کنند، افرادی که دیگران آن‌ها را در مقام قهرمان می‌بینند.

شما اکنون می‌توانید آن‌چه را که خدا از ایوب پرسید بهتر درک کنید. "کیست که سبقت جسته، چیزی به من داده، تا به او رد نمایم؟ هر چه زیر آسمان است از آن من می‌باشد." (ایوب ۴۱:۱۱)

انسان چیست؟

"چون به آسمان تو نگاه کنم که صنعت انگشت های توست، و به ماه و ستارگانی که تو آفریده ای، پس انسان چیست که او را به یاد آوری، و بنی آدم که از او تفقد نمایی؟"

- مزمور ۸: ۳-۴

اگر چه نمی توانم آن را ثابت کنم اما ایمان دارم که مزمور ۸ واکنش یکی از سرافین عظیم را نسبت به خلقت نشان می دهد که تخت خدا را احاطه کرده اند. مکث کنید و به این موضوع فکر کنید و سعی کنید از دید یک فرشته بنگرید. این خدای عظیم و حیرت انگیز که جهان را خلق کرده و ستارگان را با انگشتانش در جای خود قرار داده، حال وارد نقطه کوچکی از سیاره ای به نام زمین شده و چیزی را می سازد که ذره ی خاکی ریز و چشمگیری در بدن انسان باشد.

اما آن چه واقعا این فرشته را متحیر می کند کانون توجه کلی خداست که کاملاً معطوف موجودی به نام انسان است. مزمور نویس به ما می گوید که نظرات او نسبت به ما ارزشمند است و در مجموع به قدری عظیم است که اگر شمرده شوند بیش از شن های روی زمین خواهد بود. (مزمور ۱۳۹: ۱۷-۱۸) من با نگاه به این موضوع ایمان دارم که فرشته فریاد برمی آورد: "این چیست که تو این قدر به آن علاقه داری و با اشتیاق و دلسوزی به آن توجه داری؟ این چیز کوچک چیست که پیوسته در فکر توست و کانون توجه کلی نقشه های توست؟"

وقت صرف کنید؛ آرام باشید و اعمال دست های او را ملاحظه کنید. به ما گفته شده است این کار را انجام دهیم. با انجام این کار خلقت برای شما موعظه ای خواهد کرد که جلال او را آشکار می سازد.

پیش از آمدن جلال خدا، ابتدا باید
نظم الاهی برقرار گردد.

فصل چهارم

نظم، جلال، دآوری: قسمت اول

زیرا خدایی که گفت تا نور از ظلمت درخشید، همان است که در دل های
ما درخشید تا نور معرفت جلال خدا در چهره عیسا مسیح از ما بدرخشد.
-قرنتیان ۴:۶

در چند فصل آینده ما الگوی مهمی را تعیین خواهیم کرد که در سراسر
کتاب مقدس اتفاق می افتد. این قالبی تاریخی است که معرف مسائلی است
که به امروزه مربوط می شود.

الگوی خدا

شب اول از چهار جلسه ی زمانبندی شده ما در *ساس کالج وان* کانادا بود.
شبان در حال معرفی من بود و من در کمتر از سه دقیقه ی بعد می بایست
بالای منبر باشم.

ناگهان، روح خدا به سرعت از طریق کتاب مقدس شروع به صحبت با
من نمود و الگویی را آشکار کرد که در سرتاسر عهد عتیق و جدید اتفاق
می افتد. الگو این است:

۱. نظم الاهی

۲. جلال خدا

۳. داوری

قبل از این که جلال خدا ظاهر شود باید نظم الاهی وجود داشته باشد. وقتی جلال او آشکار می گردد برکت بزرگی بوجود می آید. اما وقتی جلال او نیز آشکار می گردد هر بی حرمتی، بی نظمی یا ناطاعتی با داوری سریع مواجه می گردد.

خدا چشمان مرا نسبت به این الگو در کم تر از دو دقیقه باز کرده بود و به من اجازه داد تا درک کنم که باید آن را به جماعت عبادت کننده گرسنه کانادایی که در مقابلم بودند، موعظه نمایم. آن شب یکی از پر قدرت ترین عبادت هایی بود که رهبری کردم و می خواهم آن واقعیت را با شما در میان بگذارم.

از آغاز

برای اینکه اساسی را مطرح کنیم بیایید به آغاز برگردیم. وقتی خدا آسمان ها و زمین را خلق کرد:

"و زمین تهی و بایر بود و تاریکی بر روی لجه. و روح خدا سطح آب ها را فرو گرفت.

- پیدایش ۱:۲

واژه ی "تهی" الحاقی از دو واژه ی عبری hayah و tohuw است. این دو واژه با یکدیگر گزارش روشن تری را ارائه می دهند: "زمین آشفته و بی نظم شد." هیچ نظمی وجود نداشت بلکه بی نظمی حاکم بود.

اگر چه روح خدا با این آشوب درگیر بود آن را از بین نمی برد تا زمانی که کلام خدا آزاد گردد. با کلام گفته شده خدا نظم الهی بر روی این سیاره قابل انجام بود. خدا قبل از این که جلالش را در آن جا آزاد سازد، زمین را در عرض شش روز آماده کرد. او مراقبت مخصوصی از باغ به عمل آورد.

نظم، جلال، داوری: قسمت اول

او برای خودش در آن جا گیاهانی کاشته بود و بعد انسان را که نقطه عطف خلقتش بود، خلق کرد.

وقتی باغ آماده شد، خدا "انسان را از خاک زمین سرشت." علم همه ی عناصرشیمیایی بدن انسان را در قشر زمین یافته است. خدا شگفتی مهندسی و علمی را با هم طراحی کرده است"

نظم الاهی جلال خدا را به همراه می آورد

شش روز گذشت تا خدا نظم الاهی را به زمین آورد. سپس آن را وارد بدن انسان کرد. وقتی نظم الاهی به انجام رسید، خدا "در بینی وی روح حیات دمید، و آدم نفس زنده شد." (پیدایش ۷:۲) به طور تحت اللفظی روح القدس خود را در بدن این انسان دمید.

مرد به تصویر و شباهت خدا خلق شد و سپس زن از پهلوی مرد گرفته شد. آنها نه لباسی داشتند و نه پوششی. "آدم و زن هر دو برهنه بودند و خجلت نداشتند." (پیدایش ۲:۲۵) به تمام موجودات دیگر پوشش داده شد. حیوانات مو و پرندگان پر دارند. ماهیان فلس یا پوسته دارند. اما انسان نیازی به پوشش بیرونی نداشت چون مزبور نویس به ما می گوید که خدا "تاج جلال و اکرام را بر سر او گذارد." (مزبور ۸:۵) واژه ی عبرانی "تاج گذاردن" atar است یعنی "محاصره یا احاطه کردن." در اصل مرد و زن با جلال خداوند ملبس شده بودند و نیازی به پوشش طبیعی نداشتند.

برکاتی که این زوج نخستین تجربه کردند، غیر قابل توصیف بود. باغ به قوت خود بار می آورد بدون این که نیاز به زراعت داشته باشد. حیوانات در هماهنگی با انسان بودند. هیچ ضعف، بیماری یا فقری وجود نداشت. اما بهتر از همه این زوج امتیاز راه رفتن با خدا را در جلالش داشتند.

داوری

خدا ابتدا نظم الاهی را توسط کلام و روحش آورد. سپس جلال اش

آشکار شد. برکت فراوان بود اما سپس سقوط از راه رسید. خداوند خدا به مرد امر کرد که از میوه ی درخت معرفت نیک و بد نخورد، چرا که ناطاعتی موجب مرگ روحانی سریع می باشد.

شیطان با تمسخر خدا، کلام او را به چالش طلبید: "هر آینه نخواهید مرد، البته خدا می داند در روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز می شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود." (پیدایش ۳: ۴-۵) سپس آدم با علم نسبت به اعمال اش ناطاعتی از خدا را برگزید. بی حرمتی او چیزی کم تر از خیانت نبود. وقتی این اتفاق افتاد، داوری جاری شد.

در همان لحظه آدم و حوا دریافتند که برهنه اند، جلال دور شده بود و آن ها را بدون پوشش و به دور از خدا در موقعیت مرگ روحانی رها کرده بود. آن ها در تلاشی بی ثمر جهت پوشاندن عریانی خود عجولانه برگ ها و تاک های کوچکی آماده کردند تا با کار دست های خود، خود را بپوشانند. خدا آن چه را که آن ها انجام داده بودند، دید و حکم داوری را بر آن ها داد و آن ها را با لباس هایی از جنس پوست ملبس کرد که به احتمال قوی از یک بره بود و نشانه ای از بره خدا بود که می آمد تا ارتباط انسان را با خدا احیا کند. سپس زوج سقوط کرده از باغ رانده شدند، جایی که حیات ابدی را در آن یافته بودند. داوری که نتیجه ی ناطاعتی و بی حرمتی آدم در حضور جلال خدا بود، داوری سختی بود.

خیمه ی جلال او

چند صد سال می گذرد و و خدا ابرام را دوست خود می نامد. خدا عهد وعده را با ابرام می بندد و نام او را به ابراهیم تغییر می دهد. توسط اطاعت این مرد وعده های خدا یک بار دیگر برای نسل های آتی محفوظ ماند. نسل ابراهیم برای بیش از چهارصدسال به عنوان برده در مصر ماندند. خدا در تنگی آن ها نبی و رهاننده ای به نام موسا را برخیزانید. وقتی نسل ابراهیم از اسارت آزاد گشت، خدا آن ها را به بیابان آورد.

نظم، جلال، داوری: قسمت اول

در بیابان، کوه سیناست که خدا نقشه خود را برای سکونت با قومش مطرح می‌کند. خدا به موسای می‌گوید: "... من یهوه، خدای ایشان هستم، که ایشان را از زمین مصر بیرون آورده‌ام، تا در میان ایشان ساکن شوم." (خروج ۴۷:۲۹)

بار دیگر خدا با انسان راه می‌رود، چون این عمل همیشه آرزوی او بوده است. اما به خاطر موقعیت سقوط کرده‌ی انسان، خدا نمی‌توانست در او ساکن شود. از این رو به موسای تعلیم می‌دهد: "و مقامی و مقدسی برای من بسازند تا در میان ایشان ساکن شوم." (خروج ۸:۲۵) این مقدس، خیمه نامیده می‌شد.

پیش از آمدن جلال خدا، اول باید نظم الهی وجود داشته باشد. بنابراین خدا دقیقاً به موسای تعلیم می‌دهد که چه طور خیمه را بسازد. او در تمام جزئیات که چه کسی آن را بسازد و چه کسی در آن خدمت کند، بسیار دقیق است. این تعلیمات به تفصیل، جنس، اندازه، وسایل و هدایای آن‌ها را شرح می‌دهد. در حقیقت این تعلیمات ویژه، بخش‌های زیادی از کتاب خروج را پر کرده است.

این مقدس ساخته‌ی دست بشر، نشان دهنده‌ی مقدسی آسمانی بود (عبرانیان ۹: ۲۳-۲۴). خدا به موسای هشدار داد: "آگاه باش که همه چیز را به آن نمونه‌ای که در کوه به تو نشان داده شده بسازی." (عبرانیان ۸: ۵، همچنین خروج ۴۰:۲۵ را ببینید). بسیار مهم بود که همه چیز دقیقاً مطابق نقشه‌ی خدا ساخته شود. پیش از آن که جلال پادشاه در حضور آن‌ها آشکار گردد، لازم بود نظم الهی در میانشان برقرار گردد.

با دریافت هدایا از عبادت کنندگان، هزینه‌ی ساخت فراهم می‌شد... طلا... نقره... برنز... لاجورد... ارغوان و نخ‌های قرمز، کتان خوب، پوست‌ها، مو، چوب اقاقیا، روغن، ادویه جات و سنگهای گرانبها.

خداوند به موسای گفت: "آگاه باش بصلئیل را... از سبط یهودا به نام خوانده‌ام. و او را به روح خدا پر ساخته‌ام و به حکمت و فهم و معرفت و هنری... و اینک من، اهولیاب بن اخیسامک را از سبط دان، انباز او ساخته

ترس خداوند

ام، و در دل همه دانا دلان حکمت بخشیده ام، تا آن چه را به تو امر فرموده ام، بسازند." (خروج ۳۱: ۳-۶، ۱) روح خدا بر این مردان بود تا نظم الهی را برقرار سازند. روح خدا از طریق انسان ها کار می کرد و در هماهنگی با کلام خدا بار دیگر نظم الهی را به همراه می آورد.

سپس تمام این مردان شروع به کار جهت خیمه نمودند. آن ها پرده ها، دیواره ها و تیرک ها را ساختند؛ تابوت شهادت، میز نان تقدیمه، چراغدان طلا، مذبح بخور، مذبح هدایای سوختی، حوض برنزی را درست کردند. آن ها لباس های کهنات و روغن مسح را آماده کردند.

موافق آن چه خداوند به موسا امر فرموده بود، بنی اسرائیل کار را به اتمام رساندند. موسا تمام کارها را ملاحظه کرده و دید مطابق آن چیزی است که خدا امر فرموده است، آن گاه موسا ایشان را برکت داد.

و خداوند موسا را خطاب کرده، گفت: "در عزه ماه اول مسکن خیمه اجتماع را بر پا نما."

- خروج ۳۹: ۴۲-۴۰: ۲

تعالیم خدا به قدری دقیق بود که خیمه باید در این روز خاص بر پا می شد.

اولین روز از ماه اول فرا رسید. موسا و هنرمندان، خیمه ها را بر پا کردند. در ادامه می خوانیم:

"پس موسی کار را به انجام رسانید."

- خروج ۴۰: ۳۳

حال همه چیز آماده بود. نظم الاهی توسط کلام خدا و مردمی که به هدایت روح القدس تن در می دادند، در جای خود قرار می گرفت. اکنون به آن چه پس از آن واقع می شود، توجه کنید:

"آن گاه ابر، خیمه اجتماع را پوشانید و جلال خداوند مسکن را پر ساخت. و موسا نتوانست به خیمه اجتماع داخل شود، زیرا که ابر بر آن ساکن بود، و جلال خداوند مسکن را پر ساخته بود." (خروج ۴۰: ۳۴-۳۵)

نظم، جلال، داوری: قسمت اول

وقتی نظم الهی حاصل شد، خدا جلالش را آشکار کرد. اغلب ما در کلیسا فاقد درک درستی از جلال خداوند هستیم. من در جلسات زیادی شرکت کرده ام که خادمان با بی اعتنائی یا هوچی گری اظهار کرده اند: "جلال خداوند این جاست." پیش از این که به قسمت بعدی پردازیم، بهتر است درک کنیم که جلال خداوند چیست.

جلال خداوند

در ابتدا باید بدانیم که جلال خداوند یک ابر نیست. شاید عده ای بپرسند: "پس چرا هر وقت که جلال خدا در کتاب مقدس ظاهر می شود، عموماً همراه ابر بیان می شود (مثلاً ابر جلال)؟" "دلیل: خدا خود را در ابر پنهان می کند، زیرا به قدری نظاره کردن او برای انسان با شکوه است که اگر ابر چهره او را نمی پوشاند تمام کسانی که او را می دیدند، بلافاصله می مردند."

"و {موسا} عرض کرد: مستدعی آن که جلال خود را به من بنمایی. اما {خدا} گفت: روی مرا نمی توانی دید، زیرا انسان نمی تواند مرا ببیند و زنده بماند."

- خروج ۳۳: ۱۸-۲۰

نفس فانی نمی تواند در حضور خداوند قدوس در جلال او بایستد. پولس می گوید:

"که خدا این را در وقت خود به انجام خواهد رسانید، همان خدای متبارک که حاکم یکتا و شاه شاهان و رب ارباب است. او را که تنها وجود فناناپذیر است و در نوری سکونت دارد که نتوان به آن نزدیک شد، او را که هیچ کس ندیده و نتواند دید، تا ابد حرمت و توانایی باد."

- اول تیموتائوس ۶: ۱۵-۱۶

عبرانیان ۱۲:۲۹ به ما می گوید که خدا آتش بی امان است. وقتی به این موضوع فکر می کنید، آتش چوب را در نظر بگیرید. آتش بی امان نمی تواند

در محدوده شومینه شما مهار شود. " خدا نور است و هیچ ظلمت در وی هرگز نیست. " (اول یوحنا ۱: ۵) آن نوع آتشی که در شومینه شما می سوزد، ایجاد نور کامل نمی کند. این آتش دست یافتنی است و شما می توانید به آن بنگرید.

پس بیایید به سوی یک نور شدیدتر حرکت کنیم. نور لیزر را در نظر بگیرید. لیزر نوری شدید و بسیار متمرکز است، اما هنوز نور کامل نیست. با وجود درخشش و قدرت زیاد، در نور لیزر نیز تاریکی وجود دارد.

بیایید به خورشید توجه کنیم. خورشید عظیم و دست نیافتنی، درخشان و قدرتمند است اما خورشید نیز درون آتش درخشانش، تاریکی دارد. پولس به تیموتائوس می گوید که جلالش " نوریست که نزدیک آن نتوان شد و احدی از انسان او را ندیده و نمی تواند دید. "

پولس قادر بود این مطلب را به آسانی توصیف نماید، چون اندازه ای از این نور را در مسیر دمشق تجربه کرد. او به این طریق آن را برای اغریپاس پادشاه نقل کرد:

" حوالی ظهر، ای پادشاه، در بین راه ناگهان نوری درخشان تر از نور خورشید از آسمان گرد من و همراهانم تابید. "

- اعمال ۲۶: ۱۳

پولس گفت که این نور، درخشان تر از خورشید در هنگام ظهر است. لحظه ای را صرف کنید و سعی کنید مستقیماً به خورشید، هنگام ظهر بنگرید؛ دشوار است به خورشید بنگریم مگر اینکه با ابری پوشانده شده باشد. خدا در جلال خود از این درخشش چندین بار درخشان تر است.

پولس صورت خداوند را ندید، او فقط نور ساطع از او را دید برای این که پرسید: " خداوندا، تو کیستی؟ " او نمی توانست شکل او یا ویژگی های چهره ی او را ببیند. او توسط نور ساطع از جلال او به قدری نابینا گشته بود که حتا از دیدن درخشش خورشید خاورمیانه مستاصل گشته بود.

شاید این جریان توضیح دهد که چرا یوئیل و اشعیا ی نبی هر دو بیان کردند که در ایام آخر وقتی جلال خداوند آشکار شود، خورشید به تاریکی

نظم، جلال، داوری: قسمت اول

خواهد گرایید. " اینک روز خداوند... می آید. ستارگان آسمان و برجهایش روشنایی خود را نخواهند داد و آفتاب در وقت طلوع خود تاریک خواهد شد و ماه روشنایی خود را نخواهد تابانید. " (اشعیا ۱۳: ۹-۱۰)

جلال خدا بر سایر نورهای دیگر غالب خواهد شد. او نور کامل است. ایشان به مغاره های صخره ها و حفره های خاک داخل خواهند شد، به سبب ترس خداوند و کبریای جلال وی هنگامی که بر خیزد تا زمین را متزلزل سازد. " (اشعیا ۲: ۱۹)

جلال خدا بسیار فراتر از قدرتی است که ما می شناسیم، به طوری که وقتی در میان ابر سیاه در سینا به حضور قوم اسرائیل آمد، قوم از وحشت فریاد برآورده و به عقب برگشتند. موسا چنین توصیف می کند:

" این سخنان را خداوند به تمامی جماعت شما در کوه از میان آتش و ابر و ظلمت غلیظ به آواز بلند گفت... و چون شما آن آواز را از میان تاریکی شنیدید، و کوه به آتش می سوخت، شما با جمیع روسای اسباط و مشایخ خود نزد من آمده، گفتید: اینک یهوه، خدای ما، جلال و عظمت خود را بر ما ظاهر کرده است، و آواز او را از میان آتش شنیدیم، پس امروز دیدیم که خدا با انسان سخن می گوید و زنده است. و اما الان چرا بمیریم زیرا که این آتش عظیم ما را خواهد سوخت، اگر آوازه یهوه خدای خود را دیگر بشنویم، خواهیم مرد. "

- تثنیه ۵: ۲۲-۲۵

اگر چه آن ها او را پنهان در تاریکی غلیظ یک ابر دیدند، اما درخشش جلال او قابل پنهان شدن نبود.

تمام آن چه که خدا را خدا می سازد

پس بیایید این سوال را بپرسیم: جلال خداوند چیست؟ در پاسخ ما به درخواست موسا بر کوه خدا بر می گردیم. موسا تقاضا کرد:

" مستدعی آن که جلال خود را به من بنمایی. "

- خروج ۱۸:۳۳

واژه ی عبری برای "جلال" که توسط موسا در این جمله استفاده شد، kabowd بود. در واژه نامه ی کتاب مقدس این گونه تعریف می شود: "ارزش و سنگینی چیزی، اما فقط به طور استعاری در معنای خوب آن." این معنا نیز بیان گر شکوه، وفور و احترام می باشد. موسا تقاضا کرد: "خود را با تمام شکوهت به من نشان بده." به دقت به پاسخ خدا توجه کنید: گفت:

"من تمامی احسان خود را پیش روی تو می گذرانم و نام یهوه را پیش روی تو ندا می کنم."

- خروج ۱۹:۳۳

موسا تمام جلال او را درخواست کرد و خدا به عنوان: "...تمامی احسان خود..." به آن اشاره نمود. واژه ی عبری برای "احسان"، tumb است یعنی "خوبی در گسترده ترین مفهوم خود." به عبارت دیگر، بدون هیچ مضایقه ای.

سپس خدا می گوید: "نام یهوه را پیش روی تو ندا می کنم." پیش از آن که یک پادشاه زمینی، بر تخت خود بنشیند، همیشه نام او اعلان می شود، سپس او در شکوه خود بر تخت می نشیند. عظمت او آشکار است و در دربار او هیچ شکی وجود ندارد که چه کسی پادشاه است. اگر این پادشاه در یکی از خیابان های شهرهای کشورش باشد و بدون هیچ گونه جلب توجهی لباس معمولی پوشیده باشد، شاید کسانی که اطراف او هستند، بدون این که هویت حقیقی او را درک کنند، از کنارش رد شوند. پس در اصل این دقیقاً همان کاری ست که خدا برای موسا انجام داد. او می گوید: "من نام خود را اعلان می کنم و توسط تو با تمام شکوه ام عبور می کنم."

پس متوجه می شویم که جلال خداوند آن چیزی ست که خدا را خدا می سازد. تمامی ویژگی ها، اقتدار، قدرت و حکمت او و در یک جمله ارزش و سنگینی غیر قابل سنجش و عظمت خدا در جلال او خلاصه می گردد.

جلال او در مسیح آشکار می گردد

به ما گفته می شود که جلال خداوند در صورت عیسا مسیح آشکار می گردد. (دوم قرن ۶:۴) بسیاری ادعا کرده اند که رویایی از عیسا دیده و به صورت او نگریسته اند. احتمال آن بسیار است. پولس آن را این گونه شرح می دهد: " زیرا که الحال در آینه به طور معما می بینم، لکن آن وقت روبرو " (اول قرن ۱۲:۱۳) جلال او پشت عینک دودی پنهان است چرا که هیچ انسانی نمی تواند جلال افشا شده ی او را به طور کامل ببیند و زنده بماند.

شاید اشخاص دیگری سوال کنند: " اما شاگردان به صورت عیسا نگاه کردند، پس از این که او از مردگان برخاست. " این نیز صحیح است. دلیل درستی این امر این است که آشکارا جلال اش را نمایان ساخت. کسانی وجود داشتند که خداوند را دیدند حتا در زمان عهد عتیق اما در جلال اش آشکار نگشته بود. خداوند در بلوطستان ممری بر ابراهیم ظاهر شد. (پیدایش ۱۸: ۱-۲) یوشع صورت خداوند را قبل از حمله به اریحا دید. (یوشع ۵: ۱۳-۱۴). خداوند به او گفت: " نعلین خود را از پایت بیرون کن زیرا جایی که تو ایستاده ای مقدس است. " (آیه ۱۵)

همین امر پس از رستخیز نیز صدق می کند. شاگردان با عیسا کنار دریای طبریه ماهی خوردند. (یوحنا ۲۱: ۹-۱۰)

دو شاگرد با عیسا در جاده ی عموآس راه می رفتند: " ولی چشمان ایشان بسته شد. " (لوقا ۲۴: ۱۶) همگی این ها صورت او را دیدند چون او آشکارا جلال اش را نمایان ساخت.

در مقایسه، یوحنا ی رسول خداوند را در روح دید. این رویا یک رویای کاملاً متفاوت با آن چیزی بود که کنار دریا با خداوند صبحانه خوردند، چرا که این بار خدا را در جلالش دید.

" و در روز خداوند در روح شدم و از عقب خود آوازی بلند چون صدای صور شنیدم... پس رو برگردانیدم تا آن آوازی را که با من تکلم می نمود بنگرم و

چون رو گردانیدیم، هفت چراغدان طلا دیدیم، و در میان هفت چراغدان، شبیه پسر انسان را که ردای بلند در برداشت و بر سینه وی کمربندی طلا بسته بود، و سر و موی او سفید چون پشم، مثل برف سفید بود و چشمان او مثل شعله آتش و پایهایش مانند برنج صیقلی که در کوره تابیده شود، و آواز او مثل صدای آبهای بسیار، و در دست راست خود هفت ستاره داشت و از دهانش شمشیری دو دمه تیز بیرون می آمد و چهره اش چون آفتاب بود که در قوتش می تابد. و چون او را دیدیم، مثل مرده پیش پایهایش افتادم.

- مکاشفه ۱:۱۰، ۱۲-۱۷

توجه کنید که چهره اش مانند آفتاب بود که در قوت اش می تابد. پس چه طور یوحنا می توانست او را ببیند؟ دلیل: او در روح بود درست مانند اشعیا که وقتی تخت و سرافین را که بالای آن بودند و خدا را که آن جا نشسته بود دید، در روح بود. (اشعیا ۶:۱-۴) موسا نمی توانست به صورت خدا بنگرد، چون در بدن فیزیکی و طبیعی خودش قرار داشت.

او جلال خود را مضایقه کرده است تا ما را بیازماید

جلال خداوند تمام آن چیزی ست که در خدا جمع می شود. فهم این حقیقت، درک ما را هر چند با بهت و حیرت، نسبت به عملکرد سرافین در حضور تخت خدا که او را قدوس قدوس قدوس می گویند، افزایش می دهد. چهار موجود زنده در حضور تخت او فریاد بر می آورند: "قدوس، قدوس، قدوس، خداوند خدای قادر مطلق که بود و هست و می آید." (مکاشفه ۸:۴)

و چون آن حیوانات جلال و تکریم و سپاس به آن تخت نشینی که تا ابدالاباد زنده می خوانند، آنگاه آن بیست و چهار پیر در حضور آن تخت نشین می افتند و او را که تا ابدالاباد زنده است، عبادت می کنند و تاج های خود را پیش تخت انداخته، می گویند: "ای خداوند، مستحق که جلال و اکرام و قوت را بیابی، زیرا که تو همه موجودات را آفریده ای و محض اراده

نظم، جلال، داوری: قسمت اول

تو بودند و آفریده شدند." (مکاشفه ۴: ۹-۱۱)

جلالی که او شایسته اش است بالاتر از تمام آن جلالی است که تمام خلقت بتواند در طی ابدیت به او بدهد.

ما باید به خاطر داشته باشیم که خدایی را عبادت می‌کنیم که جهان هستی و زمین را آفرید. او از ازل بوده و تا ابد خواهد بود. هیچ کسی شبیه او نیست. او به طور هدفمند در حکمت خود از مکاشفه ی جلال اش خودداری می‌کند تا او را اگر با محبت و تکریم عبادتش کنیم، ببینیم و یا این که توجه را معطوف کسی نماییم که روی زمین جلال را دریافت می‌کند اما در مقایسه با او اهمیت خود را از دست می‌دهد.

ما نمی‌توانیم انتظار داشته
باشیم که بای حرمتی و نگرشی
گست‌خانه، اجازه‌ی ورود به
حضور او را داشته باشیم.

نظم، جلال، دآوری: قسمت دوم

"و کاهنان به سبب ابر نتوانستند برای خدمت بایستند زیرا که جلال یهوه خانه خدا را پر کرده بود."

- دوم تواریخ ۱۴:۵

وقتی خیمه بر پا شد، نظم الاهی برقرار گشت. به زودی همه چیز سر جای خود قرار می گرفت: "آنگاه ابر، خیمه اجتماع را پوشانید و جلال خداوند مسکن را پر ساخت. و موسی نتوانست به خیمه اجتماع داخل شود، زیرا که ابر بر آن ساکن بود، و جلال خداوند مسکن را پر ساخته بود." (خروج ۴۰:۳۴-۳۵)

پس از صحبتی که راجع به جلال خداوند داشتیم، می توانیم درک کنیم که چرا حتا موسا که دوست خدا بود، نمی توانست در آن وارد شود. خیمه پر از جلال خداوند بود.

ظهور و سکونت جلال خدا در میان اسرائیل، برکات عظیمی را به همراه داشت. در حضور پر جلال او برکت، هدایت، شفا و محافظت وجود داشت. هیچ دشمنی نمی توانست در حضور اسرائیل بایستد. مکاشفات کلام او فراوان بود. هم چنین فایده ی ابر جلال او این بود که بر قوم اسرائیل سایه می انداخت و از گرمای بیابان در روز محافظت می کرد و نیز نور و گرما را

در شب برای آن ها تامین می نمود. آن ها هیچ کمبودی نداشتند.

داوری

خدا پیش از این به موسا تعلیم داده بود: "و تو برادر خود، هارون و پسرانش را با وی از میان بنی اسرائیل نزد خود بیاور تا برای من کهنات بکند، یعنی هارون و ناداب و ابیهو والعازار و ایتامار، پسران هارون." (خروج ۱:۲۸)

این مردان جدا شده، برای خدمت خداوند تربیت شدند و برای مردم در شکاف ایستادند، طرح یکی وظایف آن ها جهت پرستش در همان تعالیم خاصی داده شد که از سوی خدا به موسا گفته شد. تربیت آن ها قسمتی از نظم الاهی بود. متعاقب این تعلیم و تربیت، این مردان به طور حقیقی وقف می شدند.

به دقت آن چه را که این دو کاهن پس از این که جلال خداوند در خیمه آشکار شد، بخوانید:

"و ناداب و ابیهو پسران هارون، هر یکی مجمره خود را گرفته، آتش بر آن ها نهادند. و بخور بر آن گذارده، آتش غریبی^{۱)} [کفرآمیز] که ایشان را نفرموده بود، به حضور خداوند نزدیک آوردند."

- لاویان ۱۰:۱۰

توجه کنید که ناداب و ابیهو آتش غریبی به حضور خداوند نزدیک آوردند. یک تعریف برای "غریب"^{۱)} در لغت نامه این است: نشان دادن بی احترامی یا بی اعتنائی برای چیزهای مقدس، حاکی از بی حرمتی.

یعنی برخورد با آن چه که خدا مقدس می نامد؛ به گونه ای که رایج است. این دو مرد مجمرها را برداشتند که برای پرستش خداوند جدا شده بودند و آن ها را با آتش و بخور منتخب خودشان پر کردند نه هدیه ای که توسط

۱. در بیشتر ترجمه ها از واژه هایی که معنای «غریب» را نمی دهند، استفاده شده. اما در نسخه ی مورد نظر نویسنده واژه ی profane آمده که معنای آن «کفر آمیز/بی حرمتی» است.

نظم، جلال، داوری: قسمت دوم

خدا مقرر شده بود. آن ها نسبت به آن چه خدا مقدس نامیده بود، بی توجه بودند و بی احترامی می کردند. آن ها با بی حرمتی به حضور خداوند آمده و هدیه ای نامقبول را با خود آوردند. آن ها با آن چه که در کل مقدس بود، برخورد کردند. حال به نتیجه ی این کار بنگرید:

"و آتش از حضور خداوند به در شده، ایشان را بلعید، و به حضور خداوند
میرند."

- لاویان ۲:۱۰

این دو مرد بلافاصله برای بی حرمتی کردن خود داوری شدند و با مرگ آنی روبه رو گشتند. بی حرمتی آن ها پس از مکاشفه ی جلال خدا اتفاق افتاد. اگر چه آن ها کاهن بودند اما از احترام گذاشتن به خدا معاف نبودند. آن ها به واسطه ی نزدیکی به یک خدای مقدس، انگار که او فردی عادی است، گناه کردند. آن ها با حضور او بسیار خودمانی شده بودند! حال سخنانی را بشنوید که موسا بلافاصله پس از این داوری مرگ گفت:

پس موسی به هارون گفت: "این است آن چه خداوند فرموده، و گفته است که از آنانی که به من نزدیک آیند تقدیس کرده خواهم شد و در نظر تمامی قوم جلال خواهم یافت." پس هارون خاموش شد.

- لاویان ۳:۱۰

خدا قبلاً مشخص کرده بود که شخصی که بی حرمتی می کند، نمی تواند در حضور خدای مقدس زنده بماند. خدا شوخی ندارد. امروزه نیز تفاوتی نکرده است. او همان خدای مقدس است. ما نمی توانیم انتظار داشته باشیم که با نگرشی غیر محترمانه اجازه ی ورود به حضور او را داشته باشیم. ناداب و ابیهو برادرزاده های موسا بودند. اما موسا داوری خدا را جدی می دانست و دلیلی نمی دید راجع به آن سوال نماید؛ چرا که او می دانست خدا عادل است. در واقع موسا به هارون و دو پسر زنده ی او هشدار می دهد که حتا برای آن ها سوگواری نکنند، مبادا آن ها نیز بمیرند. این عمل نیز بی احترامی به خداوند تلقی می شد پس بدن های ناداب و ابیهو به بیرون

اردوگاه برده و دفن شد.
بار دیگر این الگو را می بینیم: نظم الاهی، جلال مکشوف شده ی خدا،
سپس داوری جهت بی حرمتی.

یک مکان مقدس تازه

تقریباً پانصد سال بعد پسر داود پادشاه، سلیمان، شروع به ساختن
معبدی برای حضور خداوند کرد. این وظیفه ای عظیم بود. انبار وسایل و
آنچه که هنگام سلطنت داود جمع آوری شده بود، هنگفت بود.
داود پیش از مرگ اش به سلیمان تعلیم داد:

" و اینک من در تنگی خود صد هزار وزنه طلا و صد هزار وزنه نقره و برنج
و آهن این قدر زیاده که به وزن نیاید، برای خانه خداوند حاضر کرده ام و
چوب و سنگ نیز مهیا ساخته ام و تو بر آنها مزید کن، و نزد تو عمله
بسیارند از سنگ بران و سنگ تراشان و نجاران و اشخاص هنرمند برای
هر صنعتی. طلا و نقره و برنج و آهن بیشمار است، پس برخیز و مشغول
باش و خداوند همراه تو باد."

- اول تواریخ ۲۲: ۱۴-۱۶

سلیمان به وسایلی که قبلاً فراهم شده بود، اضافه کرد و در سال چهارم
سلطنت خود شروع به ساخت هیكل نمود. طرح هیكل با شکوه بود. تزئینات و
ظریف کاری آن استثنایی بود. حتا با وجود نیروی کار ده ها هزار مرد، جمع
آوری وسایل و ساخت بنا هفت سال کامل طول کشید. سپس ما می خوانیم:
" پس تمامی کاری که سلیمان به جهت خانه خداوند کرد تمام شد. " (دوم
تواریخ ۱:۵)

سپس سلیمان اسرائیل را در اورشلیم جمع کرد یعنی در مکانی که هیكل
استوار بود. " کاهنان تابوت عهد خداوند را به مکانش... در آوردند. " (دوم
تواریخ ۷:۵) تمام کاهنان خود را تقدیس کردند. هیچ بی حرمتی در حضور
خدا وجود نداشت. آن ها سرنوشت خویشاوندان دور خود، ناداب و ابیهو

نظم، جلال، داوری: قسمت دوم

را به خاطر داشتند.

بعد لاویان که سراینده و موسیقی دان بودند، در انتهای شرقی مذبح ایستادند و به کتان سفید ملبس بودند و با آن ها یکصد و بیست کاهن همراه با صدای کرنا بود.

بار دیگر، توجه زیاد، وقت و مقدار زیادی کار و آمادگی، نظم الهی را به همراه آورد و در پی نظم الهی چه آمد؟

بیایید بخوانیم:

" پس واقع شد که چون کرنا نوازان و مغنیان مثل یک نفر به یک آواز در حمد و تسبیح خداوند به صدا آمدند، و چون با کرناها و سنجها و سایر آلات موسیقی به آواز بلند خواندند و خداوند را حمد گفتند که او نیکو است زیرا که رحمت او تا ابدالابد است، آنگاه خانه یعنی خانه خداوند از ابر پر شد. و کاهنان به سبب ابر نتوانستند برای خدمت بایستند زیرا که جلال پهوه خانه خدا را پر کرده بود. " (دوم تواریخ ۵: ۱۳-۱۴)

وقتی نظم الهی برقرار شد، جلال خداوند آشکار گشت. باز هم بسیار گیج کننده بود که کاهنان قادر نبودند به خاطر جلال خداوند که هیکل را پر کرده بود، خدمت نمایند.

داوری

به دنبال مکاشفه ی جلال خدا، ما دوباره بی حرمتی را نسبت به حضور و کلام او می بینیم. اگر چه اسرائیلیان اراده ی او را می دانستند ولی دل هایشان نسبت به آن چه خدا مقدس می نامید، در بی توجهی پیش می رفت.

" و تمامی روسای کهنه و قوم، خیانت بسیاری موافق همه رجاسات امت ها ورزیدند و خانه خداوند را که آن را در اورشلیم تقدیس نمود، نجس ساختند. و یهوه خدای پدر ایشان به دست رسولان خویش نزد ایشان فرستاد، بلکه صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نمود زیرا که بر قوم خود و بر مسکن خویش شفقت نمود. اما ایشان رسولان خدا را اهانت نمودند و کلام او را خوار شمرده، انبیایش را استهزا نمودند، چنان که غضب خداوند بر قوم او

افروخته شد، به حدی که عاجی نبود.

- دوم تواریخ ۳۶: ۱۴-۱۶

آن ها رسولان او را مسخره کردند و به سخنان هشدار دهنده ی آنان توجهی نکردند. مردم انبیا را استهزا نمودند.

اخیرا در کلیسای بزرگی خدمت می کردم و پیغامی قوی را در مورد اطاعت و خداوندی عیسا موعظه می کردم. زن یکی از کارمندان مان با بچه اش جلسه را ترک کرده و به تالار ورودی رفته بود؛ مکانی که جلسه در تلویزیون مدار بسته نشان داده می شد. او اتفاقی شنید که دو تا از زنان کلیسا درباره ی موعظه صحبت می کنند:

آن ها با تمسخر می گفتند: "او فکر می کند کیست؟ او را خاموش کنید؟" ترس خداوند کجاست؟

اسرائیل و یهودا به تکرار از داوری که نتیجه ی فقدان ترس و احترامشان نسبت به حضور مقدس خدا و کلام او بود، رنج بردند. داوری آن ها به اوج رسید وقتی نسل ابراهیم به اسارت بابل برده شد. این گزارش را بخوانید: "اما ایشان رسولان خدا را اهانت نمودند و کلام او را خوار شمرده، انبیایش را استهزا نمودند، چنان که غضب خداوند بر قوم او افروخته شد، به حدی که عاجی نبود.

پس پادشاه کلدانیان را که جوانان ایشان را در خانه مقدس ایشان به شمشیر کشت و بر جوانان و دوشیزگان و پیران و ریش سفیان ترجم نمود، بر ایشان آورد و همه را به دست او تسلیم کرد. و او سایر ظروف خانه خدا را از بزرگ و کوچک و خزانه های خانه خداوند و گنجهای پادشاه و سرورانش را تماما به بابل برد. و خانه ی خدا را سوزانیدند و حضار اورشلیم را منهدم ساختند و همه قصرهایش را به آتش سوزانیدند و جمیع آلات نفیسه آنها را ضایع کردند.

- دوم تواریخ ۳۶: ۱۶-۱۹

من می خواهم شما درباره ی آن چه که آماده ی گفتن اش هستم، به دقت فکر کنید. ما سه گزارش را مرور کرده ایم: باغ، خیمه و هیکل. در هر مورد

نظم، جلال، داوری: قسمت دوم

داوری سخت بود و نتیجه ی هریک مرگ و تباهی بود. مهم ترین مسئله این حقیقت است که ما درباره ی افرادی صحبت نمی کنیم که هرگز جلال خدا یا حضور او را تجربه نکرده بودند. این داوری ها در مقابل کسانی نبود که فقط کلام او را شنیده بودند، بلکه کسانی بودند که در حضور او راه رفته و جلال او را تجربه کرده بودند. حال که ما عهد عتیق را تا حدی بررسی و درک کردیم، بیایید به ایام عهد جدید وارد شویم. در این بررسی حقایق تازه ای را درک خواهیم کرد.

عیسا آشکارا می گوید که جهت
پیروی او، نخست باید بهای
آن را پردازیم... آن بها چیزی
کمتر از زندگیهایمان نیست.

فصل ششم

یک مکان مقدس تازه

زیرا شما هیکل خدای حی می باشید. چنان که خدا گفت که " در ایشان ساکن خواهم بود و در ایشان راه خواهم رفت."

- دوم قرن‌تیان ۱۶:۶

در عهد قدیم، حضور پر جلال خدا نخست در خیمه ساکن شد، سپس در هیکل سلیمان.

حال خدا آماده می شود تا وارد جایی گردد که همیشه تمایل داشت در آن جا ساکن شود؛ هیکلی که ساخته شده از سنگ نیست بلکه این هیکل در قلوب پسران و دختران اش یافت می شود.

قومی مستعد برای خدا مهیا سازید

باز می بینیم که اول باید نظم الهی برقرار گردد. این بار تاکید بر نظم صوری نیست بلکه هدف نظم درونی است. آن جا مکان مخفی قلب خواهد بود؛ جایی که جلال خداوند در آینده باید آشکار گردد.

این فرآیند منظم و تبدیل کننده با خدمت یحیای تعمید دهنده آغاز گشت. اشتباه است که به یحیا به عنوان نبی عهد عتیق بنگریم برای این که کتاب مقدس خدمت او را به عنوان " آغازگر انجیل عیسای مسیح" (مرقس ۱:۱) توصیف می کند. موعظه ی او در آغاز هر چهار انجیل یافت می شود. عیسا یک بار دیگر این موضوع را با این بیان مورد تاکید قرار می دهد: " مقررات

و انبیا تا به یحیی بود. (لوقا ۱۶:۱۶) توجه کنید که او نگفت: "تورات و انبیا تا من بود."

تولد یحیا توسط یک فرشته به پدرش اعلام شد. نیروی خدمتی او توسط این سخنان اضافه گشت: "و بسیاری بنی اسرائیل را به سوی خداوند خدای ایشان خواهد برگردانید... تا قومی مستعد برای خدا مهیا سازد" (لوقا ۱: ۱۶-۱۷)

توجه کنید که او آمده بود "تا قومی مستعد برای خدا مهیا سازد." درست همان طور که خدا هنرمندان و صنعتگران را در زمان موسا مسح کرده بود تا خیمه را بسازند، هم چنین یحیا را مسح کرد تا هیכלی را آماده سازد که با دست ساخته نشود. او توسط روح خدا شروع به فرآیند آماده سازی هیکل جدید نمود.

اشعیا در مورد یحیا نبوت کرد:

"صدای ندا کننده ای در بیابان، راه خداوند را مهیا سازید... هر دره ای برافراشته و هر کوه و تلی پست خواهد شد. و کچی ها راست و ناهمواریها هموار خواهد گردید. و جلال خداوند مکشوف گشته."

اشعیا ۴۰: ۳-۵

این کوه ها و تپه ها، موانع طبیعی یا دژهای ساخت دست انسان نیست، بلکه افکار و قلب و روش انسان است که در تضاد با خدا قرار دارد. غرور برافراشته و رفیع انسان ها باید پست می شد. با بی حرمتی و غرور انسان باید مقابله می شد و در تدارک برای مکاشفه ی جلال خداوند باید خراب می گشت.

واژه ی عبری برای "کچی" در آیه ی بالا aqob است که در لغت نامه این گونه تعریف می شود: "تقلبی، فریبکارانه، آلوده یا کچی." آسان می توان دریافت که منظور از کچی، فقدان راستی فیزیکی نیست. ترجمه ی درست تر این واژه aqob "فریبکاری" است.

یحیا نزد کسانی فرستاده نشد که نام خداوند را نمی شناختند. او نزد کسانی فرستاده شد که با یهوه در پیمان بودند. اسرائیل مذهبی گشته بود.

یک مکان مقدس تازه

در واقع خدا، اسرائیلیان را گوسفندان گمشده دید. هزاران نفری که وفادارانه در جلسات کنیسه شرکت می‌کردند ولی نسبت به موقعیت حقیقی قلب‌های خود ناآگاه باقی مانده بودند. آن‌ها فریب خورده و تعلیم گرفته بودند که پرستش و عبادت شان مورد قبول خداست.

یحیا این فریب را فاش کرد و لفافه‌ی چنین فریبی را درید. او این بنیاد متزلزل را که آن‌ها خود را به عنوان ذریت ابراهیم توجیه می‌کردند، تکان داد. او اشتباه تعلیمی بزرگان آن‌ها را زیر نور آورد و دعا‌های قالبی آنها را که تهی از اشتیاق و قدرت بود، برملا نمود. او بیهودگی ده‌یک‌های آنها را نشان داد؛ در حالی که فقرا را نادیده گرفته و حتا غارت می‌کردند. او خلاء عادات مذهبی بدون حیات آن‌ها را خاطر نشان کرد و به وضوح آشکار نمود که قلب‌های سخت آن‌ها دور از خداست.

یحیا آمد تا تعمید جهت توبه را موعظه کند. (مرقس ۱: ۴) واژه‌ی یونانی برای "تعمید" baptisma است و "غوطه خوردن" تعریف می‌شود. طبق تعریف لغت نامه "غوطه خوردن" یعنی "فرورفتن، بالا و پایین رفتن". بدین ترتیب پیغام یحیا، توبه‌ای ناقص نبود بلکه توبه‌ای اساسی و تغییر کامل دل بود.

مواجهه‌ی جسورانه‌ی یحیا، اطمینان کاذب اسرائیلی‌ها را که ریشه‌ای مستحکم در فریب‌ها داشت، ویران نمود. پیغام او دعوتی برای انسان‌ها بود تا قلب‌هایشان نزد خدا برگردد. اظهارات الهی او، قلب‌هایی که او را می‌پذیرفتند هموار می‌کرد. کوه‌های رفیع غرور و تپه‌های متکبر مذهب مسطح شده و مردم را آماده می‌کرد تا خدمت عیسا را بپذیرند.

استاد سازنده

وقتی کار یحیا کامل شد، عیسا آمد تا هیكل را بر زمین فروتنی آماده سازد تا فرآیند ساختن تکمیل شود. عیسا بنیاد را نهاد و ساخت: " زیرا بنیادی دیگر هیچ کس نمی‌تواند نهاد جز آن‌که نهاده شده است، یعنی عیسی

مسیح." (اول قرنتیان ۳: ۱۱)

مجدداً تکرار می‌کنم که کلام خدا نظم الهی را آورد. اما این بار کلام او به صورت کلام خدای مجسم آشکار گشت. عیسا استاد سازنده است. (عبرانیان ۳: ۱-۴) نه فقط توسط تعلیمات اش بلکه در زندگی ای که داشت. به هر طریق او به بشریت روش مقبول خداوند را نشان می‌داد. کسانی که خدمت یحیا را پذیرفتند، آماده بودند تا کار استاد سازنده ی خود را نیز دریافت کنند. برعکس کسانی که یحیا را رد کردند، برای دریافت کلام عیسا آماده نبودند چرا که زمین قلبشان ناصاف و متزلزل بود. هیچ بنیادی نهاده نشد. آن‌ها زمین‌های‌های ناآماده‌ای بودند که ناتوان از تحمل و زیر بنا شدن برای یک مکان مقدس بودند.

عیسا به غرور مذهبی می‌پردازد که در مقابل او مقاومت می‌ورزید: "زانرو که یحیی از راه عدالت نزد شما آمد و بدو ایمان نیاوردید، اما باجگیران و فاحشه‌ها بدو ایمان آوردند و شما چون دیدید آخر هم پشیمان نشدید تا بدو ایمان آورید." (متی ۲۱: ۳۲) گناهکارانی که آن روز پیغام یحیا را دریافت می‌کردند، تمایل داشتند که دل‌هایشان را به روی عیسا باز کنند. "سپس همه باجگیران و گناهکاران به نزدش می‌آمدند تا کلام او را بشنوند." (لوقا ۱۵: ۱۰) آن‌ها در مذهب خود آرامش نداشتند و می‌دانستند که به یک نجات دهنده نیاز دارند.

گام نهایی آمادگی

وقتی عیسا تمام آن‌چه را که پدرش مقرر کرده بود تا در خدمت زمینی اش انجام دهد، تحقق بخشید توسط قیافا به روی صلیب فرستاده شد که با عملکرد کاهن اعظم به عنوان بره قربانی ذبح شود. این گام نهایی و حیاتی‌ترین مرحله در آمادگی هیکل قلب انسان بود. قربانی عیسا طبیعت گناه آلودی را ریشه کن کرد که از زمان سقوط آدم انسان را از حضور خدا جدا کرده بود.

یک مکان مقدس تازه

ما دیدیم هدیه ی بره ی قربانی نشانه ی برافراشتن خیمه و وقف هیکل بود. وقتی خیمه برافراشته شد، هارون به عنوان کاهن اعظم هدایا را به خداوند تقدیم می کرد. یکی از هدایا بره ی بی عیب بود. وقتی این کار انجام می شد "موسا و هارون به خیمه اجتماع داخل شدند، و بیرون آمده، قوم را برکت دادند و جلال خداوند بر جمیع قوم ظاهر شد" (لاویان ۹: ۲۳) این عمل اندکی پس از این که ناداب و ابیهو داوری شدند و به جهت مرگ زده شدند، صورت گرفت.

قربانی بره ی خدا نشانه ی وقف هیکل سلیمان بود.

"و پادشاه و تمامی قربانی ها در حضور خداوند گذرانیدند. و سلیمان پادشاه بیست و دو هزار گاو و صد و بیست هزار گوسفند برای قربانی گذرانید و پادشاه و تمامی قوم، خانه خدا را تبریک نمودند."

- دوم تواریخ ۷: ۵-۴

در همین روز بود که جلال خداوند در هیکل آشکار شد. نویسنده ی عبرانیان قربانی مسیح را با هدایای خیمه و هیکل توسط این صحبت مقایسه می کند:

"و نه به خون بزها و گوساله ها، بلکه به خون خود، یک مرتبه فقط به مکان اقدس داخل شد و فدیة ابدی را یافت."

- عبرانیان ۹: ۱۲

عیسا، بره ی خدا، بر صلیب آویخته و هر قطره از خون بی گناه او برای ما ریخته شد. وقتی این کار انجام شد پرده هیکل از بالا به پایین دو پاره شد. (لوقا ۲۳: ۴۵) جلال خدا دیگر هرگز در ساختمان ساخته شده با دست آشکار نمی گردد. اکنون جلال او در هیکلی که او همیشه آرزو داشت آن جا ساکن شود، آشکار می شد.

در دل و هدف یکی

حال آن چه را که پس از رستاخیز عیسا اتفاق افتاد، بخوانید:

"و چون روز پنطیکاست رسید، به یک دل در یک جا بودند. که ناگاه آوازی چون صدای وزیدن باد شدید از آسمان آمد و تمام آن خانه را که در آنجا نشسته بودند پر ساخت. و زیانه های منقسم شده، مثل زیانه های آتش بدیشان ظاهر گشته، بر هر یکی از ایشان قرار گرفت."

- اعمال ۲: ۱-۳

بار دیگر جلال خداوند آشکار می گردد. توجه کنید: "آن ها به یکدل در یک جا بودند." نظم الاهی. چگونه صد و بیست نفر را یکدل می گردانید؟ جواب ساده است. آن ها همه برای خود مرده بودند. هیچ مورد بحثی نداشتند. تمام آن چه که اهمیت داشت این بود که آن ها از کلام عیسا اطاعت کرده بودند. ما می دانیم که عیسا در طول سه سال و نیم خدمت خود، به ده ها هزار نفر خدمت کرد. عده ی زیادی او را متابعت می کردند. پس از مصلوب شدن و رستاخیزش به بیش از پانصد نفر از پیروان اش ظاهر شد. (اول قرنیتیان ۶: ۱۵) اما در روز پنطیکاست، هنگامی که روح خدا ریخت، ما فقط صد و بیست نفر را در خانه می یابیم. (اعمال ۱: ۱۵)

جالب توجه است که تعداد افزایش نیافت بلکه کاهش یافت. پس از مصلوب شدن این هزاران نفر کجا بودند؟ چرا او فقط به پانصد نفر ظاهر شد؟ چرا فقط جلال خدا برای یک صد و بیست نفر آشکار شد؟

عیسا پس از رستاخیزش به آن ها گفت که از اورشلیم جدا نشوند، بلکه منتظر وعده ی پدر بمانند. (اعمال ۱: ۴) من ایمان دارم که ابتدا هر پانصد نفر منتظر وعده ماندند. اما با گذشت ایام، اندازه ی گروه به تدریج کاهش یافت. عده ای شاید با بی صبری تصمیم گرفته اند: "ما باید به زندگی خود برسیم، او رفته است." عده ای شاید آن جا را ترک کردند تا در کنیسه های خود خدا را به روش سنتی پرستش کنند. باز هم شاید عده ای سخنان عیسا را نقل قول کرده و گفته اند: "ما باید به کل دنیا برویم و انجیل را موعظه کنیم. ما ترجیح می دهیم الان این جا را ترک کنیم و این کار را انجام دهیم." من ایمان دارم که خدا منتظر ماند تا کسانی که باقی مانده اند درون خود

یک مکان مقدس تازه

مسئله را حل و فصل نمایند و بگویند: "اگر ما بپوسیم از این جا حرکت نمی کنیم برای این که استاد گفت منتظر بمانید." فقط کسانی که کاملاً تسلیم استاد بودند می توانستند چنین تعهدی را داشته باشند. هیچ شخص، فعالیت یا چیزی به اندازه ی اطاعت نسبت به کلام اش اهمیت نداشت. این ها کسانی بودند که از کلام او می لرزیدند. (اشعیا ۶۶: ۲) آن ها از خدا می ترسیدند. کسانی که باقی ماندند با دقت شنیده بودند که عیسا به جماعت می گوید:

"و هر که صلیب بر خود را بر ندارد و از عقب من نیاید، نمی تواند شاگرد من گردد. زیرا کیست از شما که قصد بنای برجی داشته باشد و اول ننشیند تا برآورد خرج آن را بکند که ایا قوت تمام کردن آن را دارد یا نه؟ که مبادا چون بنیادش نهاد و قادر بر تمام کردنش نشد، هر که ببیند تمسخر کنان گوید، این شخص عمارتی شروع کرده نتوانست به انجامش رساند... پس همچنین هر یکی از شما که تمام مایملک خود را ترک نکند، نمی تواند شاگرد من شود."

- لوقا ۱۴: ۲۷-۲۹، ۳۳

عیسا به وضوح می گوید که جهت پیروی او، اول باید هزینه ی آن را حساب کنیم. بهایی برای پیروی عیسا وجود دارد و او میزان خاصی را مقرر کرده است. بها چیزی کم تر از زندگی ما نیست.

شاید بپرسیم: "من تعلیم یافته ام که نجات هدیه ای رایگان است؛ هدیه ای که شما نمی توانید آن را کسب کنید؟" بله، نجات هدیه ای ست که قابل خرید یا کسب کردن نیست. با این وجود شما نمی توانید آن را در اختیار داشته باشید اگر در عوض تمام زندگی تان را به خاطر آن ندهید. حتی یک هدیه هم باید از گم شدن یا دزدیده شدن محافظت شود.

عیسا توصیه می کند: "لیکن هر که تا به آخر صبر کند، نجات یابد." (متی ۲۴: ۱۰) قوت صبر کردن در آزادانه تسلیم کردن زندگی تان یافت می شود. یک ایمان دار حقیقی و یک شاگرد، زندگی اش را کاملاً در اختیار استادش قرار می دهد. شاگردان تا به آخر ثابت قدم هستند. تغییر دین دهندگان و تماشاچیان شاید به فواید و برکات تمایل داشته باشند اما فاقد صبر هستند

و تا به آخر دوام نمی آورند. عاقبت آن ها فروکش خواهند کرد. عیسا تکلیف بزرگی داد: " پس رفته، همه امتها را شاگرد سازید..." (متی ۲۸: ۱۹) او به ما ماموریت داد تا شاگرد بسازیم نه تغییر دین دهیم.

افرادی که در روز پنطیکاست باقی ماندند، رویاها، آرزوها، اهداف و موارد مورد بحث خود را به کناری نهادند. این عمل باعث ایجاد جوی شد که آن ها بتوانند یک هدف و یک دل باشند.

این اتحادی ست که خدا تمایل دارد ما امروز وارد آن شویم. جنبش های متعددی جهت اتحاد در شهرهای ما در میان بعضی رهبران و کلیساها وجود داشته است. ما با هم جمع می شویم و در پی یگانگی هستیم.

اما باید به خاطر داشته باشیم که تنها خدا حقیقتا می تواند ما را یکی سازد. در نهایت موارد مورد اختلاف که مخفی شده اند، به سطح می آیند مگر این که ما چیزهای دیگر را به کناری بگذاریم. وقتی انگیزه های مخفی وجود دارد، ارتباطات به صورت ظاهری و سطحی گسترش می یابند. پیامد نیز سطحی و بی ثمر است. ما بدون اطاعت نسبت به قلب استاد خود می توانیم دارای اتحاد در هدف باشیم. سپس بهره وری ما بیهودگی است. چرا که، " اگر خداوند خانه را بنا نکند، بنایان اش زحمت بی فایده می کشند." (مزمیر ۱۲۷: ۱) خدا هنوز در پی کسانی ست که از کلام او می لرزند. در آن جاست که اتحاد حقیقی یافت می شود.

جلال خداوند مکشوف شد

آن ها با یکدیگر در روز پنطیکاست اتحاد حقیقی داشتند. آن ها در مسیر نقشه ی الهی گام بر می داشتند. قلب های آنان تحت نظم قرار داشت. آماده سازی خدمت یحیا با خدمت عیسا همراه شد و نتیجه ی آن نظم الهی گشت. نظم الهی در قلب های افراد انجام شد. مطابق الگوی خدا پس از نظم الهی جلال مکشوف خدا از راه رسید. دوباره آن چه را که در آن روز اتفاق افتاد، بخوانید:

یک مکان مقدس تازه

"که ناگاه آوازی چون صدای وزیدن باد شدید از آسمان آمد و تمام آن خانه را که در آنجا نشسته بودند پر ساخت. و زبانه های منقسم شده، مثل زبانه های آتش بدیشان ظاهر گشته، بر هر یکی از ایشان قرار گرفت." (اعمال ۲: ۲-۳)

تا اندازه ای جلال خدا بر این صد و بیست زن و مرد آشکار شد. توجه کنید که زبانه های آتش بر هر یک قرار گرفت. تصاویری را که در کتاب های کانون شادی خود دیده اید فراموش کنید- شعله های کوچک آتش که بالای سر هر یک از این شاگردان شعله ور بود. خیر، همه تعمید یافته و در آتش حضور پر جلال او غوطه ور شدند. (متی ۱۱: ۳)

البته این جلال کامل و بی پرده ی خدا نبود، برای این که هیچ کس آن را ندیده و یا نمی تواند در مقابل جلال بی پرده و کامل خدا مقاومت کند. (۱ تیمو ۱۶: ۶) اما این تجلی به اندازه ی کافی قوی بود تا توجه عده ی بی شماری از یهودیان خدا ترس و صادق را جلب کند که از هر کشور در زیر آسمان در اورشلیم اقامت داشتند. (اعمال ۲: ۶-۷)

در جواب آن ها، پطرس ایستاد و انجیل را به آن ها موعظه کرد. آن روز سه هزار نفر نجات یافتند و به کلیسا اضافه شدند. آن یک عبادت برنامه ریزی شده نبود و هیچ اعلانی وجود نداشت. در نتیجه:

"و همه خلق ترسیدند و معجزات و علامات بسیار از دست رسولان صادر می گشت"

- اعمال ۲: ۴۳

خدا بخشی از جلال اش را آشکار کرده بود و مردم در شگفتی حضور و قدرت او قرار داشتند. او به شکلی گسترده ادامه داد. هر روز شهادت هایی از رهایی و معجزات عظیم وجود داشت.

هیچ تردیدی وجود نداشت که دست عظیم خدا در کار است. مردان و زنان گروه گروه وارد ملکوت می گشتند. کسانی که قبلا زندگی خود را به عیسا داده بودند، توسط روح او احیا گشتند.

اما همان طور که قبلا دیده ایم، اگر خدا جلال اش را آشکار سازد و مردم

ترس خداوند

با فقدان ترس بازگردند، داوری ویژه ای در آن جا خواهد بود. در واقع هر چه جلال بزرگ تر است، داوری نیز بزرگ تر و سریع تر خواهد بود. فصل بعد به طور تنگاتنگ حادثه ی مصیبت باری را که اندکی پس از مکاشفه ی جلال خدا اتفاق افتاد، بررسی خواهد کرد.

یک مکان مقدس تازه

اگر تمایل دارید انسان را پرستش کنید
از انسان خواهید ترسید. اگر از انسان
می ترسید، او را خدمت می کنید چرا
که شما آن چه را که از آن می ترسید
خدمت خواهید نمود.

فصل هفتم

هدیه ی غیرمحترمانه

" بلکه مثل آن قدوس که شما را خوانده است، خود شما نیز در هر سیرت مقدس باشید. زیرا مکتوب است: " مقدس باشید زیرا که من قدوسم. " (اول پطرس ۱: ۱۵-۱۶)

پس از پنطیکاست، کلیسا از حضور خدا و قدرت او فایده می برد. عده ی بی شماری نجات می یافتند. عده ای شفا و رهایی می یافتند. هیچ کس کمبودی نداشت برای این که هر کس آن چه را که داشت، با دیگران سهیم می ساخت. اشخاصی که دارایی داشتند، آن را می فروختند و نزد رسولان می آوردند تا بین اشخاص نیازمند توزیع کنند.

هدیه از یک غریبه

" و یوسف که رسولان او را برنابا یعنی ابن الوعظ لقب دادند، مردی از سبط لاوی و از طایفه قبرسی، زمینی را که داشت فروخته، قیمت آن را آورد و پیش قدم های رسولان گذارد. "

- اعمال ۴: ۳۶-۳۷

قبرس جزیره ای بود که برکات و منابع طبیعی فراوانی داشت و به خاطر گل ها و میوه هایش معروف بود. شراب و روغن به وفور در آن جا تولید می شد. آن جا منبع انواع سنگ های گرانبهاتر بود، اما منبع اصلی ثروت آن ها، معادن و جنگل هایش بود. در آن جا معادن گسترده ی نقره، مس و آهن

قرار داشت و کشوری سرشار از ثروت های طبیعی بود. اگر صاحب زمینی در قبرس بودید ، احتمالا شخص ثروتمندی می شدید.

تصور کنید: لای ثروتمندی به نام برنابا از سرزمین دیگری تمام پولی را که از فروش زمین اش دریافت کرده بود و احتمالا مبلغ بسیار زیادی بود، با خود آورده و آن را در اختیار رسولان قرار می دهد. حال به دقت آیه ی بعد را بخوانید:

" اما شخصی حنانیا نام، با زوجه اش سفیره ملکی فروخته."

- اعمال ۱:۵

به واژه ی اول این جمله توجه کنید: " اما " ! در کتاب مقدس هیچ جمله ای با واژه ی " اما " شروع نمی شود. به خاطر داشته باشید که مترجمان اشخاصی بودند که هر کتاب را به وسیله ی باب و آیه جدا می کردند. در اصل کتاب اعمال تنها یک نامه ی مکتوب توسط پزشکی به نام لوقا بود.

با استفاده از واژه ی " اما " آن چه دقیقا در باب چهار اعمال اتفاق افتاده بود، به گزارش حنانیا و سفیره در باب پنجم متصل می گردد. در واقع من جسارت می کنم که بگویم شما نمی توانید آن چه را که کاملا اتفاق افتاد درک کنید، مگر این که گزارش قبلی را لحاظ کنید. به این ترتیب می توان دلیل استفاده از واژه ی " اما " را در آغاز جمله تفسیر کرد.

بیایید با هم در این باره فکر کنیم. تازه واردی که بسیار ثروتمند است، به کلیسا ملحق می شود و هدیه ی بسیار بزرگی از قطعه زمینی که فروخته بود را به همراه می آورد. هدیه ی این مرد موجب می شود که حنانیا و سفیره با فروش ملک خود نسبت به کار او واکنش نشان دهند. چند آیه ی بعد را به دقت بررسی کنید:

" بخشی از بهای آن را با آگاهی کامل زنش نگاه داشت و مابقی را آورده، پیش پای رسولان نهاد. پطرس به او گفت: ای حنانیا، چرا گذاشتی شیطان دلت را چنین پر سازد که به روح القدس دروغ بگویی و بخشی از بهای زمین را برای خود نگاه داری؟ مگر پیش از فروش از آن خودت نبود؟ و آیا پس از فروش نیز بهایش در اختیار خودت نبود؟ چه چیز تو را بر آن داشت که

چنین کنی؟ تو نه به انسان بلکه به خدا دروغ گفتی!"

- اعمال ۲:۵-۴

طبق این اصل بیش ترین احتمال این است که حنانیا و سفیره به عنوان بزرگ ترین هدیه دهندگان در کلیسا شهرت داشتند. آن ها احتمالا به خاطر سخاوتمندان بسیار مورد توجه مردم بودند. با توجه به واکنش آن ها مطمئن هستم که کاملا از این جایگاه لذت می بردند و شادمان بودند که چنین مورد قدردانی و کانون توجه واقع شده اند.

حال کسی آمده بود که بر آن ها پیشی می گرفت. توجه به این مرد تازه وارد قبرسی منتقل شده بود. همه این مرد سخاوتمند را تحسین می کردند. بین مردم گفت وگو درباره ی او و کار سخاوتمندانه اش و نتیجه ای که در رفع نیاز نیازمندان داشت، بیش تر و بیش تر می شد. کانون توجه از حنانیا و سفیره تغییر جهت داده بود و خلایی را ایجاد کرده بود که آن ها نمی توانستند با آن کنار بیایند.

آنان با فروش سریع یک قطعه زمین واکنش نشان دادند. آن زمین نیز بسیار ارزشمند بود و آن ها میزان زیادی پول دریافت کردند. این ملک احتمالا جزو دارایی های مرغوب آن ها بود. آن ها باید با همدیگر تبادل نظر کرده باشند: "این پول برای تقسیم کردن با دیگران بسیار زیاد است. ما نمی توانیم همه ی آن را بدهیم، اما می توانیم وانمود کنیم که تمامی آن را می دهیم. پس بیا فقط قسمتی از آن را بدهیم و بگوییم که تمام آن چیزی است که گرفتیم."

آن ها با هم توافق کردند که مقداری از سود آن را برای خود نگه دارند. اما باز هم می خواستند وانمود کنند که گویی تمام مبلغ را داده اند. فریبکاری، گناه آن ها بود. این که مقداری از عواید فروش را برای خود نگه دارند، به هیچ وجه کار اشتباه و گناه آلودی نبود. پول مال آن ها بود و هر کاری که دوست داشتند می توانستند با آن انجام دهند. اما این که بگویند همه ی آن چه را که دریافت کرده اند، داده اند، کار اشتباهی بود. در واقع سخن آن ها دروغ بود. آن ها بیش تر از راستی و حقیقت، طالب ستایش های انسانی

بودند. قدردانی از آن‌ها برایشان مهم بود. آن‌ها باید خود را با این سخنان آرام کرده باشند: "چه آسیبی می‌تواند برساند؟ ما این پول را می‌دهیم و نیاز کسانی را که به آن احتیاج دارند، رفع می‌کنیم. نتیجه‌ی آخر مهم است." اگر طالب ستایش انسان هستید، پس از انسان خواهید ترسید و اگر از انسان بترسید، او را خدمت خواهید نمود؛ چرا که شما آن‌چه را که از آن می‌ترسید خدمت خواهید نمود. آن‌ها بیش‌تر از خدا، از انسان می‌ترسیدند. این باعث شد که اعمالشان را توجیه کنند و در حضور خدا تهی از ترس مقدس بایستند. اگر آن‌ها از خدا می‌ترسیدند، هرگز در حضور او دروغ نمی‌گفتند.

"چون حنانیا این سخنان را شنید، بر زمین افتاد و جان سپرد؛ ترسی شدید بر همه‌ی آنان که این را شنیدند مستولی شد. آن‌گاه جوانان پیش‌آمدند و او را در کفن پیچیدند و بیرون برده، دفن کردند."

- اعمال ۵: ۳-۶

این مرد هدیه‌ای برای نیازمندان آورده بود و افتاد و مرد. داوری فوری رخ داد. ترس عظیمی بر همه‌ی کسانی که شاهد بودند یا درباره‌ی آن شنیدند، مستولی شد. به خواندن متن ادامه دهید:

"نزدیک سه ساعت بعد، زن او بی‌خبر از ماجرا وارد شد. پطرس از او پرسید: مرا بگو آیا زمین را به همین بها فروختید؟ سفیره پاسخ داد: بله به همین بها. پطرس به او گفت: چرا با یکدیگر هم دست شدید تا روح خدا را بیازمایید؟ پاهای آنان که شوهرت را دفن کردند هم اکنون بر آستانه‌ی در است و تو را نیز بیرون خواهند برد. در دم سفیره نیز پیش‌پای پطرس افتاد و جان سپرد. چون جوانان وارد شدند او را نیز مرده یافتند. پس بیرونش برده کنار شوهرش دفن کردند. آن‌گاه ترسی عظیم بر تمامی کلیسا و همه‌ی آنان که این را شنیدند مستولی شد."

- اعمال ۵: ۷-۱۱

کاملاً محتمل است که حنانیا و همسرش جزو نخستین کسانی بودند که نجات را به واسطه‌ی فیض دریافت کرده اند. شاید آن‌ها بزرگ‌ترین

دهندگان در کلیسا بودند، شاید منزلت های اجتماعی و تضمین مالی خود را برای خدمت به خدا وقف کرده باشند. اما این قربانی ها زمانی که همراه با دلی که دارای محبت و ترس خداست نباشد، بی فایده هستند.

به آیه ی آخر توجه کنید: "و خوفی شدید تمامی کلیسا را فرو گرفت." هشدار خدا را در ارتباط با هارون در حالی که دو پسرش مرده بودند و تقدیم هدایا با بی حرمتی همراه بود، به خاطر آورید: "از آنانی که به من نزدیک آیند تقدیس کرده خواهم شد، و در نظر تمامی قوم جلال خواهم یافت." - لاویان ۱۰:۲۱

درگذر زمان خدا تغییر نکرده بود. کلام و سطح قدوسیت او فرقی نکرده بود. کلام او از زمان رهایی در دو هزار سال قبل تضعیف نشده بود. خدا همیشه پادشاه عظیم بود و هست و خواهد بود و باید تکریم شود. ما نمی توانیم با آن چه او به طور مختصر مقدس می نامد، برخورد کنیم و آن را نادیده بگیریم.

خدا نمی گوید که ترسی عظیم شهر را فرو می گیرد، بلکه کلیسا را. کلیسا از حضور خداوند و تمام فوایدش لذت می برد. وقتی مردم از روح القدس پر گشتند، مانند مستان رفتار کردند. من مطمئن ام که عده ای با خوشی و حیرت از این موضوع که به زبان ها صحبت می کردند، می خندیدند. چرا که در ساعت نه صبح با اشخاص مست اشتباه گرفته شدند. (اعمال ۲:۱۵)

شاید با گذشت زمان مردم با حضور خدا خودمانی شده اند. این حضور برای بعضی اشخاص عادی شده است. شاید آن ها به خاطر آوردند که چه قدر به عیسا نزدیک بودند و حالا تصمیم گرفتند که ارتباطشان با روح القدس مشابه آن شود. اگر چه عیسای پسر و تصویر روشن خدا در قالب جسم است، اما نمی توانیم فراموش کنیم که او چون انسان نمی توانست به قدوسیت خدا نزدیک شود، به صورت پسر انسان و میانجی آمد.

اگر چه آن ها یکی هستند اما تفاوتی میان خدای پدر، خدای پسر و خدای روح القدس وجود دارد. حتا عیسا گفت انسان ها ممکن است به ضد او صحبت کنند و بخشیده شوند اما نه به ضد روح القدس. عیسا به آن ها اجازه داد که پیش از موقع بدانند نظم الاهی مقدس آماده ی احیاست. پیش

از آمدن پسر مردم دچار ترس و وحشت و گمراهی نسبت به خدا بودند، نه ترسی مقدس و حقیقی. حال انسان به خدا بازگردانده شده بود و نظم الاهی باید برقرار می شد.

وقتی حنانيا و سفیره نزد پای های پطرس افتادند و مردند، کلیسا نسبت به قدوسیت خدا بیدار شد. شاید لازم باشد که دوباره به بعضی مسائل فکر کنیم، مسائلی که زمانی باعث حیرت شده اند. من حدس می زنم او را آن طور که باید نمی شناسم. من فکر نمی کردم که او چنین داوری سخت و سریعی را بیاورد. اما همه با حیرت و تعجب اعلام کردند: "او قدوس و عالم مطلق است." ترس عظیمی تمام کلیسا را فرو گرفت، به طوری که آنها دل های خود را تفتیش نمودند. بدین ترتیب او با محبت اما بسیار قدوس است، هیچ کس از این حادثه تکان دهنده بی تاثیر باقی نماند.

خود را به سوی ترس خدا هدایت کنید

پطرس که هم با عیسا راه می رفت و هم شاهد این داوری بود، بعدها به واسطه ی الهام، این نصیحت صمیمانه را کرد:

" بلکه همچون آن قدوس که شما را فراخوانده است، شما نیز در همه ی رفتار خود مقدس باشید؛ چرا که نوشته شده است: مقدس باشید زیرا که من قدوسم. اگر او را که بر عمل هر کس بی غرض داوری می کند پدر می خوانید، پس دوران غربت خود را با ترسی آمیخته با احترام بگذرانید."
- اول پطرس ۱: ۱۵-۱۷

توجه کنید که او نمی گوید: "با محبت صرف نمایید." بلکه ما باید در محبت رفتار کنیم برای این که بدون آن ما هیچ چیز نداریم. ما جدا از محبت او نمی توانیم قلب پدر را بشناسیم. پیش تر در همین رساله، پطرس بر محبتی تاکید می کند که باید برای خداوند در دل های ما بسوزد. "که او را اگر چه ندیده اید محبت نمایید." (اول پطرس ۸:۱) ما دعوت شده ایم تا ارتباط شخصی محبت آمیز با پدرمان داشته باشیم. اما پطرس به سرعت توازن ترس خدا

را نیز اضافه می کند. محبت ما برای خدا توسط نیاز به ترس مقدس محدود می گردد. دل های ما باید نور و گرمی را از هر دو شعله احساس کند. شاید از خود بپرسید چگونه این محبت می تواند محدود شود. شما فقط می توانید اشخاص را به حدی محبت کنید که آن ها را می شناسید. اگر تصور شما از خدا، به این که او کیست، محدود باشد آن وقت شما شناختی سطحی از کسی که محبت می کنید خواهید داشت. محبت حقیقی در این حقیقت یافت می شود که خدا کیست. آیا فکر می کنید او دلش را برای کسانی آشکار می سازد که او را سرسری می گیرند؟ آیا این گونه فکر می کنید؟ در واقع خدا چنین برگزیده که خود را پنهان سازد (اشعیا ۴۵: ۱۵) مزمور نویس به جایگاه پنهان او به عنوان "ستر" (مزمور ۱: ۹۱) اشاره می کند. در این ستر است که ما قدوسیت و عظمت او را کشف می کنیم. اما فقط کسانی که از او می ترسند، این پناهگاه پنهان را خواهند یافت. چرا که به ما گفته می شود:

"سر خداوند با ترسندگان او است و عهد او تا ایشان را تعلیم دهد."

- مزمور ۱۴: ۲۵

حال شما می توانید سخنان پطرس را کامل تر درک کنید. پولس که با عیسا روی زمین زندگی نمی کرد، اما او را در جاده ی دمشق ملاقات کرد و با اضافه کردن واژه ی "لرز" این توصیه را تقویت کرد. او به ایمان داران می گوید: "نجات خود را به ترس و لرز به عمل آورید." (فیلیپیان ۲: ۱۲) در واقع این عبارت سه بار در عهد جدید به کار می رود تا ارتباط مناسب میان یک ایمان دار و مسیح را توصیف کند.

پولس آمد تا عیسا را به واسطه مکاشفه ی روح بشناسد. این همان روشی است که ما باید طی کنیم تا او را بشناسیم. بنابراین، ما بعد از این هیچ کس را به حسب جسم نمی شناسیم، بلکه هرگاه مسیح را هم به حسب جسم شناخته بودیم، الان دیگر او را نمی شناسیم (دوم قرنتیان ۵: ۱۶) اگر ما در پی دستیابی به شناخت خدا هستیم و همان طور که با انسان های فانی و طبیعی رفتار می کنیم، با او گام برداریم، عاقبت حضور او را به طور صحیح

مانند کلیسای اولیه به دست می آوریم.

من مطمئن ام که حنائیا و سفیره جزو کسانی بودند که در کلیسای اولیه، متحیر و متعجب شدند. همه توسط علائم و عجایب فراوان متحیر گشتند. اما وقتی در دل های شما ترس خدا وجود ندارد، حتا علائم و عجایب هم عادی خواهند شد.

ترس خدا حماقت این زوج نگون بخت را متوقف کرد. (مزمور ۳۴: ۱۱-۱۳ را ببینید) ترس قدوسیت خدا را آشکار می سازد.

ما باید هر دوی این ویژگی های تغییر ناپذیر را به خاطر داشته باشیم: "خدا محبت است" و "خدا آتش فروبرنده است" (اول یوحنا ۴: ۸، عبرانیان ۱۲: ۲۹) پولس به آتشی اشاره می کند که ایمان داران وقتی در حضور خدای مقدس در جایگاه داوری می ایستند، آن را تجربه می کنند. در آن جا ما حساب کارهای مان را که در بدن مسیح انجام شده چه خوب چه بد پس خواهیم داد. (دوم قرنتیان ۵: ۱۰) سپس پولس هشدار می دهد: "پس چون ترس خدا را دانسته ایم، مردم را دعوت می کنیم...." (دوم قرنتیان ۵: ۱۱)

ما به خاطر محبت خدا می توانیم جسارت داشته باشیم که به او نزدیک گردیم. کتاب مقدس اضافه می کند که ما باید به طور مقبول او را خدمت کنیم و به او نزدیک شویم. چه طور؟ با احترام و ترس الاهی. (عبرانیان ۱۲: ۲۸) کسانی که تازه تولد یافته اند، خدا را ابا یا پدر می شناسند. اما این موضوع موقعیت او را به عنوان داور همه ی انسان ها نفی نمی کند. (غلاطیان ۴: ۶-۷، عبرانیان ۱۲: ۲۳) خدا به وضوح می گوید: "خداوند قوم خود را داوری خواهد نمود." (عبرانیان ۱۰: ۳۰)

یک پادشاه زمینی را با پسران و دختران اش در نظر بگیرید. او در قصر، شوهر و پدر است. اما وقتی بر تخت است، پادشاه می باشد و باید حتا توسط همسر و فرزندان هم تکریم شود. بله زمان هایی وجود دارد که من احساس کرده ام پدر از اتاق خصوصی اش مرا صدا می زند و با بازوانی گشوده مرا دعوت می کند: "بیا و در آغوش من بپر. همدیگر را در آغوش بگیریم و صحبت کنیم." من این زمان ها را دوست دارم. آن ها خیلی خاص هستند. اما

زمان هایی وجود دارد که من در یک جلسه ی عبادتی شرکت می کنم و در حضور مقدس او ترسان شده و می لرزم.

چنین جلسه ای در آگوست ۱۹۹۵ و در پایان یک هفته جلسه در کوآلالامپور مالزی وجود داشت. جو بسیار سنگین شده بود، آن روز احساس کردم که در نهایت موفقیتی را تجربه کردیم. حضور خداوند ساختمان را پر کرد و چند نفر از خوشی در جریان حضور او می خندیدند. این وضع ده تا پانزده دقیقه ادامه یافت، سپس وقفه ای ایجاد شد و بعد موج دیگری از حضور خدا؛ بیش تر اشخاص لمس شدند. دوباره یک سکوت ایجاد شد و سپس موج دیگری از حضور خدا همراه با خوشی آن مکان مقدس را پر کرد تا تقریباً هر کس احیا و خندان شد. بعد وقفه ای دیگر ایجاد گشت.

بعد از آن بود که از خداوند شنیدم: "من وارد یک موج نهایی می شوم این بار با بقیه تفاوت خواهد داشت." من سکوت کرده و منتظر ماندم. دقایقی بعد یک تجلی کاملاً متفاوت از حضور خدا ساختمان را پر کرد. بسیار حیرت انگیز و تا حدی مخوف بود. اما من جلب آن گشتم؛ جو تقویت شد. همان اشخاصی که لحظاتی پیش می خندیدند، شروع به گریه و شیون و زاری نمودند. حتا عده ای جیغ کشیده و فکر می کردند در آتش هستند. اما این ها فریادهای توام با زجر فعالیت های شیطانی نبود.

وقتی پشت میز رفتم این فکر به ذهن ام خطور کرد: "جان، حرکتی اشتباه نکن یا سخنی اشتباه نگو... اگر چنین کنی شخص مرده ای خواهی بود." من مطمئن نیستم که چه اتفاقی افتاد، اما این فکر، هیجانی را که احساس می کردم، بازگو می کند. من می دانستم که بی احترامی نمی تواند در این حضور حیرت آور جایی داشته باشد. من در آن روز شاهد دو واکنش متفاوت بودم، یا مردم وحشت می کردند و از حضور او می گریستند و یا از خدا ترسیده و به حضور حیرت انگیز او نزدیک می شدند.

این یقیناً از آن مواقعی نبود که خدا نجوا می کرد: "بیا و در آغوش من بپر."

ما احساس می کردیم جلسه در خوف پیچیده شده است. بسیاری احساس

ترس خداوند

می کردند که کاملاً با حضور حیرت آور خدا دگرگون شده اند. مردی که به طور وسیعی توسط حضور او لمس شد، پس از آن به من گفت: "من احساس می کنم که از درون بسیار تمیز هستم." من با او موافقت کردم چون خودم نیز احساس پاکی می کردم. بعدها این موضوع را در کتاب مقدس یافتیم: "ترس خداوند ظاهر است و ثابت تا ابدالابد." (مزمور ۹:۱۹)

ترس خداوند ثابت است

ترس خداوند ثابت است تا ابدالابد! اگر لوسیفر این ترس را داشت، هرگز مانند برق از آسمان سقوط نمی کرد. (اشعیا ۱۴: ۱۵-۱۲، لوقا ۱۰: ۱۸) لوسیفر کروی مسیح شده در کوه مقدس خدا بود و در حضور خداوند راه می رفت (خرقیال ۲۸: ۱۴-۱۷) اما او نخستین کسی بود که فقدان ترس خدا را نشان داد.

قوم خدا از من بشنوید: شما می توانید روغن مسیح مقدس را بر خود داشته باشید مانند ناداب و ابیهو. شما می توانید علائم و عجایب را از خود نشان دهید، دیوها را اخراج کنید و بیماران را در نام قدرتمند او شفا دهید، اما فاقد ترس خداوند باشید. بدون این امر، عاقبت شما با ناداب و ابیهو، یا حنانیا و سفیره فرقی نخواهد داشت. برای این که ترس خداوند است که باعث می شود شما در حضور خداوند تا ابد بایستید.

آدم و حوا در حضور خداوند راه می رفتند. آن ها نیکویی او را دوست داشتند و از آن استفاده می کردند. آن ها هرگز توسط هیچ قدرتی لغزش نخوردند. آن ها در محیط کاملی زندگی می کردند. اما ناطاعتی نموده و سقوط کردند و رنج داوری عظیمی را کشیدند. آن ها اگر دارای ترس خداوند بودند، هرگز سقوط نمی کردند.

ترس خداوند ثابت است تا ابدالابد. اگر حنانیا و سفیره از خدا ترسیده بودند، چنین احمقانه رفتار نمی کردند برای این که "به ترس خداوند، از بدی اجتناب می شود." (امثال ۱۶: ۶)

شاید عده ای بپرسند: "آیا عشق به خدا مانع گناه من نمی شود؟" بله، اما وسعت این عشق چه قدر می تواند باشد در حالی که فاقد ترس او هستید؟ وقتی جیم بکر را در زندان ملاقات کردم او با من گرمای زندان را مطرح کرد که باعث شده بود او تغییر کامل قلبی را تجربه نماید. او برای نخستین بار عیسا را به عنوان سرور خود تجربه کرد. او گفت که چگونه خانواده، خدمت و سایر متعلقات اش را از دست داده بود و سپس عیسا را یافت.

به وضوح سخنان او را به خاطر می آورم: "جان، این زندان داوری خدا بر زندگی من نیست بلکه رحمت اوست. من ایمان دارم اگر به مسیر گذشته ی خود ادامه می دادم، به جهنم منتهی می شد." سپس جیم بکر این را به همه ی ما هشدار داد: "جان، من همیشه عیسا را دوست داشتم اما او خداوند من نبود، میلیون ها امریکایی درست مثل من وجود دارند."

جیم تصویر عیسا را دوست داشت که بر او آشکار شده بود. محبت او نابالغ بود چون فاقد ترس خداوند بود. امروزه جیم بکر مردی ست که از خدا می ترسد. وقتی از او پرسیدم وقتی از زندان خارج شد، چه کار می کند او به سرعت جواب داد: "اگر به راه گذشته ی خود برگردم، داوری خواهم شد."

احدی جرات نمی کرد بدیشان ملحق شود

آن چه برای حنانیا و سفیره اتفاق افتاد، کلیسا را تکان داد. انگیزه های قلبی جهت بازرسی به سطح آورده شد. کسانی که خود را مانند حنانیا و سفیره همراه با بی حرمتی دیده بودند، دل هایشان را جهت توبه سپردند. دیگران بهای آن را جدی تر یافتند، پیش از آن که به جماعت ایمان داران اورشلیم ملحق شوند. عده ای شاید به خاطر ترس از داوری خدا گریخته باشند.

ترس بر کلیسا آمد و تمام کسانی را که از ماجرای این زوج با خبر بودند، متحیر کرد. من مطمئن ام که آن خبر روز شهر بود. مردم از همدیگر

می پرسیدند: " آیا آن چه را که برای پیروان عیسا اتفاق افتاد، شنیدی؟ یک زوج هدیه ای برای نیازمندان آوردند و افتادند و مردند."

کتاب مقدس گزارش می دهد:

" اما احدی از دیگران جرات نمی کرد که بدیشان ملحق شود، لیکن خلق، ایشان را محترم می داشتند. و بیش تر ایمان داران به خداوند متحد می شدند. انبوهی از مردان و زنان."

- اعمال ۵: ۱۳-۱۴

تناقضی به نظر می آید: هیچ کس جرات نداشت ملحق شود، اما آیه بعدی می گوید که ایمان داران افزوده می شدند. آن ها چه طور می توانند افزوده شوند وقتی هیچ کس ملحق نمی شود؟ حقیقتا در این جا چه گفته می شود؟ من ایمان دارم که هیچ کس جرات نداشت خود را به عیسا ملحق کند مگر آن که بهای آن را حساب می کرد. هیچ الحاقی برای دلایل شخصی وجود نداشت. آن ها به خاطر خود او نه به خاطر آن چه که می توانست انجام دهد، نزد خدا آمدند.

وقتی نزد خداوند می آییم، تنها برای آن چه که می تواند برای ما انجام دهد یا به ما بدهد، به سهولت نگرش ما با بی احترامی همراه می شود؛ چرا که این ارتباط براساس برکات و اتفاقات است. وقتی مسائل به دلخواه ما نیست و به ناچار اتفاق می افتد، ما مایوس می شویم و مانند فرزندان لوس احترامی را که باید بگذاریم، از دست می رود. وقتی بی احترامی داوری می گردد، هرکس نتیجه ی اعمال و نگرش خود را گرفته و انگیزه های اشتباه توسط نور داوری پاک می گردد. شرط پاک شدن تنها برای دل هایی است که توبه ی حقیقی می کنند.

چرا آن ها؟

چرا حنانیا و سفیره مردند؟ من افرادی را می شناسم که به واعظان دروغ گفته اند و این قدر سخت داوری نگشته اند. در واقع اعمال غیرمحترمانه تر

بسیاری نسبت به کار حنانيا و سفيره در تاريخ كليسا وجود داشته است و حتا در كليسای امروز. هيچ کس در جلسات كليسا نمی ميرد. امروزه تمامی اين اتفاق غير ممکن به نظر می آيد.

جواب در آياتی که بلافاصله پس از اين حساب می آيد، پنهان است:

"تا جایی که حتا بيماران را به ميدان های شهر می آورند و آنان را بر بسترها و تختها می خوابانند تا چون پطرس از آن جا می گذرد، دست کم سایه اش بر برخی از آنان افتد."

- اعمال ۱۵:۵

توجه کنيد که آن ها مريضان را در کوچه ها می خوابانيدند! نه در کوچه بلکه در کوچه ها. فقط منتظر می شدند تا سایه ی پطرس از مريض رد شود تا او بتواند شفا يابد. حال می دانم آن چه که می خواهم بگويم بحث برانگيز است. اما من ايمان دارم که اين گزارش فقط به سایه ی فيزيکی پطرس محدود نمی شود. سایه، قدرتی برای شفای بيماران ندارد. من ايمان دارم که آن ابر خدا بود. حضور خداوند به قدری قوی بود که بر پطرس سایه انداخته و سایه ی خود پطرس را پوشانده بود. به همين طريق وقتی موسا از کوه خدا پايين آمد، جلال خدا از صورت او می درخشيد؛ به طوری که تصويرش توسط آن پوشيده شده بود. آيا می توانست خود خدا باشد که پطرس را در سایه ی ابر پوشانده بود تا جلال خود را مخفی سازد؟ در اعمال ۱۵:۵ می بينيم که تنها کاری که پطرس برای شفای بيماران انجام می داد اين بود که از ميان آنان در کوچه ها می گذشت. ما می دانيم که حضور بسيار ملموس جلال خدا بر پطرس قرار گرفت؛ زمانی که اول حنانيا و سپس سفيره به پطرس دروغ گفتند و افتادند و مردند. در اصل حنانيا و سفيره مردند چون آن ها به حضور خداوند بی حرمتی کردند که جلال او قبلا آشکار گشته بود. درست مانند آدم، ناداب، اييهو و قوم اسرائيل، ما نيز بار ديگر شاهد الگوی نظم، جلال و داوری هستيم. در بخش های بعد اين الگو را برای كليسای زمان حاضر به کار می بريم. وقتی عميق تر کندوکاو می کنيم، می بينيم که چرا محبت خدا بايد با ترس خدا توأم باشد.

ترس خداوند

هدیه ی غیرمحرمانه

آشکار شدن جلال بزرگتر خداوند
نتیجه اش دآوری سخت تر و
بیشتر است

فصل هشتم

داوری با تأخیر

" زیرا همه ما باید در برابر مسند داوری مسیح حاضر شویم، تا هرکس بنا بر اعمال خوب یا بدی که در ایام سکونت در بدن خود کرده است، سزا یابد. "

- دوم قرن‌تین ۵: ۱۰

هم اکنون که مشغول نوشتن این کتاب هستم، دوران دو هزار ساله ی پس از قیام خداوندمان عیسیای مسیح، به تدریج به پایان می‌رسد. ما در آستانه ی آغاز آخرین هفته ها، روزها و لحظه های پیشین بازگشت خداوند به سر می‌بریم. عیسا فرمود ما فصل را می‌دانیم، اما از روز و ساعت آگاهی نداریم. (متی ۲۴: ۳۲-۳۶) ما در آن فصل زندگی می‌کنیم.

باران پاییزی و بهاری

کتاب های نبوتی کتاب مقدس، پیشگویی کرده اند که چگونه خدا از راهی پرشکوه، جلال خود را در دوران آغازین تشکیل کلیسا و هم چنین در پایان دوران کلیسا بر زمین بر همگان آشکار می‌کند. یعقوب بدین سان توصیف کرد:

" پس ای برادران، تا آمدن خداوند صبر پیشه کنید. بنگرید چگونه دهقان انتظار می‌کشد تا زمین محصول پرارزش خود را به بار آورد؛ چگونه صبر

می کند تا باران های پاییزی و بهاری بر زمین ببارد."

- یعقوب ۵: ۷

توجه کنید که یعقوب به هر دو باران یعنی "باران پاییزی" و "باران بهاری" اشاره می کند. در اسراییل باران پاییزی در ابتدای فصل کاشت می بارید و زمین را نم دار می کرد. زمینی که نرم و نم دار شده بود، می توانست دانه را در خود جای دهد؛ به طوری که آن دانه قادر بود ریشه ای استوار در خاک بدواند. باران بهاری درست پیش از فصل برداشت می بارید و بیش تر از آن قدردانی می شد، زیرا که محصولات را رونق می بخشید و آن ها را به عمل می آورد. یعقوب باران فیزیکی را به عنوان تشبیهی برای بیان باریدن جلال خدا استفاده کرد. باران پاییزی در روز پنطیکاست بارید. پطرس بدین سان تصدیق کرد:

" بلکه این همان است که یوئیل نبی درباره اش چنین پیشگویی کرده بود: "خدا می فرماید: در روزهای آخر از روح خود بر تمامی بشر فرو خواهم ریخت. پسران و دختران شما نبوت خواهند کرد، جوانان تان رویاها خواهند دید و پیران تان خواب ها، و نیز در آن روزها حتا بر غلامان و کنیزانم، از روح خود فرو خواهم ریخت و آنان نبوت خواهند کرد. بالا، در آسمان، عجایب، و پایین بر زمین، آیاتی از خون و آتش و بخار به ظهور خواهم آورد. پیش از فرارسیدن روزعظیم و پرشکوه خداوند خورشید به تاریکی و ماه به خون بدل خواهد شد."

- اعمال رسولان ۲: ۱۶-۲۰

پطرس از مصدر " فروریختن " استفاده کرد. این مصدر ما را به یاد واژه های " رگبار باران " می اندازد. پطرس می توانست از مصدر " پایین فرستادن " استفاده کند، اما او از مصدر " فروریختن " استفاده می کرد تا مصدر مناسبی برای بیان ریزش رگبار باران روح خدا به کار بندد. چه شخصیتی بهتر از پطرس برای توصیف تجربه ی ریزش جلال خدا، در روز پنطیکاست؟!

اما این توصیف تنها به اتفاقی که او تجربه کرد، محدود نمی شود، بلکه

داوری با تأخیر

توصیفی نیز از ریزش باران روح خدا در ایام پیش از فرارسیدن روز عظیم و شگفت انگیز خداوند است.

روز عظیم و شگفت انگیز خداوند، نه به دورانی که پطرس در آن زندگی می کرد، بلکه به بازگشت ثانوی مسیح اشاره می کند.

روح القدس کاری را که بارها به انجام رسانیده بود، این بار از طریق پطرس عملی کرد و از زبان او به واسطه ی آیه های نبوتی کلام دو زمان منحصر به فرد را به هم ارتباط داد.

بله، ریزشی پرجلال از روح خدا در روز پنطیکاست آغاز شد که یعقوب آن را باران پاییزی خواند. جلال خدا هر جایی که او و شاگردان اش را با انجیل می فرستاد، آشکار می شد و هیچ نقطه ی شناخته شده ای روی زمین نبود که زیر تأثیر قرار نگرفته باشد.

آن ریزش پرجلال سیر افزایشی نداشت و دلیل آن، کاهش عشق انسان ها به خدا و امیال خودخواهانه ی ایشان بود و هم چنین برخی خود را آن قدر اسیر مراسم و آیین های مذهبی کرده بودند که هدف از آفرینش ما که همانا " راه رفتن با خداوند " است، در زندگی ایشان کم رنگ و مبهم شده بود.

دوره ی خودخواهی؛ حتا در مقام رهبری!

برای بررسی کاهش و افزایش حضور و جلال خدا در قلب های انسان ها، می توانیم دوره های زمانی بین رهبری موسا و داود پادشاه را مورد مقایسه قرار دهیم.

در زمان موسا ، فرزندان اسراییل در زیرجلال آشکار خدا سال ها در بیابان به سربردند. بی حرمتی داوری شد و در بیابان به کام مرگ فرورفت. اما نسل جوان تر از خدا می ترسیدند و او را با تمامی دل خویش پیروی می کردند. ایشان تصرف و رسیدن به سرزمین موعود را با رهبری یوشع ادامه دادند.

"و تمامی آن طبقه نیز به پدران خود پیوستند و بعد از ایشان طبقه ی دیگر برخاستند که خداوند و اعمالی را که برای اسراییل کرده بود، ندانستند. (داوران ۲: ۱۰)"

نااطاعتی نسل جوان ایشان را به دوران سختی و بردگی برگرداند. هرچند وقت یک بار خداوند مرد یا زنی را به عنوان داور برمی گزید تا ایشان را هدایت کند. خدا به واسطه ی این داوران قوم خود را احیا می کرد و به ایشان قوتی تازه می بخشید. روی هم رفته با وجود چنین رهبران قدرتمندی شرایط کلی قوم اسراییل بدتر و بدتر می شد. قوم به داوران پاسخ گو بودند نه به خدا!

"و واقع می شد چون داور وفات یافت که ایشان برمی گشتند و از پدران خود بیش تر فتنه انگیز شده، خدایان غیر را پیروی می کردند... (داوران ۲: ۱۹)"

با گذر هر نسل، قلب های قوم برگزیده ی خدا سردتر و سردتر می شد تا جایی که به بدترین حالت خود رسید. می توان از دوران داوری عیلی به عنوان نمونه ای از شرایط بد قوم اسراییل نام برد. پس از این که عیلی چهل سال بر ایشان حکمرانی کرد، چشمان اش تار گشته و هم چنین قلب وی عاری از احساس گردید. در دوران حکومت عیلی پسران وی حفنی و فنیحاس بر او تخطی کردند. این خانواده از رهبران بسیار در نظر خدا ناخوشایند آمدند که او اعلام فرمود:

"بنابراین برای خاندان عیلی قسم خوردم که گناه خاندان عیلی به قربانی و هدیه، تا به ابد کفاره نخواهد شد. (اول سموئیل ۳: ۱۴)"

چنین رهبری ناخوشایندی بود که سبب شد قوم به بدترین و پست ترین حالت خود وارد شود. در گذشته هنگامی که قوم گمراه می شدند، رهبران ایشان را به راه درست هدایت می کردند، اما این بار رهبران بودند که با سواستفاده از مقام و قدرت خود، ایشان را به انحراف می کشاندند.

پسران عیلی با زنانی که نزد درب خیمه ی اجتماع خدمت می کردند زنا کردند، آنها نه تنها از لحاظ جنسی منحرف بودند بلکه از مقام رهبری خود

داوری با تأخیر

سواستفاده کرده و زنانی را که برای پناه بردن به خداوند به آنجا می آمدند، مجبور به زنا می کردند. (اول سموئیل ۲: ۲۲) آن ها از قدرت و مقامی که خدا به ایشان بخشیده بود تا قوم اش را خدمت کنند، سواستفاده کرده و از آن به عنوان وسیله ای برای رسیدن به خواهش های خویش استفاده می نمودند. اعمال ایشان به غایت خداوند را محزون کرد. عیسی از انحراف اخلاقی و آزمندی فرزندان خویش آگاهی داشت، لیکن او ایشان را از گناهان شان بازداشت و حتا مقام رهبری را از آن ها بازپس نگرفت.

دومین تخطی ایشان در مورد هدایا و اعانه ها بود. به طوری که آن ها با اقتداری که خدا به ایشان بخشیده بود با تهدید و دغل کاری از قوم هدایا می گرفتند و با این کار طمع خود را ارضا نموده و خود را فربه می کردند.

داوری با تأخیر

و حال می خواهیم گناهان پسر عیسی را با گناهان پسران هارون، ناداب و ابیهو مقایسه کنیم. (مردانی که قربانی نامقبول را به حضور خداوند گذراندند و مردند.)

بسیار سخت است که از مطرح کردن این سؤال اجتناب کنیم؛ چرا فرزندان عیسی مانند فرزندان هارون بی درنگ محکوم به مرگ نشدند؟ گناهان ایشان آشکارا به خدا و قوم او بود و به قربانی ها بی حرمتی می کردند. پس چرا آن ها در هیکل خدا به طور مشابه، بی درنگ به مرگ محکوم نشدند؟ می توانیم پاسخ سؤال خود را در این آیه بیابیم:

"و آن پسر، سموئیل، به حضور عیسی خداوند را خدمت می نمود و در آن روزها کلام خداوند نادر بود و رویا مکشوف نمی شد. و در آن زمان واقع شد که چون عیسی در جایش خوابیده بود و چشمان اش آغاز تارشدن نموده، نمی توانست دید، و چراغ خدا هنوز خاموش نشده، و سموئیل در هیکل خداوند، جایی که تابوت خدا بود، می خوابید."

- اول سموئیل ۳: ۱-۳

به نکات زیر توجه کنید:

- کلام خدا نادر بود؛ به این معناست که در آن زمان خداوند چنان که با موسا سخن می‌گفت، با ایشان صحبت نمی‌کرد.

- رویا مکشوف نمی‌شد؛ مکاشفه در حضور خداوند یافت می‌شد (متی ۱۶: ۱۷) و به دلیل کمبود حضور خدا، ایشان آگاهی اندکی از راه‌های خداوند داشتند.

- و چشمان اش آغاز تارشدن نمود، نمی‌توانست دید؛ در تثنیه ۳۴: ۷ می‌خوانیم: "و موسا چون وفات یافت، صدو بیست سال داشت، و نه چشم اش تار، و نه قوت اش کم شده بود."

چشمان موسا هرگز تار نشد و جسم او نیز قوت اش را از دست نداد، زیرا که او در جلال خدا راه می‌رفت.

- و چراغ خدا هنوز خاموش نشده؛ آن چراغ به دلیل کمبود روغن رو به خاموشی می‌رفت. جلال و حضور خدا به قدری کم شده بود که حضور او هم چون نور کمی بود که سوسو می‌کرد.

در مورد پسران هارون، جلال خدا با قدرت بسیاری آشکار شد و آتش از جانب خداوند آمد و ایشان را بلعید و در حضور خدا مردند. حضور و جلال خدا بسیار قدرتمند بود اما پسران عیلی در ظلمت یک رهبری کورکورانه و هم‌چنین در سایه‌ی تار چراغی که در حال خاموش شدن بود، پنهان شده بودند. چراغ خدا روبه خاموشی می‌رفت و تنها نشانه‌ای کوچک از حضور خدا به جای مانده بود. جلال او قبلاً آن‌جا را ترک کرده بود. داوری فوری خدا تنها در جایی انجام می‌شود که حضور او باشد، بنابراین قضاوت ایشان با تأخیر انجام شد.

جلال عظیم تر، داوری بی وقفه

این حقیقت باید در قلب ما جای بگیرد. بر اساس گفته‌های پیشین این

داوری با تأخیر

حقیقت بیش تر آشکار می شود؛ جلال آشکار و عظیم تر خدا موجب داوری بی وقفه ی اوست! هرگاه گناه وارد حضور جلال خدا می شود، واکنش سریعی در برابر آن وجود دارد. گناه و کسی که مرتکب آن می شود، کاملاً نابود خواهند شد. هرچه که شدت نور زیادتر باشد، شانس کم تری برای باقی ماندن تاریکی وجود دارد. تصور کنید که در یک تالار سخرانی بزرگ هستید که هیچ پنجره ای ندارد و نور به طور طبیعی نمی تواند به آن راه یابد. تاریکی بر آن حکومت می کند و شما حتا دست خود را در مقابل دیدگانتان نمی بینید. سپس کبریتی روشن می کنید، نوری کم سوسو می کند، ولی بسیار محدود است. بخش بزرگی از تاریکی بدون این که زیر تأثیر قرار گیرد، باقی می ماند. سپس یک لامپ ۶۰ واتی را روشن می کنید، میزان نور افزایش می یابد اما هنوز تاریکی و سایه ها قسمت اعظمی از تالار را فراگرفته است. در پایان تصور کنید که می توانستید چراغی به پر نوری خورشید در این تالار بزرگ قرار دهید. می توانید حدس بزنید که چه اتفاقی می افتاد؟! بله، تمام ذرات تاریکی منهدم می شد و نور در میان تمام شکاف ها، رخنه ها و سایه های پیشین نفوذ می کرد.

بنابراین هرگاه حضور پر جلال خدا نادر یا محدود باشد، تاریکی وجود دارد و داوری با تأخیر است. اما هرگاه نور پر جلال خدا افزایش می یابد، حکم نیز سریع تر اجرا می شود. پولس چنین توضیح داد:

"گناهان برخی آشکار است و پیشاپیش آن ها به کام داوری می شتابد، اما گناهان برخی دیگر از پی آن ها می آید."

- اول تیموتائوس ۵: ۲۴

گناه حنانیا و سفیره که از روی بی حرمتی بود، به وسیله ی نور پر قدرت جلال خدا برملا شد و داوری بی وقفه را دریافت نمود. این موضوع توضیحی است در مورد اشخاصی که به وفور گناه می ورزند و سریع داوری نمی شوند، داوری با تأخیر در انتظار ایشان است. آن ها هم چون فرزندان عیلی هستند که کورکورانه به گناه کردن ادامه می دهند و نمی دانند که داوری خواهند شد. می گویند: "هیچ اتفاقی رخ نداد" آن ها با خیالی آسوده فکر

می‌کنند: "بایستی خدا گناهان ما را بخشوده باشد، او خطایای ما را نادیده انگاشته است"

چنین افرادی با درکی نادرست از فیض خدا روبه‌رو می‌شوند، یعنی داوری با وقفه‌ی خدا را با چشم پوشی از گناهان اشتباه می‌گیرند.

ما که در اواخر سده‌ی بیستم زندگی می‌کنیم، شاهد افزایش بی‌حد و حصر و غیرقابل کنترل گناه در کلیسا هستیم. نه تنها در میان اعضای کلیسا بلکه حتا در میان رهبران. در طول سفرهای من در این ده سال گذشته، به ندرت پیش آمده است که حدوداً هر سه هفته یک بار خبری در رابطه با انجام یک گناه جنسی توسط یک عضو یا رهبر به گوش ام نرسیده باشد و همیشه آن‌ها این گناه را با زنان کلیسای خودشان انجام داده‌اند. همچنین قلب من بارها به خاطر سواستفاده و فریب کاری در هدیه گرفتن و هدیه دادن شکسته شده. خیلی وقت‌ها افراد مانند حنانیا و سفیره در مورد هدایا دروغ می‌گویند و حتا گاهی رهبران نیز بودجه‌ی کلیسا را اختلاس نموده یا حیف و میل می‌کنند.

هم چنین دو حساب دار از دو ایالت مختلف که در کلیسا مسئول حسابداری مالی بودند، برای من و همسرم درد دل کردند و در مورد طمع و فریب کاری کشیشان برایمان سخن گفتند. یکی از آن‌ها می‌گفت: "اگر یک بار دیگر کشیشی وارد دفتر کار من بشود و بخواهد راهی برای زیر بار مالیات نرفتن و یا بیش‌تر پول جمع کردن پیدا کند، بی‌درنگ کار خود را رها خواهم کرد."

ما دریافته‌ایم که هدایا به جای این که مشکلات مردم را برطرف کند، انگیزه‌ای برای طمع ورزیدن شده است. پولس می‌گوید: "نه این که در پی دریافت هدیه باشم، بلکه در پی بهره‌ای هستم که بر حساب شما افزوده شود." (فیلیپیان ۴: ۱۷)

من کاملاً برعکس این موضوع را شنیده‌ام که رهبران کلیساها این گناه را نادیده انگاشته‌اند و به دنبال راه‌هایی هستند تا بتوانند از قوم خدا بیش‌تر پول بگیرند. هم چنین بارها نامه‌هایی را دیده‌ام که با همکاری

داوری با تأخیر

مشاوران حقوقی نوشته شده اند و در آن ها حقایق به منظور تأمین بودجه تحریف گردیده اند. برخی از این مشاوران در نوشتن این نامه ها از جملات چاپلوسانه استفاده می کنند و برای پاسخ گفتن به هر سوآلی به دقت برنامه ریزی می کنند. پطرس درباره ی رهبران دروغین که در روزهای آخر سر کار می آیند، هشدار می دهد: "ایشان از طمع، با توسل به سخنان فریبنده از شما بهره کشی خواهند کرد. اما محکومیت شان که از دیرباز رقم خورده، بی کار ننشسته و نابودی شان نخواهیده است!" (دوم پطرس ۲: ۳)

اگر چنین اعمالی در زمان رسولان به انجام می رسید، با داوری بی وقفه و قطعی مواجه می شد. اما امروزه داوری به تأخیر افتاده است چرا که چراغ خداوند کم نور شده است. لیکن ریزش نهایی جلال خدا در راه است و هنوز به انجام نرسیده.

سلیمان به زاری گفت: "و همچنین دیدم که شریران دفن شدند و آمدند و از مکان مقدس رفتند و در شهری که در آن چنین عمل نمودند، فراموش شدند. این نیز بطلالت است." (جامعه ۸: ۱۰)

او می گوید که این افراد شرور به طور مرتب به مکان مقدس (کلیسا) می رفتند و به نظر قوم نیز نیکو می آمدند. چنین به نظر می رسد آن ها با اعمال خود، خدا را مورد استهزا قرار می دادند و بدون این که داوری و مجازات شوند، از دنیا می رفتند و دلیل این امر داوری با تأخیر بود. سلیمان ادامه می دهد که: "چون که فتوی بر عمل بد به زودی مجرا نمی شود، از این جهت دل بنی آدم در اندرون ایشان برای بدکرداری جازم می شود. اگرچه گناهکار صد مرتبه شرارت ورزد و عمر دراز کند، معهذ می دانم برای آنانی که از خدا بترسند و به حضور وی خائف باشند، سعادتмندی خواهد بود. اما برای شریر سعادتмندی نخواهد بود و مثل سایه، عمر دراز نخواهد کرد چونکه از خدا نمی ترسد." (جامعه ۸: ۱۱-۱۳)

چرا برای شریران سعادتмندی نخواهد بود؟ به این دلیل که داوری به تأخیر افتاده، ولی لغو نشده است. در این آیه ها از پیش به ما هشدار داده شده: "برادران، از یکدیگر شکایت نکنید تا بر شما نیز داوری نشود، زیرا "

داور " بر در ایستاده است. " (یعقوب ۵: ۹)

" زیرا همه ما باید در برابر مسند داوری مسیح حاضر شویم تا هرکس بنا بر اعمال خوب یا بدی که در ایام سکونت در بدن خود کرده است، سزا یابد. " (دوم قرنتیان ۵: ۱۰)

" زیرا او را می شناسیم که فرموده است: انتقام از آن من است؛ من هستم که سزا خواهم داد. و نیز: خداوند قوم خود را مجازات خواهد کرد. آری افتادن به دست های خدای زنده چیزی هولناک است. " (عبرانیان ۱۰: ۳۰-۳۱)

این هشدارها برای ایمان داران نوشته شده اند نه برای مردم گناه آلود دنیا! پسران عیسی با وجود این که گناه می کردند، احساس امنیت داشتند. شاید این مقام و کار آن ها بود که گمراهشان کرد. شاید آن ها خویشان را براساس معیارهای خود قضاوت می کردند. دلیل آن هرچه که باشد، پسران عیسی فریب خوردند زیرا که باور کرده بودند که تأخیر داوری خدا به معنای عدم وجود آن می باشد.

این فساد اخلاقی در رهبری، فساد قوم اسرائیل و هم چنین شرایط روحانی رو به زوال ایشان را تشدید می کرد.

فیض تحریف شده

پولس پیشگویی های بسیار صریحی دارد که شرایط بشر را در زمانی که ما در آن به سر می بریم به خوبی بیان می کند. او نوشت: " اما آگاه باش که در روزهای آخر زمان های سخت پیش خواهد آمد. مردمان، خودپرست، پول دوست، لاف زن، متکبر، ناسزاگو، نافرمان به والدین، ناسپاس، ناپاک، بی عاطفه، بی گذشت، غیبت گو، بی بند و بار، وحشی، دشمن نیکویی، خیانتکار، عجول و خودپسند خواهند بود. لذت را بیش از خدا دوست خواهند داشت. " (دوم تیموتائوس ۳: ۱-۴)

غم انگیزترین حقیقت این است که پولس در ادامه جامعه را توصیف نمی کند بلکه کلیسا را: " و هرچند صورت ظاهر دینداری را دارند، منکر قدرت

داوری با تأخیر

آن خواهند بود. از چنین کسان دوری گزین. "(دوم تیموتائوس ۳: ۵)
آن ها به طور مرتب در کلیسا حضور می یابند، کلام خدا را می شنوند،
اما آن چه را که آن ها را پارسا می سازد، رد می کنند. آن قدرت که می تواند
ایشان را پاکدامن سازد، چیست؟ پاسخ آن بسیار ساده است: همان فیض
خدا که به آن می بالند.

در بیست تا سی سال گذشته، فیضی که در بسیاری از کلیساها در مورد
آن تعالیم داده شده و مورد باور قرار گرفته، فیض حقیقی نیست بلکه فیضی
تحریف شده است. این نتیجه ی تأکید بیش از حد بر نیکویی خدا و نادیده
انگاشتن ترس خداست. هنگامی که تعادلی بین آموزه ی محبت خدا و درک
ترس خدا وجود نداشته باشد، پیامد آن لغزش است. به علاوه اگر ترس خدا
نیز با محبت خدا هم تراز نشود، نتیجه ای مشابه خواهیم داشت. به همین
دلیل است که ما تشویق و ترغیب شده ایم تا: "پس مهربانی و سختگیری خدا
را در نظر داشته باش. "(رومیان ۱۱: ۲۲) وجود هر دو لازم است و عدم هر
یک ما را به نابرابری و بی ثباتی می کشاند.

از مکالمات گوناگونی که داشته ام و هم چنین از واعظان شنیده ام که
ایمان داران و رهبران، ناطاعتی از خدا را با تکیه بر محبت و فیض او که
گناهان را می پوشاند، توجیه می کنند. فیض سزاواری می بخشد، می پوشاند،
اما نه به آن شکلی که ما تعلیم یافته ایم. فیض توجیه و چشم پوشی نیست
بلکه قدرت دادن و اقتدار بخشیدن است.

عدم تعادل میان درک محبت خدا و ترس او به تدریج بر زندگی ما تأثیر
می گذارد و باعث می شود هرگاه که در سختی هستیم یا شرایط به نفع ما
نیست، خود را آزاد احساس کنیم که می توانیم ناطاعتی کنیم. حتا هنگامی
که گناه می کنیم به خود دلگرمی می دهیم و وجدان خود را با بی اعتنائی
خود تسکین می دهیم و این گونه می پنداریم که "فیض خدا ما را می پوشاند،
زیرا که او ما را دوست دارد و درک می کند که زندگی چقدر می تواند دشوار
باشد، او خوشبختی ما را می خواهد پس بها دادن دیگر اهمیتی ندارد! مگر
نه؟"

ممکن است که ما این طرز فکر را نداشته باشیم، اما هنوز این نگرش موجود است و وجود آن را می‌توان از روی ثمراتی که به بار آورده، آشکارا اثبات کرد، همان طور که پولس نیز آن‌ها را به دقت پیشگویی کرده است.

اگرچه فیض می‌پوشاند، اما تنها یک سرپوش گذاری نیست بلکه خیلی فراتر از آن است. فیض ما را قادر می‌سازد و صلاحیت می‌بخشد تا با اقتداری که از خدا می‌یابیم، در قدوسیت و اطاعت زندگی کنیم. نویسنده ی رساله ی عبرانیان ما را تشویق می‌کند که: " پس چون پادشاهی ای را می‌یابیم که تزلزل ناپذیر است، بیایید شکرگذار باشیم و خدا را با ترس و هیبت عبادتی پسندیده نماییم. " (عبرانیان ۱۲: ۲۸)

در این جا تعریف فیض، سرپوش گذاری نیست؛ مانند کلاه گیزی که به این منظور استفاده می‌شود تا هرچیز را که در زیرش دارد، پنهان کند بلکه فیض، قدرتی است که ما را قادر می‌سازد تا خدا را با ترس و احترام به شکل شایسته ای خدمت کنیم. این اساس قدرتی ست که پشتیبان یک زندگی در اطاعت می‌باشد و این گواه و اعتبار نجات ماست.

درباره ی این موضوع بحث های فراوانی وجود دارد اما کتاب مقدس می‌فرماید:

" زیرا به فیض و از راه ایمان نجات یافته اید - و این از خودتان نیست، بلکه عطای خداست - و نه از اعمال، تا هیچ کس نتواند به خود ببالد. " (افسیسیان ۲: ۸-۹)

بله این حقیقت محض است، برای ما که گناه می‌کردیم و از عدالت و جلال خدا دور بودیم، محال است که بتوانیم با قدرت خویش به گونه ای زندگی کنیم که در خور میراث ما در پادشاهی خدا باشد. هیچ یک از ما قادر نخواهیم بود در حضور خداوند بایستیم و ادعا کنیم که خدمات ما، اعمال خیرخواهانه ی ما و یا نیک زیستن، ما را استحقاق این بخشیده است که در پادشاهی خدا ساکن گردیم. همگی ما خطا کرده ایم و سزاوار سوختن ابدی در دریاچه ی آتش هستیم. راه حل خدا برای ضعف های ما، هدیه

داوری با تأخیر

کردن نجات به واسطه ی هدیه ی فیض اوست. هدیه ای که به دست آوردنی نیست. (رومیان ۴: ۴) بسیاری افراد این موضوع را در کلیسا درک می کنند. ما در تأکید بر این موضوع کوتاهی کرده ایم که نه تنها فیض ما را نجات می دهد، بلکه ما را قادر می سازد تا شیوه ی زندگی خود را به کلی دگرگون کنیم. کلام خدا به ما تأکید می کند که :

" پس ایمان به تنهایی و بدون عمل، مرده است. کسی خواهد گفت: " تو ایمان داری و من اعمال دارم! " ایمانت را بدون اعمال به من بنما و من ایمانم را با اعمالم به تو خواهم نمود "

- یعقوب ۲: ۱۷-۱۸

یعقوب گفته های پولس را تکذیب نمی کند، بلکه پیغام پولس را شفاف تر می کند و این موضوع را بیان می کند که فردی که فیض خدا را دریافت کرده، قادر است در اطاعت خدا زندگی کند. فیض فقط انسان را خواستار اطاعت با احترام از خدا نمی کند بلکه به او قدرت می دهد تا به آن عمل کند. شخصی که مدام از کلام خدا ناطاعتی می کند، شخصی است که ایمان خود را از دست داده و یا ایمان هرگز در او به وجود نیامده است. یعقوب ادامه می دهد: " پس می بینید با اعمال است که پارسایی انسان ثابت می شود، نه با ایمان تنها " (یعقوب ۲: ۲۴)

یعقوب در ابتدا از بیان زندگی ابراهیم، پدر ایمان، به عنوان مثال استفاده می کند: " مگر اعمال جد ما ابراهیم نبود که پارسایی او را ثابت کرد، [به ثابت شدن پارسایی توسط اعمال توجه کنید]. آن گاه که پسر خود اسحاق را بر مذهب تقدیم نمود؟ " (یعقوب ۲: ۲۱)

اعمال ابراهیم بر ایمان وی شهادت داد. اعمال او ثابت کرد که ایمان اش کامل شده. " و آن نوشته تحقق یافت که می گوید: ابراهیم به خدا ایمان آورد و این برای او پارسایی شمرده شد و او دوست خدا خوانده شد. " (یعقوب ۲: ۲۳)

در زبان انگلیسی کلمه ی believe (اعتقاد داشتن) به معنای یک اعتراف روحانی به وجود یک چیز است. بیش تر افراد یک جامعه، با گناهان خود

دعا می کنند و از لحاظ روحانی مشکل دارند و این دعاها در مسیر ناطاعتی است. ایشان برای خودشان زندگی می کنند و تنها به طور عاطفی به نجاتی ایمان دارند که کاملاً تهی از قدرتی ست که می تواند ایشان را تبدیل کند. بله، آن ها به خدا ایمان دارند ولی کتاب مقدس می فرماید: "تو ایمان داری که خدا یکی است. نیکو می کنی! حتا دیوها نیز این گونه ایمان دارند و از ترس به خود می لرزند!" (یعقوب ۲: ۱۹)

هنگامی که هیچ تغییری در قلب و اعمال شخص به وجود نیامده، چاره ی درمان این درد چیست؟ و چگونه می توان به مسیح اعتقاد حقیقی داشت؟ کتاب مقدس معنای کاملاً متفاوتی را برای واژه ی believe (اعتقاد داشتن) بیان می کند. این معنا خیلی فراتر از اعتقاد به وجود عیسای مسیح است و به معنای اعتقادی همراه با اطاعت از کلام و اراده ی او می باشد. عبرانیان ۵: ۹ چنین توضیح می دهد: "و چون کامل شد، همه آنان را که از او اطاعت می کنند، منشأ نجات ابدی گشت."

اعتقاد داشتن، اطاعت کردن است و اطاعت کردن، اعتقاد داشتن. گواه ایمان ابراهیم، اطاعتی بود که با ایمان اش هم خوانی داشت. او پسر محبوب خویش را به خدا پیشکش کرد. هیچ چیز، حتا پسرش به اندازه ی اطاعت از خدا برای او اهمیت نداشت. این ایمان راستین است. به همین دلیل است که ابراهیم این افتخار را یافت تا "پدر ایمان" نامیده شود. (رومیان ۴: ۱۶)

آیا امروزه ما چنین ایمانی را در کلیسایمان مشاهده می کنیم؟ چگونه تا این اندازه فریب خورده ایم؟

خدا شبیه ماست

تنها عیسی و پسران اش، قوم اسراییل را فریب ندادند، بلکه خود ایشان نیز فریب خوردند. آن ها اعتقاد داشتند که خدا از ناطاعتی ایشان چشم پوشی خواهد کرد. آن ها با خیالی آسوده، تصور می کردند که روی هم رفته خدا آن ها را دوست دارد و آن ها بر اساس چیزهایی که می دانستند و می دیدند،

داوری با تأخیر

تصویر خدا را در ذهن خود ترسیم کرده بودند. پولس با تشریح افرادی که در زمان های آخر قدرت این را ندارند که زندگی مبارکی داشته باشند، چنین ادامه می دهد: "اما شرارت پیشگان و شیادان در بدی پیش خواهند رفت؛ فریب خواهند داد و فریب خواهند خورد." (دوم تیموتائوس ۳: ۱۳) بینش نبوتی او امروزه کاملاً تصدیق می گردد. خدا به افراد شرور و ایمان داران دروغین کلیسا چنین می گوید: "و اما به شریر خدا می گوید: تو را چه کار است که فرائض مرا بیان کنی و عهد مرا به زبان خود بیاوری؟ چگونه تو از تأدیب، نفرت داشته ای و کلام مرا پشت سر خود انداخته ای. چون دزد را دیدی او را پسند کردی و نصیب تو با زناکاران است. دهان خود را به شرارت گشوده ای و زبان ات حيله را اختراع می کند. نشسته ای تا به ضد برادر خود سخن رانی و درباره ی پسر مادر خویش غیبت گویی." (مزمور ۵۰: ۱۶-۲۰)

خدا می پرسد: "چرا تو کلام مرا موعظه می کنی در حالی که از من نمی ترسی و مرا اطاعت نمی کنی؟ چرا دیگران و خود را فریب می دهی؟" و خدا به او می فرماید: "این را کردی و من سکوت نمودم. پس گمان بردی که من مثل تو هستم. لیکن تو را توبیخ خواهم کرد و این را پیش نظر تو به ترتیب خواهم نهاد." (مزمور ۵۰: ۲۱) خدا فرمود: "من سکوت نمودم"، داوری به تأخیر افتاد، اما لغو نشد. به این دلیل که خدا فرمود: "تو را توبیخ خواهم کرد و این را پیش نظر تو به ترتیب خواهم نهاد."

به خاطر داشته باشید که نظم الهی مقدم بر جلال آشکار شده ی خداست. به محض آشکار شدن جلال خدا، هر ناطاعتی با داوری فوری روبرو می شود تا تضمینی برای حفاظت از نظم الهی باشد.

خداوند به افرادی که داوری آن ها به تأخیر افتاده، می فرماید: "لیکن تو را توبیخ خواهم کرد. و این را پیش نظر تو به ترتیب خواهم نهاد." این وجدان خاموش آن هاست که سبب می شود ایشان در مقابل خدا رفتاری ناشایست و از روی ناطاعتی داشته باشند. آن ها اعتقاد دارند که روی هم رفته خدا ایشان را دوست دارد. آن ها در مقام انسان فانی به جلال خدا

می نگرند و آن را در همین حد خلاصه می کنند!
قوم خدا، کلام رحمت او را می شنوند! ممکن است بگویی: " کلام رحمت؟
من فکر می کردم که شما درباره ی داوری سخن می گوئید. " خیر، در کتاب
مقدس و در تمامی موعظه های نبوتی، خدا در نظر دارد که به ما هشدار
دهد و ما را از آن داوری نهایی برهاند. بنابراین کلام او، کلام رحمت است!

خدا یک بازمانده دارد

پولس به واسطه ی روح خدا دید که چگونه جلال آشکار خدا دوباره کم
سو می شد و به کم ترین حد خود می رسید. روزهای آخر قبل از دومین
ریزش پرجلال روح خدا، شرایط روحانی سختی حاکم می باشد. هم رهبران
کلیسا و هم اعضای آن از وجود فساد رنج می برند. پولس با اظهار تأسف
پیش گوئی کرد:

" زیرا زمانی خواهد آمد که مردم به تعلیم صحیح گوش فرانخواهند داد،
بلکه به میل خویش، معلمان بسیار گرد خود خواهند آورد تا آن چه را که
گوش هایشان طالب شنیدن آن است، از آنان بشنوند. "

- دوم تیموتائوس ۴: ۳

بیان این موضوع بسیار ناراحت کننده است، لیکن ما در آن روزها
به سر می بریم. به نظر می رسد تعداد بسیاری از شبانان و رهبران کلیسا
می خواهند جماعت را جذب کنند و ایشان را راضی نگاه دارند. آن ها
می ترسند که حقیقت را با دلیری موعظه کنند. ایشان نگران هستند که مبادا
هر چه به سختی ریسیده اند، پنبه شود. بنابراین آن ها به مردم چیزهایی را
می گویند که گوش هایشان طالب شنیدن آن هاست و هم چنین از روبه رو
شدن با حقیقت شانه خالی می کنند. نتایج این امر بسیار ویران کننده است.
گناهکارانی که در همایش های ما شرکت می کنند، به گناهکار بودن خود،
عالم نمی گردند و هیچ آگاهی نسبت به معنای حقیقی عدالت پیدا نمی کنند.
بسیاری از این افراد سرگشته تصور می کنند که نجات یافته اند، در حالی

داوری با تأخیر

که این گونه نیست. هم چنین برخی از خادمان این موضوع را دنبال می کنند که مورد پسند انسان باشند و پاداش خود را نیز از انسان ها دریافت کنند. در این زمان است که ایمان داران حقیقی فریاد برمی آورند و از ایشان می پرسند: " آیا خدا در زندگی شما هست؟ "

بدتر از همه ی این موارد، هنگامی که جامعه ی ما اسیر تاریکی می شود به کلیسا با دیده ی تحقیر می نگرد و واقعاً کلیسا قادر نیست تا به جامعه کمک کند؛ زیرا به سبب کمبود ترس خدا، بیمار و فاسد گشته است.

پاسخ خدا به این مشکل چیست؟ پاسخ را می توان در واژه ی " بازمانده یافت. همان طور که خدا بازماندگانی را یافت که از او می ترسیدند و ایشان را با باران جلال خویش پر ساخت، در روزهای آخر نیز او بازماندگانی از ایمان داران را دارد که به واسطه ی باران آخر، ایشان را پر سازد و جلال خویش را آشکار نماید. تعداد اعضای این گروه اهمیتی ندارد. این ایمان داران، خدا را عاشقانه دوست دارند و اطاعت می کنند و از جان خویش می گذرنند. امروزه روی زمین شبانان، رهبران و ایمان دارانی هستند که مشتاقانه طالب ریزش پرشکوه جلال خدا می باشند.

در کجا بوده ایم؟
کجا هستیم و به کجا می رویم؟
باید چشمان خود را برافرازیم و به آسمان
بنگریم و در انتظار جلال وی باشیم.

جلال آینده

"یهوه صبايوت می‌گوید: جلال آخر این خانه از جلال نخستین اش
عظیم‌تر خواهد بود. و در این مکان، سلامتی را خواهم بخشید. قول یهوه
صبايوت این است."

- حجی ۲: ۹

اغلب می‌شنوم که خادمان و ایمان‌داران به خود می‌بالند و می‌گویند که
ما در باران آخر هستیم. آن‌ها به گونه‌ای صحبت می‌کنند که گویی کلیسای
کنونی در حال تجربه‌ی ریزش پرجلال روح خداست، که پیامبران آن را پیش
گویی کرده‌اند و انگار همین روزهاست که مسیح ما را با خود به آسمان
می‌برد. من این موضوع را بارها و بارها شنیده‌ام. اما به آن کسانی که این
گونه سخن می‌گویند، چنین پاسخ می‌دهم: "رویای شما بسیار کوچک است!
شما از درک آن کاری که خدا واقعاً انجام می‌دهد، دور هستید."

بیان این گفته‌ها اغلب زمانی به وقوع می‌پیوندد که این افراد کار
شگفت‌انگیزی را از خدا می‌بینند. درست است که ما در همایش‌ها، حرکت
عظیمی از روح خدا را می‌بینیم، ولی این دقیقاً به آن معنا نیست که ما در
حال تجربه‌ی جلال باران آخر هستیم. ما حرکت جدید روح خدا را که بیش
تر اوقات با قدرت، مسح و عطایا همراه است، با جلال خدا که در راه است،
اشتباه می‌گیریم. ما با چشم دل به جلال خدا که می‌آید، نمی‌نگریم. برای
برخی افراد اعلان این موضوع محصول تنبلی روحانی آن‌هاست. ایشان

خسته شده اند و دیگر پایبند به فراخوانی خدا نیستند و خود را در مکانی بسیار پایین تر از آن جایی که خدا آن ها را خوانده، قرار داده اند. برخی از آن ها نیز بی هدف هستند و مدام مشتاق اند تا مسیرهای ساده را پیدا کنند. این راه ها ثمراتی به بار می آورند؛ مانند سازش، دنیوی بودن، مذهب و اتحاد کاذب! نمونه ی دیگر افرادی هستند که در این مسیر گام برمی دارند و در جلال انسان ساکن شده و در خواب غفلت فرورفته اند، که این منجر به این می گردد وقتی جلال خدا سرانجام آشکار می شود، با آن مخالفت کنند. برخی نیز معتقد هستند که اعلان فرو ریختن جلال خدا، خالی از تحریف نیست.

این تفکر از همه خطرناک تر است، زیرا بسیار کفرآمیز است.

خدا با قلب من سخن گفت که: "آنانی که در ریاکاری به سر می برند، هرگز حقیقت را نخواهند شناخت." اگر ریاکاری ایشان ادامه یابد، با آشکار شدن جلال خدا که تازگی و شادی را با خود می آورد، این افراد داوری را تجربه خواهند کرد.

ممکن است بعضی ها استدلال کنند: "اما امروزه قدرت خدا، شفاها و معجزات افزایش یافته است" ممکن است که این موضوع درست باشد ولی دقیقاً نشانه ای از وجود باران آخر نیست. باید این مسأله را به یاد داشته باشیم که ممکن است عطایای روحانی در افرادی که هنوز خداوند از آن ها راضی نیست نیز عمل کند.

هنگامی که مسیح خدا می آید، الزاماً به این معنا نیست که به همراه رضایت کامل خداست. عیسا هشدارداد که در روز داوری بسیاری به نزدش می آیند و می گویند: دیوها را اخراج کرده بودند، نبوت کرده بودند و معجزات فراوان انجام داده بودند، اما خداوند به ایشان خواهد گفت: "از من دور شوید ای ریاکاران!"

ما باید هدف خدا از آفرینش را همواره به یاد داشته باشیم. خدا آدم را در باغ عدن قرار نداد تا موعظه کند، شفا دهد و یا کلیسای رهایی بخش تأسیس کند. خیر، آدم در باغ عدن قرار داده شد تا خدا بتواند با او راه برود.

جلال آینده

خدا خواستار یک رابطه ی صمیمانه با آدم بود اما او با ناطاعتی خود این رابطه را قطع کرد.

ما برای خدا آفریده شده ایم، تا با جلال وی هم زیستی کنیم. اما اگر می خواهیم خدا را خشنود کنیم، ناطاعتی نمی تواند هیچ جایی در این هم زیستی داشته باشد.

گاهی اوقات ممکن است تصور کنیم که از لحاظ روحانی در شرایط بسیار خوبی به سر می بریم، در حالی که ممکن است اطاعت حقیقی را از اراده ی او به عمل نمی آوریم. این امکان وجود دارد که مسح خدا در زندگی ما وجود داشته باشد اما هنوز از قلب خدا دور باشیم. با دقت در زندگی یهودا، بلعام و شاول پادشاه بنگرید: همگی با مسح خدا عمل می کردند، اما به دلیل انگیزه های خودپسندانه، در جلال خدا راه نمی رفتند.

خدا فرزندان خود را برای به عمل آوردن معجزات، قرار نداده است. در عهد عتیق خدا به وسیله ی الاغ بلعام سخن گفت، اما این امر، آن حیوان باربر را مسکنی برای جلال خدا نساخت. در مدت این شش هزار سال گذشته، خدا صبورانه برای ساختن هیکلی برای خود کار کرده است، که از فرزندان مطیع او تشکیل شده که عاشقانه او را دوست دارند و از او می ترسند. پطرس در اینبار نوشت: " شما نیز چون سنگ های زنده به صورت عمارتی روحانی بنا می شوید..." (اول پطرس ۲: ۵) و پطرس تایید نمود: "و در او شما نیز بنا می شوید تا به صورت مسکنی در آبیید که خنّا به واسطه ی روحش در آن ساکن است." (افسیان ۲: ۲۲)

اگر صادق باشیم اعتراف می کنیم که ما - هیکل خدا - هنوز برای جلال وی آماده نشده ایم. هیکل هنوز در حال ساخته شدن است و نظم الاهی در قلب انسان در حال شکل گرفتن است.

شرایط کنونی ما

دوره ی زمانی دیگری در تاریخ قوم اسرائیل وجود دارد که مشابه

شرایط کنونی کلیسا است. به یاد داشته باشید حوادثی که برای قوم اسرائیل پیش آمد و همچنین درس های عبرتی که گرفتند، همگی نمونه هایی از مسائل امروزی کلیسا هستند. بعد از هفتاد سال اسیر بابلی ها بودن، یک گروه از یهودیان به سرزمین موعود خویش بازگشتند. داوری به پایان رسیده و بازسازی آغاز شده بود. زمان آن رسیده بود که دیوارها و هیکل را بازسازی کنند. در آغاز، این مرحله از بازسازی با اشتیاق، فداکاری و سخت کوشی مورد استقبال قرار گرفت. به هر حال هنگامی که آن هیجان اولیه کاهش یافت، قوم انگیزه ی خود را از دست دادند و شانزده سال بعد هنوز کار بازسازی هیکل تمام نشده بود. کارهای شخصی ایشان بر بازسازی خانه ی خدا ارجحیت پیدا کرده بود. حرمت نهادن آن ها نیز به خاطر درگیری ها و گرفتاری هایشان کم شده بود. آن چیز که در نظر خدا پراهمیت و مقدس بود، کنار گذاشته شده بود. خدا به منظور بیدار کردن قوم، حجتی نبی را برگزید. او مردم را با این سوال روبه رو کرد: "آیا وقت شماست که شما در خانه های مسقف خود ساکن شوید و این خانه خراب بماند؟" (حجی ۱: ۴) اسرائیلیان ژرف نمایی و دید خود را از دست داده بودند، زیرا که به جای خدا، خویشتن را کانون توجه قرار داده بودند. هرگاه این اتفاق می افتد، شور و اشتیاق شخصی برای طلبیدن خدا در آدمی رو به کاهش می نهد. خدا به واسطه ی این نبی، دلیل نارضایتی خود را از قوم بیان فرمود: "منتظر بسیار بودید و اینک کم شد و چون آن را به خانه آوردید من بر آن دمیدم. یهوه صباوت می پرسد که سبب این چیست؟ سبب این است که خانه من خراب می ماند و هر کدام از شما به خانه خویش می شتابید. از این سبب، آسمان ها به خاطر شما از شبنم بازداشته می شود و زمین از محصولش بازداشته می گردد." (حجی ۱: ۹-۱۰)

باران بر محصول آنان نباریده بود؛ هرگاه ما تنها برکات و نعمات را می طلبیم، خداوند از ما دور خواهد شد و این جاست که فریاد برمی آوریم و خداوند را می طلبیم. آیا امروزه معضل ما بسیار متفاوت است؟ ما نیز در دوره ی احیاشدن به سر می بریم، زیرا که کتاب مقدس می گوید: "مسیح

جلال آینده

برنمی گردد تا زمانی که همه چیز احیا شود. " (اعمال رسولان ۳: ۲۱) کلام خدا وعده می دهد همه چیز که از دست رفته، پیش از بازگشت مسیح احیا می شود. خدا هیکل را برای قوم اسرائیل احیا کرد، اما امروزه هیکل (کلیسا) از قلب های ما تشکیل شده. این هیکل مقدس با نظم الاهی احیا و اصلاح خواهد شد تا بار دیگر برای جلال خدا آماده گردد.

اما با این که ما در فصل احیا شدن به سر می بریم، تا به حال مانند قوم اسرائیل عمل نموده ایم. ما به دنبال برکات بوده و رفاه و آسایش را تعقیب نموده ایم. بیش تر ما بهترین های خود را صرف ساختن خانه های زینت شده ی خویش می کنیم. ما بیش تر وقت خود را برای دست یابی به موفقیت های شخصی صرف می کنیم. چرا که می پنداریم تنها در این صورت قادر خواهیم بود از آسایش و امنیت لذت ببریم.

احترام من کجاست؟

بعدها دوباره خدا از قوم اسرائیل به واسطه ی آخرین پیامبر عهد عتیق، سوال نمود. در سده ای که حجتی در آن پیامبر بود، ملاکی می زیست. در همان دوران احیاشدن، ملاکی چنین فریاد برمی آورد:

" پسر، پدر خود و غلام، آقای خویش را احترام می نماید. پس اگر من پدر هستم، احترام من کجا است؟ و اگر من آقا هستم، هیبت من کجا است؟ یهوه صباوت به شما تکلم می کند. ای کاهنانی که اسم مرا حقیر می شمارید و می گوئید چگونه اسم تو را حقیر شمرده ایم؟ و چون کور را برای قربانی می گذرانید، آیا قبیح نیست؟ و چون لنگ یا بیمار را می گذرانید، آیا قبیح نیست؟ آن را به حاکم خود هدیه بگذاران و آیا از تو راضی خواهد شد یا تو را مقبول خواهد داشت؟ قول یهوه صباوت این است."

- ملاکی ۱: ۶-۸

خدا از قوم خود پرسید: " شما مرا سرور و آقا می خوانید، اما احترام و تکریم من کجاست؟ " تا چه اندازه به خدا بی احترامی می شد؟ قوم بهترین ها

را برای خود می‌خواستند و آن‌ها را به خدا تقدیم نمی‌کردند. خدا اعمال ایشان را بی‌حرمتی نامید. برای کمک کردن به اسرایلیان، اشتباه ایشان را مورد بررسی قرار دهید. خداوند به ایشان فرمود: "آن را به حاکم (رییس، شبان کلیسا و یا یک مقام والای مملکتی) خود هدیه بگذاران و آیا از تو راضی خواهد شد، یا تو را مقبول خواهد داشت." بیش‌تر ما اگر به گونه‌ای که برای خدا کار می‌کنیم، برای کارفرمای خود کار کرده بودیم، همان هفته‌ی نخست اخراج می‌شدیم. حال بیاید اندازه‌ای را که به خدا حرمت می‌گذاریم، با یکدیگر بسنجیم. با ده دقیقه تأخیر به کلیسا می‌آییم. فقط می‌نشینیم و نگاه می‌کنیم و دست خود را حتا برای انجام یک خدمت کوچک بلند نمی‌کنیم. مدام از رهبران کلیسا و افرادی که خدمت می‌کنند، ایراد می‌گیریم. مدام با بدگمانی به دنبال فهمیدن این موضوع هستیم که دهیک‌هایی که به کلیسا می‌دهیم، چگونه خرج می‌شود. هنگام دعوت شدن به صرف غذا، نخستین نفر هستیم که به سمت غذاها هجوم می‌آوریم که مبادا غذا تمام شود. همیشه سعی می‌کنیم در انجام خدماتی شرکت کنیم که زحمت کم‌تری دارند و هم چنین در جلسات و همایش‌هایی که اضافه بر برنامه‌ی کلیسا تشکیل می‌شوند، شرکت نمی‌کنیم. اگر وضعیت آب و هوا بد باشد، برای این که با سختی روبه‌رو نشویم، در خانه‌ی خود می‌مانیم تا از چیزهای مورد علاقه‌ی خود در خانه لذت ببریم. هم چنین اگر تلویزیون برنامه‌ی مورد علاقه‌ی ما را پخش کند، خدمت را کنار گذاشته و به دیدن آن برنامه می‌پردازیم. یک فرد با چنین شرایط کاری، چه مدت می‌تواند در یک شغل بماند؟

بیشتر افرادی که در کلیسا خدمت می‌کنند، در خارج کلیسا نیز کار می‌کنند و یا حتی اضافه کاری انجام می‌دهند، زیرا که تعداد محدودی از آن‌ها حاضر می‌شوند که بار سنگین کلیسا را به دوش بکشند. خیلی‌ها همچون یک تماشاچی به کلیسا می‌آیند و هرگز خدمتی انجام نمی‌دهند. به افراد فقیر و نیازمند نیز در همایش‌ها بی‌توجهی می‌شوند زیرا تمام افرادی که توانایی مالی خوبی دارند، درگیر زندگی شخصی خودشان هستند و به

آن‌ها توجه نمی‌کنند.

اما هنگامی که کلیسا در شرایط سختی قرار می‌گیرد و با مشکلات مواجه می‌شود، تمامی افراد مشغول تعقیب کردن موفقیت‌های شخصی خود هستند و فقط از شبان کلیسا ایراد می‌گیرند و حتا گاهی اوقات اعتراض می‌کنند چرا به وضع نیازمندان رسیدگی نمی‌شود؟! این گونه رفتار کردن چیزی نیست جز، بی‌حرمتی به خدا.

امروزه اکثریت ما سخت و طولانی مدت کار می‌کنیم تا زندگی خوبی را برای خود فراهم کنیم. در حالی که اگر خدمتی که در روز یکشنبه در کلیسا انجام می‌دهیم نیم ساعت بیش‌تر به طول بیانجامد، تحملش برایمان بسیار دشوار است. ما شکایت می‌کنیم چون ساعات دعا بسیا زیاد هستند، ما وقت این را پیدا نمی‌کنیم که به فقرا، غذا و پوشاک بدهیم.

حقیقت این است که تمام کارها با اشتیاق و میل باطنی انجام نمی‌شوند. برخی از پدرها، حتا برای خانواده‌ی خود وقت نمی‌گذارند و برای تأمین کردن نیازهای خانواده، سخت کار می‌کنند. آن‌ها از افراد خانواده‌ی خود دوری می‌کنند و با لحنی تدافعی می‌گویند: "البته که شما را دوست دارم، مگر نمی‌بینید که برای تأمین نیازهای شما چقدر مشغول هستم، الان هم خیلی خسته هستم، مرا تنها بگذارید، در حال حاضر وقتی برای شما ندارم." خدا گرفتاری ایشان را این گونه بیان می‌کند: "منتظر بسیار بودید و اینک کم شد و چون آن را به خانه آوردید من بر آن دمیدم. بیهوش صباوت می‌پرسد که سبب این چیست؟ سبب این است که خانه من خراب می‌ماند و هر کدام از شما به خانه خویش می‌شتابید. از این سبب، آسمان‌ها به خاطر شما از شبنم بازداشته می‌شود و زمین از محصولش بازداشته می‌گردد." (حجی ۱: ۹-۱۰)

واعظان راستین کجایند؟

ملاکی و حجی پیامبران راستین خدا بودند. کلام نبوتی قدرتمند ایشان،

قلب اسرائیل را تبدیل کرد و قوم اسرائیل چنین سخنانی را شنیدند و سرانجام: "به قول یهوه خدای خود و به کلام حجی نبی چنان که یهوه خدای ایشان او را فرستاده بود گوش دادند و قوم از خداوند ترسیدند." (حجی ۱: ۱۲)

حرمت به جای خود بازگشت. اکنون دیگر کانون توجه بر روی هیکل بود و علاقه های شخصی در اولویت دوم قرار داشت. هنگامی که از خدا می ترسیم، همیشه خواسته ها و اراده ی او در زندگی ما در اولویت قرار می گیرند.

امروزه ما به واعظانی همچون حجی و ملاکی نیازمندیم، اشخاصی که از محبوب شدن در میان مردمان اجتناب کنند و خدا را از خوشنود سازند. ما به واعظانی نیازمندیم که کلام ایمان را موعظه کنند. کلامی که مردم نیاز دارند آن را بشنوند، نه کلامی که دوست دارند بشنوند. امروزه اگر کتابی درباره ی دستیابی به موفقیت و یا داشتن زندگی بهتر نوشته شود، به خوبی به فروش می رسد. ما درباره ی موضوعاتی می نویسیم و موعظه می کنیم که در نزد مردم خوشایند هستند، اما کجا هستند واعظانی که به این موضوع اهمیت دهند که پیغام ایشان باید در آسمان مورد پذیرش قرار گیرد نه بر روی زمین.

هنگامی که به مسافرت می روم، زمان صحبت کردنم به دلیل وجود موانعی محدود می شود و معمولاً در حدود یک ساعت و نیم می باشد. به دو دلیل: اول این که می ترسم مبادا تعدادی از اعضای کلیسای میزبان به دلیل طولانی بودن موعظه، در جلسه شرکت نکنند. بسیار عجیب است اگر همین اعضا به تماشای یک فیلم سینمایی و یا یک مسابقه ی ورزشی بروند، ساعت ها در یک جا می نشینند ولی اگر در کلیسا جلسه بیش تر از شصت دقیقه به طول بیانجامد، از نشستن عاجز می گردند.

دوم این که: افرادی که در کلیسا به کودکان خدمت می کنند، باید شیوه ی خاصی از خدمت را در پیش گیرند. آن ها باید به جای این که فقط کودکان را سرگرم کنند، به آن ها خدمت کرده و نیازهایشان را بر طرف نمایند. من

جلال آینده

تجربه ی خدمت کودکان را داشته ام که بعضی از آن جلسات بیش از سه ساعت به طول انجامید، اما بچه ها هیچ مشکلی نداشتند. دلیل آن رسیدگی به بچه ها و خدمت کردن به آن ها بود نه سرگرم کردن آن ها. این موضوع صحت ندارد که اگر می خواهیم خدمت ما تأثیر بیش تری داشته باشد، باید مدت زمان آن را بیشتر کنیم، بلکه تأثیر گذاری خدمت ما به این موضوع بر می گردد که چقدر افرادی که آن ها را خدمت می کنیم به ما توجه دارند. من اغلب این موارد را در کلیساهای خیلی بزرگ مشاهده می کنم. گاهی اوقات دلیل این که بعضی از کلیساهای بسیار بزرگ هستند این است که نوایمانانی که کم اشتیاق هستند بتوانند بدون این که احساس خجالت به آن ها دست بدهد، به راحتی خارج شوند و یا به داخل آیند. بله، اگر روح القدس در خدمتی حضور نداشته باشد، دیگر هیچ دلیلی وجود ندارد که آن خدمت بیش تر از یک ساعت و نیم به طول بیانجامد. در واقع بدون حضور روح القدس همین یک ساعت و نیم هم وقت بسیار زیادی است. و من به این موضوع کاملاً واقفم. حضور روح القدس در خدمت هایی یافت می شود که در آن ها خادمین اجازه می دهند، روح خدا هر آن چه که خود می خواهد و بر طبق اراده اش است را، بیان کند.

اخیرا شبان یک کلیسای بزرگ، مرا برای خدمت موعظه دعوت کرد و از من درخواست کرد که زمان موعظه بیش تر از یک ساعت و نیم نشود. به او نگریستم و با احترام پاسخ دادم: "این چیزی است که شما می خواهید؟ شما می خواهید به روح القدس محدودیت زمانی بدهید؟ اگر چنین کنید ممکن است بر تعداد شما افزوده شود، اما کار بزرگ خدا را از دست خواهید داد. " او سخن مرا تصدیق کرد و گفت: "بسیار خوب، اما لطفاً بیش تر از دو ساعت به طول نینجامد."

بعدازظهر روز دوشنبه، آخرین جلسه ی ما بود. آن روز من با قدرتی عظیم موعظه کردم و هنگامی که انتهای جلسه، مردم را برای توبه به جلو خواندم، ۸۰ درصد از جمعیت جلوآمدند که توبه کنند. ناگهان متوجه شدم که وقت من به پایان رسیده و خدمت خود را به انتها رساندم. من آموخته ام که

خدا خشنود می شود هنگامی که می بیند ما به اقتداری که او به ایمان داران اش بخشیده، احترام می گذاریم.

صبح روز بعد به خانه برگشتم و فردای آن روز شبان آن کلیسا با من تماس گرفت و گفت: "جان، من احساس کردم که تو باید برای اعضای کلیسای من دعا می کردی!" موافقت کردم و پاسخ دادم: "بله، من می خواستم ولی وقت ام تمام شده بود." او ادامه داد: "جان، وقتی به خانه رسیدم، دیدم که همسرم وسط اتاق نشیمن به زمین افتاده و گریه می کند. او به من نگاه کرد و گفت: ما خدا را از دست دادیم، جلسه باید ادامه پیدا می کرد!"

ما در طول آن روز تلفن های بسیاری را از افرادی که شهادت می دادند زندگی شان عوض شده، دریافت کردیم و سایر ایمان داران نیز به ما تلفن می کنند و می گویند: "شنیده ایم که خدا در کلیسای شما کاری عظیم می کند، آیا شما امشب جلسه دارید؟" من نمی توانم باور کنم که وقت شما را محدود کردم. خدا مرا نسبت به اشتباهی که کردم، آگاه کرد."

پاسخ دادم: "شبان! من واقعاً از شادی لبریز شدم، چون می بینم که شما قلب بازی دارید." سپس او مرا به یک همایش یک هفته ای فراخواند و تأکید کرد هرچه قدر می توانم سریع تر به آن جا بروم. ای کاش می توانستم اعلام کنم تمام شبانانی که وقت روح القدس را در جلسات شان محدود می کنند، هم چون آن شبان قلبی باز دارند.

خدا اظهار تأسف خود را نسبت به این موضوع از زبان ارمیا بیان می کند:

"امری عجیب و هولناک در زمین واقع شده است. انبیا به دروغ نبوت می کنند و کاهنان به واسطه ایشان حکمرانی می نمایند و قوم من این حالت را دوست می دارند و شما در آخر این چه خواهید کرد؟"

- ارمیا ۵: ۳۰-۳۱

این مسأله بسیار هولناک است، اما متن این آیه ها مواردی را تشریح می کنند که بسیاری از آن ها را امروزه در کلیسا مشاهده می کنیم. بیش تر اوقات سخنان افرادی که در کلیسایشان به نبی معروف هستند، قوت زیادی به قلب قوم خدا نمی بخشد. آن ها به طور موقتی با دادن وعده ی برکت به آن

جلال آینده

افراد تسلی می بخشند. ولی در ادامه از خدا ناامید شده و ضعیف می گردند، چراکه کلام تحقق نمی یابد. پیغام های حجبی و ملاکی، قدرت داشتند و قوم را به قلب خدا نزدیک می کردند. سخنان نبوتی آن ها، ترس حقیقی خدا را به قلب قوم بازگرداند و آن ها مطیع گردانید. متأسفانه برخی از موعظه ها و کلام های نبوتی شخصی، برداشت و نگرش نادرستی را به قلب فرزندان خدا وارد می کند. "خدا می خواهد که تو شاد باشی، او می خواهد تو را برکت دهد! زندگی موفقیت آمیزی در انتظار توست!"

اگر در مورد نبوت های شخصی در عهد جدید تحقیق کنید، تعداد بسیار اندکی را خواهید یافت. بیش تر این نبوت ها در مورد مرگ، دربند بودن و عذاب های افرادی ست که در زندگی شان نام خدا را جلال دادند. (یوحنا ۲۱: ۱۸-۱۹، اعمال رسولان ۲۰: ۲۲-۲۳، اعمال رسولان ۲۱: ۱۰-۱۱)

این نبوت ها در مقایسه با نبوت هایی که امروزه می شنویم، بسیار متفاوت اند. خداوند خادمی را که تنها سعی دارد بر اوضاع تسلط داشته و حکومت کند و از روح القدس هدایت نمی شود را خادمان "پنجه آهنین" می نامد. این مسأله بسیار توهین آمیز است که به روح القدس گفته شود که برای کامل کردن کار خود فقط یک ساعت و نیم فرصت دارد. روح القدس هنگامی که می بیند خادمان روالی خشک و سختگیرانه را پیش می گیرند و با او مشورت نمی کنند، بسیار محزون می شود. اما مسأله ی نگران کننده ای که خدا در مورد قوم اش می یابد، این است که آن ها این گونه محدودیت ها را می پسندند؛ زیرا از این راه بی حرمتی شان پوشیده می ماند و این موضوع که آن ها به زندگی شخصی خود بیش تر اهمیت می دهند، آشکار نمی گردد.

باران نخستین (پاییزی)، با خود برکات بسیاری را آورد، اما هم چنین داوری بی وقفه ی خدا نیز با آن همراه بود. خدا از ما می پرسد: "اما هنگامی که پایان کار رسید، چه خواهید کرد؟" من معتقدم که او به ما هشدار می دهد: "اگر عوض نشوید، در آن روز که جلال من می آید بیش تر از آن که برکت بیابید، داوری خواهید شد."

هیکل پیشین را مورد بررسی قرار دهید

بیایید به زمان حجی بازگردیم. ترس خدا به قلب قوم اسرائیل برگشته بود و کانون توجه ایشان به سمت خدا تغییر جهت داده بود. حجی این شرایط را این گونه توصیف می کند:

" کیست در میان شما که باقی مانده و این را در جلال نخستین اش دیده باشد؟ پس الان در نظر شما چگونه می نماید؟ آیا در نظر شما ناچیز نمی نماید؟ "

من براین باورم که امروزه نیز خدا از ما می پرسد: " چند نفر از شما آن جلال گذشته ی کلیسا را به یاد می آورید؟ با شرایط کنونی چه قدر متفاوت است؟ " ما که هیکل خدا هستیم، چگونه این سنجش را انجام می دهیم؟ در جواب باید گفت برای این مقایسه باید جلال کلیسا را در کتاب اعمال رسولان مورد بررسی قرار دهیم. پنطیکاست، اولین روز از باران نخستین (پاییزی) که با قدرت و جلال عظیمی بارید و توجه بیش تر جمعیت را در اورشلیم به خود جلب کرد. هیچ رادیو، تلویزیون یا روزنامه ای وجود نداشت که خبرها را انتشار دهد. هم چنین هیچ آگهی ای وجود نداشت، اما خدا به قدری جلال خود را با قدرت و عظمت آشکارکرد که بیش تر افراد سخنان پطرس را شنیدند که آن ها را با مسح روح خدا بیان می کرد. بنابراین هزاران نفر نجات یافتند. این ملاقات در کلیسا، تالار سخنرانی یا در استادیوم ورزشی برگزار نشد، بلکه در فضای بیرون و در خیابان ها ی شهر رخ می داد.

اندک زمانی بعد، هنگامی که پطرس و یوحنا به هیکل می رفتند، لنگ مادرزادی را دیدند که روزانه کنار دروازه ی معبد می نشست و از مردم صدقه درخواست می کرد. پطرس او را بلند کرد و آن لنگ مادرزاد در نام عیسای مسیح شفا یافت. دقایقی بعد هزاران نفر در آن مکان گرد هم آمدند. پطرس برای ایشان موعظه کرد و پنج هزار نفر نجات یافتند. حتا وقتی برای این نبود که در انتهای موعظه، مردم را به توبه فراخوانند، زیرا که هنوز موعظه تمام نشده بود که پطرس و یوحنا را دستگیر کردند. در مدت کوتاهی

جلال آینده

تعداد اعضای کلیسا از صد و بیست نفر به بیش از هشت هزار نفر رسید. پس از این که پطرس و یوحنا از زندان آزاد شدند، نزد سایر ایمان داران بازگشتند. آن ها با یکدیگر و با اتحادی عظیم چنان دعا کردند که ساختمانی که در آن بودند، لرزید. این قدرت حقیقی است! من واعظانی را می شناسم که اغلب مایل اند مبالغه کنند، اما کتاب مقدس هرگز اغراق نمی کند. اگر کلام خدا فرموده که ساختمان لرزید، پس حتماً لرزیده است. اندکی بعد زن و مردی هدیه ای آوردند و به خاطر بی حرمتی مردند. و پس از آن می خوانیم که:

"تا جایی که حتی بیماران را به میدان های شهر می آوردند و آنان را بر بسترها و تخت ها می خوابانند تا چون پطرس از آن جا می گذرد، دست کم سایه اش بر برخی از آنان افتد."

- اعمال رسولان ۵: ۱۵

به این نکته توجه کنید که در این آیه "میدان ها" به کار رفته نه "میدان". اورشلیم شهر کوچکی نبود. جلال خدا به قدری عظیم بود که تنها پطرس باید از میان مردم می گذشت و آن ها شفا می یافتند! سپس جفا آن قدر شدید شد که ایمان داران پراکنده شدند و از اورشلیم به مناطق یهودیه و سامره رفتند. یکی از آن ها که فیلیپس نام داشت و مردی بود که به بیوه زنان غذا می داد، به یکی از شهرهای سامره رفت و مسیح را به مردم آن جا اعلام کرد. مردم چون سخنان او را شنیدند و آیاتی را که از او صادر می شد دیدند، همگی به دقت به آن چه می گفت گوش فرادادند. اعمال روح القدس به قدری در آن شهر عظیم بود که کتاب مقدس می فرماید: "از این رو شادی عظیمی آن شهر را فرا گرفت." (اعمال رسولان ۸: ۸)

فرشته ی خدا فیلیپس را گفت که به سمت یک بیابان برود و در آن جا یکی از بزرگان دربار حبشه را دید و در مورد عیسای مسیح با او سخن گفت و او را تعمید داد. سپس روح خدا فیلیپس را برگرفت و برد، به طوری که مقابل دیدگان ایشان ناپدید شد. او از بیابان به شهری که اشدود نام داشت، منتقل گشت.

پس از آن می بینیم که پطرس به شهر لده رفت. در آن جا شخصی را

دید اینیاس نام، که هشت سال مفلوج و زمین گیر بود. پطرس با نام عیسای مسیح با او سخن گفت و آن مرد مفلوج بی درنگ شفا یافت. کتاب مقدس می‌فرماید: "و با دیدن او همه اهل لده و شارون به خداوند روی آوردند." (اعمال رسولان ۹: ۳۵)

دو شهر به طور کامل نجات یافتند. پس از آن کارهای عظیم خدا را در بین غیر یهودیان مشاهده می‌کنیم. ایمان داران به هر شهری که می‌رفتند، تمامی افراد آن شهر تحت تأثیر قرار می‌گرفتند. مردم، ایمان داران را اینگونه توصیف می‌کردند: "این مردان که همه دنیا را به آشوب کشیده اند، حال به این جا آمده اند." (اعمال رسولان ۱۷: ۶)

جلال او بسیار عظیم و قدرتمند بود، به طوری که کتاب مقدس می‌گوید: "دو سال بدین منوال گذشت و در این مدت همه یهودیان و یونانیانی که در ایالت آسیا بودند، کلام خداوند را شنیدند." (اعمال ۱۹: ۱۰)

شگفت انگیز است! تمام شهرهایی که در آن منطقه قرار داشت، تحت تأثیر قرار گرفته بودند و این پیغام، تمام آن مناطق را فروگرفته بود، البته این به آن معنا نیست که تمامی افراد تحت تأثیر قرار گرفتند. در این آیه می‌خوانیم: "همه یهودیان و یونانیانی که در ایالت آسیا بودند، کلام خداوند را شنیدند." این یعنی تمامی افرادی که در ایالت آسیا زندگی می‌کردند، کلام خدا را شنیده بودند. آسیا یک شهرک، شهر و یا حتی یک کشور نیست، بلکه آن یک ایالت است!

تمامی این اعمال بدون ماهواره، اینترنت، تلویزیون، رادیو، اتومبیل، دوچرخه، نوارصوتی، کتاب‌ها و یا فیلم‌های ویدیویی انجام شدند. در حالی که کتاب مقدس می‌فرماید که تمامی افراد به واسطه‌ای این مسیحیان نخستین کلام خدا را شنیده بودند.

هفت برابر عظیم‌تر

آیا در این نگاه گذرا این برداشت را دارید که در زمان باران نخستین

جلال آینده

روح خدا، اعمال کلیسا چه پر جلال بود؟ حال بیایید به سوال خدا برگردیم: "کلیسای امروزه در مقایسه با کتاب اعمال رسولان چگونه است؟" آیا ما هیچ به حساب می آییم؟ اگر صادق باشیم، به این سوال پاسخ بله می دهیم. به هیچ وجه نمی توان کلیسای امروزی را با کلیسای پر جلال زمان رسولان، مقایسه کرد. ممکن است که ما منابع بیش تری در دسترس داشته باشیم اما به نظر می رسد از منبع اصلی دورتر هستیم. من با کتاب ها، نوارهای صوتی، تلویزیون، کامپیوتر، تکنولوژی ماهواره ای مخالف نیستم. این ها همه منابعی هستند که در اختیار ماست. اگر این منابع از منبع اصلی تغذیه نشوند، فایده ای برای ما ندارند. خدا منبع اصلی و سرچشمه ی تمام منابع و داشته های ماست. آیا خدا این سوال را می پرسد تا ما را محکوم کند؟ مطمئناً خیر. او تنها ما را به این می خواند که رویای خود را وسیع تر کنیم. اگر ما فکر کنیم که به مقصد رسیده ایم، هیچ گاه مایل نیستیم که جلوتر برویم و شور و هیجان ما برای ماجراجویی از دست می رود. امثال ۲۹: ۱۸ به ما می گوید: "جایی که رویا نیست، قوم گردنکش می شوند." با آگاهی از این نیاز، او راهی برایمان مهیا می کند تا بتوانیم رویا داشته باشیم. کلام خدا را بخوانید و کلام او را مشاهده کنید:

"یهوه صباپوت می گوید: جلال آخر این خانه از جلال نخستین اش عظیم تر خواهد بود."

- حجی ۲: ۹

می توانید آن را تصور کنید؟! خدا می فرماید جلال او که در آینده آشکار می شود، بسیار فراتر از جلال اوست که در کتاب اعمال رسولان آشکار شده! و حال می بینید که به چه اندازه از رویای عظیم خدا دور هستیم. در حقیقت چند سال پیش هنگامی که در دعا بودم، خداوند با من سخن گفت و مرا بهت زده کرد: "جان، عظمت جلال من در روزهای آینده، هفت بار عظیم تر از جلالی است که مردم در کتاب اعمال رسولان تجربه کردند."

بی درنگ به خدا گفتم: "خداوندا، نمی دانم می توانم این را درک کرده و بپذیرم؟ نیاز دارم ببینم کلام تو در این باره چه می گوید تا آن تأییدی باشد

بر این که این پیغام توسست که شنیده ام. " من همیشه این کار را انجام داده ام و هرگز خداوند مرا به خاطر آن توبیخ نکرده است. کتاب مقدس می گوید: " هر سخنی با گواهی دو یا سه شاهد ثابت خواهد شد. " (دوم قرنتیان ۱۳: ۱) روح خدا کلام اش را که نوشته و ثابت شده است، هرگز تکذیب نمی کند. پس از آن خدا بی درنگ به من جواب داد و نه دو یا سه، بلکه چندین آیه از کلام اش را در این باره برایم آشکار کرد. در ابتدا او این سوال را مطرح نمود: "جان، آیا من در کلام خود نگفته ام که اگر دزد گرفته شود، بایستی هفت برابر آن را بازگرداند؟ (امثال ۶: ۳۱)

دزد از کلیسا دزدیده است اما کلام من می گوید که آسمان باید عیسا را در خود نگاه دارد تا زمانی که همه چیز احیا شود! و آن احیا شدن هفت چندان خواهد بود. "

او ادامه داد: " جان، من در کلام خود نگفته ام که دشمنان ات را که با تو مقاومت نمایند، از حضور تو منهزم خواهم ساخت؛ از یک راه بر تو خواهند آمد و از هفت راه پیش تو خواهند گریخت. " (تثنیه ۲۸: ۷)

سپس خداوند از آیه ای در کتاب جامعه استفاده نمود و باز سوال کرد: "جان، آیا من در کلام خود نگفته ام که " انتهای امر از ابتدایش بهتر است "؟ (جامعه ۷: ۸) دوران پایانی کلیسا از ابتدایش بهتر خواهد بود. "

و بار دیگر سوال نمود: " جان، آیا من در عروسی قانا شراب ناب را تا دم آخر نگاه نداشتم؟ " (یوحنا ۲: ۱-۱۱) در کتاب مقدس از شراب به عنوان حضور قابل لمس او یاد شده است.

و پس از آن خدا به وسیله ی آیاتی از کلام این موضوع را کاملاً در قلب من به اثبات رسانید. در اشعیا باب ۳۰، خدا در این باره سخن می گوید که قوم خدا چگونه در تلاش بودند تا به وسیله ی قدرت مصر خود را قوی سازند (نظام دنیا). ایشان می خواستند از بت های دنیا، قدرت را دریافت کنند. خدا می بایست آن ها را به رنج و مصیبت مبتلا سازد تا پاک شوند. در این فرایند ایشان می بایست بت های خود را کنار گذاشته و قلب هایشان را کاملاً به سمت خدا باز می گردانند و هنگامی که این به وقوع پیوست، خدا فرمود:

جلال آینده

"و باران، تخم‌ات را که زمین خویش را به آن زرع می‌کنی و نان محصول زمین‌ات را خواهد داد"

- اشعیا ۳۰: ۲۳

اشعیا در مورد باران فیزیکی سخن نمی‌گوید بلکه باران روح خدا، همچنان که یوئیل، پطرس و یعقوب درباره‌ی آن نوشته‌اند. به ادامه سخنان اشعیا بنگرید:

"و در روزی که خداوند شکستگی قوم خود را ببندد و ضرب جراحات ایشان را شفا دهد، روشنائی ماه مثل روشنائی آفتاب و روشنائی آفتاب هفت چندان مثل روشنائی هفت روز خواهد بود."

- اشعیا ۳۰: ۲۶

هنگامی که باران فیزیکی می‌بارد، خورشید نمی‌تواند هفت چندان روشن تر باشد، بلکه در این جا خدا جلال پسر خود را توصیف می‌کند که کلام خدا در ملاکی ۴: ۲ او را "آفتاب عدالت" می‌خواند. جلال وی در روزهای پیش از دومین بازگشت اش هفت چندان خواهد بود. باران آخر از جلال خدا تنها برای قوم او تازگی نمی‌آورد بلکه برای اطرافیان ایشان نیز.

من تا به حال در همایش‌های بزرگی شرکت کرده‌ام که حضور مردم در آن‌ها شگفت‌انگیز بوده و حتا در برخی از آن‌ها هر شب هزاران نفر شرکت می‌کردند. اگر حضور مردم بسیار عالی بوده، مقدسان، افرادی که در ایمان‌شان لغزش خورده بودند و هم چنین گناهکاران نیز در آن‌ها حضور داشته‌اند اما آن همایش‌ها کوچک‌ترین اثری بر اطراف شهری که در آن برگزار شده‌اند، نداشته‌اند. هر وقت من به خدمتی رفته‌ام، خواستار آن بودم که تمام شهر به خوبی هم‌چون همایش ما تحت تأثیر قرار گیرد. من هنوز چشم به راه باران آخر هستم. در باران آخر همایش‌ها بسیار متفاوت خواهند بود و تمام شهر و یا ایالت را متأثر خواهند ساخت. همایش‌های امروزی، ملت‌های گوناگون را زیر تأثیر قرار می‌دهند اما شما مجبور هستید که به آن مکان بروید تا تأثیری بر شما داشته باشد، ولی در زمان رسولان مکان خاصی وجود نداشت بلکه رسولان به هر جایی که می‌رفتند،

ترس خداوند

خداوند جلال خود را آشکار می‌کرد. جلال خدا در هر جایی که بر روی زمین شناخته شده بود، آشکار شده بود. باران آخر بر تمامی زمین و با وسعتی بسیار عظیم تر خواهد بارید. بسیار شگفت انگیز است که اعلام کنم جایی که در آن بودیم و جایی که هم اکنون در آن به سر می‌بریم، مقصد ما نیست! ما باید چشم بر آسمان بدوزیم و در انتظار آمدن جلال آینده‌ی او باشیم.

مردم را برای جلال او آماده کنید!
و راه را برای خداوند مهیا سازید.

بازگشت جلال او

"لیکن به حیات خودم قسم که تمامی زمین از جلال یهوه پرخواهد شد."

– اعداد ۱۴: ۲۱

ما به سرعت به باران آخر روح خدا نزدیک می شویم. تفاوت عمده ای بین کلیسای امروزی و کلیسای پیش از پنطیکاست وجود دارد. در کتاب اعمال رسولان، خدا به گونه ای ناگهانی و شگفت انگیز روح خود را بر کلیسا ریخت، سپس سال های بعد این جلال رو به کاهش نهاد. من اعتقاد دارم کتاب مقدس این موضوع را آشکار می سازد که باران آخر یک ریزش ناگهانی نخواهد بود بلکه یک احیای سریع است. اولین ناگهانی بود و آخرین به سرعت احیا شده. برای توضیح بیش تر بیاید به دوره های زمانی بین موسا و داود پادشاه بازگردیم. موسا خیمه ی اجتماع را ساخت که نظم الهی را مجسم می کرد و جلال خدا به طرز پر قدرت و شگفت انگیزی آشکار گردید. بسیار ناگهانی و با ابهت بود. درست پس از این که موسا کار خیمه ی اجتماع را به پایان رسانید، ابر جلال خدا آن را فروگرفت. سرانجام این جلال به دلیل گناه و بی تفاوتی در برابر خدا رو به کاهش نهاد. این کاهش تدریجی ادامه یافت تا جایی که قوم اسرائیل به پست ترین شرایط خود در زمان رهبری عیسی رسید. چراغ خدا رو به خاموشی می رفت و جلال او آن جا را ترک کرده بود.

زمانی که عیسی و پسران اش مردند، تابوت عهد به دست فلسطینیان افتاد.

آن ها تابوت عهد را به شهر اشدود بردند، جایی که داجون، خدای ایشان در آن جا قرار داشت. دست خدا بر داجون سنگین شده و آن مجسمه به زمین افتاد و در مقابل تابوت عهد خدا، سر آن و دستان اش بشکست. فلسطینیان تابوت عهد را به پنج شهر مختلف بردند اما به هر شهری که وارد می شدند، اهل آن جا به دمل ها مبتلا شده و می مردند. ویرانی به قدری شدید بود که اهل آن پنج شهر با عذاب بسیار، فریادشان به آسمان بلند شد. (اول سموئیل ۵) پس از سپری شدن هفت ماه حاکمان فلسطینی به همراه کاهنان و فالگیران شان تصمیم گرفتند تا تابوت عهد را به اسرائیل بازگردانند. آن ها می خواستند با هدیه کردن پنج موش طلایی و همچمین پنج دمبل طلایی که نمایانگر پنج شهر و حاکمان شان بود، خدای اسرائیل را گرامی بدارند. آنان دعا کردند خدا از توبیخ کردن ایشان دست کشد. پس از این که هدایای طلایی را درون صندوق قرار دادند، آن را مجاور تابوت عهد بر روی ارابه ای که دو گاو شیرده آن را می کشیدند، گذاشتند. آن گاوها به تازگی گوساله هایشان را به دنیا آورده بودند و ایشان گوساله ها را در آغل قرار دادند. آن ها مقصودشان از انجام این کار این بود که اگر آن گاوها در فقدان گوساله هایشان ارابه را به سرزمین اسرائیلیان می کشیدند، ایشان متوجه می شدند که این خدای اسرائیلیان بوده که آن مصیبت را بر سر آن ها وارد کرده و در غیر این صورت بروز آن مصائب اتفاقی بوده است. و گاوها آن ارابه را مستقیماً به سرزمین اسرائیلیان کشیدند، جایی که تابوت عهد در روستای یعاریم و در خانه ی ابیناداب به مدت بیست سال نگهداری شد. جالب است به این نکته توجه کنید که شائول، نخستین پادشاه اسرائیلیان، هرگز به دنبال این نبود که تابوت عهد را به اسرائیل بازگرداند.

بازگشت جلال خدا به اسرائیل

پس از دوران سلطنت شائول، داود پادشاه بر تخت سلطنت نشست. قلب او طالب خدا بود و با تمامی وجود خواستار بازگشت جلال او به اسرائیل،

بازگشت جلال او

اما این جلال هم چون زمان موسا با قدرت و به طور ناگهانی آشکار نشد بلکه به شکل یک فرایند تدریجی بازگشت نمود. این فرایند بازگشت مدتی قبل با سموئیل پیامبر آغاز شد. خدا او را مأمور کرد تا با بازگرداندن قوم اسرائیل به سمت خدا، راه را مهیا کند و پیام او نیز همچون پیام دیگر پیامبران راستین بود:

"و سموئیل تمامی خاندان اسرائیل را خطاب کرده، گفت: "اگر به تمامی دل به سوی خداوند بازگشت نمایید، و خدایان غیر و عشتاروت را از میان خود دور کنید، و دل های خود را برای خداوند حاضر ساخته، او را تنها عبادت نمایید، پس او شما را از دست فلسطینیان خواهد رهانید."

- اول سموئیل ۷: ۳

احترامی که اهانت به خدا بود

هنگامی که داود به پادشاهی رسید، با شکست فلسطینیان، اورشلیم را به تصرف درآورد. سپس او خواست تا تابوت عهد را به جای شایسته اش بازگرداند. "و داود با سرداران هزاره و صده و با جمیع روسا مشورت کرد. (اول تواریخ ۱۳: ۱)"

آن ها تصمیم گرفتند برای این امر تمام اسرائیل را گرد هم جمع کنند. "و تمامی جماعت گفتند که چنین بکنیم. زیرا که این امر به نظر تمامی قوم پسند آمد." (اول تواریخ ۱۳: ۴)

با دقت بخوانید که سپس آن ها چه کردند:

"و تابوت خدا را برارابه ای نو گذاشتند و آن را از خانه ی ابیناداب که در جبعه است، برداشتند و عزه و اخיו، پسران ابیناداب، ارابه ی نو را راندند."

- دوم سموئیل ۶: ۳

در کجا این فکر به ذهن اسرائیلیان رسید که تابوت عهد را با یک "ارابه ی نو" به اورشلیم بازگردانند؟ آیا این به همان شیوه ای نبود که فلسطینیان

ترس خداوند

آن را به اسراییل بازگردانده بودند؟ آنان تابوت عهد را از خانه ی ابیناداب بیرون آوردند و دو مرد به نام های اخيو و عزه اربه را راندند. " و داود و تمامی خاندان اسراییل با انواع آلات چوب سرو و بربط و رباب و دف و دهل و سنج ها به حضور خداوند بازی می کردند. " (دوم سموئیل ۶: ۵)
اول تواریخ ۱۳: ۸ به ما می گوید ایشان به قوت تمام در حضور خدا وجد می نمودند! تا زمانی که:

" و چون به خرمنگاه ناکون رسیدند، عزه دست خود را به تابوت خداوند دراز کرده، آن را گرفت زیرا گاو ان می لغزیدند. پس غضب خداوند بر عزه افروخته شد، خدا او را در آن جا به سبب تقصیرش زد و در آن جا نزد تابوت خدا مرد. "

- دوم سموئیل ۶: ۷-۶

در کتاب مقدس در NEW KING JAMES BIBLE کلمه ی خطا برای تشریح کار عزه به کار رفته اما در ترجمه ی دیگری کلمه ی بی حرمتی به کار رفته است. پس ترجمه ی دیگر می تواند به این شکل باشد: " خدا او را به سبب بی حرمتی اش زد! "

بسیار عجیب است. درست یک نسل پیش از این، دو مرد بر در خیمه ی اجتماع که در آن تابوت عهد خدا قرار داشت، زنا می کردند. بی حرمتی ایشان بسیار بیش تر و آشکارتر از بی حرمتی عزه بود که تنها دست خود را جلوی تابوت عهد گذاشت تا تعادل آن را حفظ کند. آن کاهنان بی عفت بی وقفه به خاطر رفتارشان داوری نشدند، در حالی که عزه شد، چرا؟ در زمان پسران عیلی جلال خدا از میان ایشان رفته بود، اما در زمان عزه در حال بازگشتن بود؛ جلال آشکار و قوت خدا و داوری سریع تر در برابر بی حرمتی.

ترس از خدا

" و داود غمگین شد زیرا خداوند بر عزه رخنه کرده بود، و آن مکان را تا به امروز فارص عزه نام نهاد. و در آن روز، داود از خداوند ترسیده، گفت که "

تابوت خداوند نزد من چگونه بیاید؟ "

- دوم سموئیل ۶: ۸-۹

داود، رهبران اش و مردم اسرائیل شور و اشتیاق کمی نداشتند. تدارکات بسیار عالی و پرشکوهی برای بازگرداندن تابوت عهد در نظر گرفته شده بود. هنگامی که ایشان تابوت عهد را به دست آوردند، تمامی قوم با کمال قوت موسیقی نواختند. آنان معتقد بودند که چون تابوت عهد را با ارابه ای نو می آورند، به خدا احترام می گذارند. داود نیز دو مرد را برگزیده بود تا ارابه را برانند. بنابراین می توانید درک کنید که چرا داود شوکه شد هنگامی که دید یکی از آن دو که برگزیده بود، مرد. شوک او به زودی به عصبانیت تبدیل شد. ممکن بود داود بپرسد که چرا خدا چنین کرد؟ چرا او نه تنها از اشتیاق ما استقبال نکرد، بلکه آن را با چنین داوری ای رد نمود؟ باید داود این فکر را می کرد که من تمام کارهایی را که برای احترام گذاشتن به خدا می دانستم، انجام دادم اما بهترین های من پذیرفته نشد و مورد داوری قرار گرفت! اما پس از این که فکر کرد، عصبانیت او به ترس تبدیل شد. او از خدا ترسید. (این ترسیدن، مانند ترسیدن افرادی نبود که از خدا می ترسند و از آن دور می شوند بلکه همچون ترسیدن افرادی بود که با خدا ترسی در حضور او زندگی می کنند. همین طور که پیش می رویم، به این موضوع پی خواهیم برد.)

داود باید شگفت زده می شد؛ "اگر بهترین های من پذیرفته نشد و مورد داوری قرار گرفت، پس چگونه می توانم تابوت عهد را نزد خود ببرم؟" هروقت که من عصبانیت و ناکامی را در برابر خدا تجربه کرده ام، فوراً این موضوع را به خود گوشزد کرده ام که این به خاطر دانش و درک کم من است، زیرا که طریق های خدا کامل است. من شخصاً آموخته ام ممکن است کسی اشتیاق فوق العاده ای داشته باشد، اما دانش و درک او پایین باشد. همیشه شور و اشتیاقی که با دانش و حکمت همراه نیست، منجر به بروز مشکلات می شود. به علاوه، این موضوع را آموخته ام که این مسئولیت من است که حکمت و دانش خدا را طلب کنم و آن را به دست

مسئولیتی که نادیده گرفته شده

هنگامی که داوری خدا بر ایشان آمد، به دلیل نداشتن درک کامل از موضوع، داود خشمگین شد.
موسا می گوید :

" و این است اوامر و فرایض و احکامی که یهوه، خدای شما امر فرمود که به شما تعلیم داده شود تا آن ها را در زمینی که شما به سوی آن برای تصرف اش عبور می کنید، به جا آورید. و تا از یهوه خدای خود ترسان شده، جمیع فرایض و اوامر او را که من به شما امر می فرمایم نگاه داری، تو و پسررت و پسر پسررت، در تمامی ایام عمرت و تا تو درازشود. "

- تثنیه ۶: ۱-۲

موسا فرمان واضحی می دهد. برای ترسیدن از خدا ما باید فرایض و اوامر او را بدانیم و از آن ها اطاعت کنیم. این فرمان تنها برای فرزندان اسرائیل صادر نشده بود بلکه پادشاه نیز موظف بود تا از آن ها اطاعت کند.

" و چون بر تخت مملکت خود بنشیند، نسخه این شریعت را از آن چه از آن نزد لاویان کهنه است برای خود در طوماری بنویسد و آن نزد او باشد و همه روزهای عمرش آن را بخواند تا بیاموزد که از یهوه خدای خود بترسد و همه کلمات این شریعت و این فرایض را نگاه داشته، به عمل آورد. "

- تثنیه ۱۷: ۱۸-۱۹

پادشاه باید هر روزه کلام خدا را می خواند. چرا؟ حکمت و احترام خدا باید در قلب او جای می گرفت، در این صورت او به راه های خدا بیش از اعتقاد مردم ارج می نهاد. اشتباه داود و رهبران اش می توانست صورت بگیرد. آن ها گرد هم آمدند و بحث کردند که چگونه تابوت عهد را بازگردانند و هیچ اشاره ای به این موضوع نشده که آن ها با کلام خدا که از موسا به ایشان رسیده بود، مشورت کردند. اگر آن ها توصیه ی خداوند را در

بازگشت جلال او

کلام اش خوانده بودند، متوجه این موضوع می شدند که تنها کسانی که می توانستند تابوت عهد خدا را حمل کنند، لاویان بودند. و تابوت عهد باید به وسیله ی عصاهایی که بر دو طرف تابوت از حلقه هایی گذرانده شده بودند، بر شانه های ایشان حمل می شد، نه به وسیله ی یک ارابه. (خروج ۲۵: ۱۴، اعداد ۴: ۱۵ و ۷: ۹)

این عدم آگاهی سبب شد که آن ها برای حمل کردن حضور خدا از شیوه های دنیوی و یا از غیر اسرائیلیان تقلید کنند. هنگامی که فلسطینیان تابوت عهد را برگرداندند، از این موضوع اطلاعی نداشتند، اما اسرائیلیان با الهام خدا بر انجام این مهم موظف شده بودند. بنابراین ایشان مسئول بودند. غفلت آن ها از جست و جو کردن سفارش خدا در کلام اش و تکیه کردن بر فهم بشری، موجب شد تا جلال خدا بار دیگر در میان ایشان کاهش یابد. دلیل اش نیز این بود که اسرائیلیان هم چون افرادی که هیچ آگاهی از خدا ندارند، او را احترام نهادند. آن ها به جای این که الهام خدا را دریافت کنند، از انسان تقلید کردند. ایشان بسیار مشتاق بودند، اما خدا به راه هایشان به عنوان بی حرمتی نگاه می کرد.

منبع الهام ما چیست؟

ما نیز امروزه همین اشتباه را مرتکب می شویم. بیش تر تصمیمات ما در کلیسا با برگزاری شورا، گرفته می شود. ما در آن جا از سرچشمه ی حکمت محدود خود بهره می بریم و تدبیرهای خود را که ناخودآگاه از گرایش های فرهنگی تأثیر گرفته اند، روی هم می گذاریم. این گرایش ها از دید ما درست هستند. و دسترسی به آن ها بسیار آسان تر از این است که برای دریافت مکاشفه ای از اراده ی خدا در انتظار بمانیم. بنابراین نظریات و دیدگاه های تازه ای ظاهر می شوند. آیا از خود این سوال را می پرسیم که الهام های ما از کجا می آیند؟ ما تکنیک های بشر غیر روحانی را جانشین دانش خدایی کرده ایم. همان گونه که در کتاب مقدس به این مسأله اشاره شده، موسیقی

نقش مهم و قابل توجهی در به وجود آوردن محیطی نیکو برای حضور خدا دارد. موسیقی این توانایی را دارد که قلب شخص را باز و آماده کند. با توجه به این که موسیقی مسیحی امروزی، بسیار مورد پسند است اما اغلب الهام های خود را از موسیقی شیطانان دنیا می گیرد. اگر دنیا سبک هارد راک را دارد، ما نیز می توانیم! اگر رپ را دارد، ما نیز از آن تقلید خواهیم کرد! اگر دنیا رقص خاصی دارد، ما از آن سرمشق می گیریم. اگر دنیا شبکه ی تلویزیونی موسیقی دارد، ما نیز می توانیم. مطمئناً ما نام ها را تغییر می دهیم اما برنامه و مسیر یکسان است. خیلی نمونه های دیگر نیز وجود دارد. در هر مورد ما سعی می کنیم از دنیا تقلید کنیم و یا حتی سعی می کنیم مال خودمان بهتر باشد. این موضوع می خواهد به کجا برسد؟ اگر می خواهید گرایش نوین کلیسا را درباره ی موسیقی پیش بینی کنید، دعا نکنید، تلویزیون را روشن کنید و شبکه ی موسیقی را نگاه کنید و ببینید که دنیا چه می کند. بنابراین چه کسی آن ها را رهبری می کند؟ اگر صادق باشیم از این حقیقت که افراد دیورده پیامبران ما شده اند، تأسف خواهیم خورد. چگونه فریب خورده ایم؟ بعضی ها بحث می کنند و می گویند: " ما از موسیقی به گونه ای استفاده می کنیم که بتوانیم باعث نجات گناهکاران بشویم و آثار موسیقی را به گونه ای بسته بندی می کنیم که مورد قبول مردم دنیا نیز باشد. " این موضوع می تواند در موارد بسیار اندکی صحت داشته باشد، اما من متوجه شده ام بیش تر افراد جوانی که به این موسیقی گوش می دهند، جوانان کلیسا هستند.

این حقیقت غم انگیزی است که خیلی وقت ها همین جوانان در طول پرستشی حقیقی با یکدیگر صحبت می کنند و یا خمیازه می کشند! دنیا غرایز جسمانی ایشان را بیش از حد تحریک کرده و این جوانان پرشور و امروزی از چیزی که بیش از هرچیز به آن نیاز دارند، رویگردان می شوند. بسیار تأسف انگیز که امروزه بسیاری از رادیوهای مسیحی با شنوندگان شان مانند رادیوهای دنیا ارتباط برقرار می کنند و ایده های خود را از این رادیوها که به خدا بی حرمتی می کنند، می گیرند. بعضی ها نیز می گویند: " ما به زندگی

بازگشت جلال او

مسیحیان تنوع می بخشیم " چه نوع شاگردانی با این روش ها تربیت خواهند شد؟ مردم دوست دارند سرگرم شوند. نیمی از مردم امریکا در هفته چهل و پنج ساعت تلویزیون نگاه می کنند. کلیساها از شیوه های دنیا برای جذب مردم استفاده کرده اند. در کلیسا به ما آموخته اند که چگونه با پرداختن به این موضوع که مردم میل دارند از چه راه هایی خود را سرگرم کنند، آن ها را جذب کلیسا کنیم. به همین خاطر است که برخی کلیساها، اعضایشان تنها از روی احساسات و یا دوستی جذب آن ها شده اند. من در برخی از این کلیساها موعظه کرده ام و متوجه شدم که بسیاری از اعضای آن ها تنها از روی احساسات ایمان آورده اند. ممکن است چنین کلیساهایی اعضای بسیاری داشته باشند ولی آیا ارزش دارد که به خاطر این، خدا را از خود برنجانند؟ من در کلیساهایی صحبت کرده ام که سالانه هزاران دلار برای سرگرم کردن اعضایشان هزینه می کنند. جوانان شان از سرگرمی هایی مانند ماشین ساچمه پران، هاکی، فوتبال و حتا بازی های کامپیوتری بهره می برند. بعد رهبران این کلیساها در تعجب اند که چرا حرکت بزرگی از خدا در کلیساهای شان نمی بینند و سردرگم شده اند که چرا در بین جوانان شان فساد وجود دارد تا جایی که بعضی از دختران نوجوان آبستن می شوند. تعداد اعضای کلیسا بسیار زیاد است، اما ثمرات روح که باید در زندگی این جوانان آشکار باشد، کجاست؟

این الهام گرفتن از فرهنگ تنها به رهبران محدود نمی شود، بلکه در میان اعضای کلیسا نیز مرسوم است. به این مثال توجه کنید: جامعه ی ما به هر قدرتی تا زمانی احترام می گذارد که با آن موافق باشد. این باعث می شود که درباره ی اقتدار آن قدرت، تردید به وجود آید. این تنها مختص دنیا نیست بلکه برخی از کلیساها نیز این طرز فکر را اتخاذ کرده اند. آن ها به هر اقتداری تا زمانی که با آن موافق باشند، احترام می گذارند و از آن اطاعت می کنند. ممکن است فکر کنید پادشاهی خدا تقریباً به یک دموکراسی تبدیل شده! چنین نگرشی اقتدار تام آن قدرت را منکر می شود، اما چنین نگرشی در میان افرادی که به خدا احترام می گذارند، وجود ندارد. افرادی که چنین

دیدگاهی دارند، هنگامی که همه چیز بر وفق مراد است خدا را شکر می کند ولی اگر چنین نباشد، به خدا شکایت می کنند. از این قبیل مثال ها بسیار است، اما نکته ی اصلی آن است که ما برای انجام خدمت به خداوند از راه های دنیا الهام می گیریم. سرانجام چه خواهیم کرد؟ راه های ما به کجا منتهی می شوند؟

به دنبال دانش خدا باشید

افراد زیادی هستند که با اشک و ناله دعا کرده و خواهان بازگشت جلال خدا می باشند. آن ها برای باران آخر دعا می کنند. (زکریا ۱۰: ۱) آن ها خود را تسلیم خدا کرده اند تا ایشان را تقدیس کند و هنگامی که در مشکلات و آزمون ها می افتند، شکایتی نمی کنند. آن ها در بیابان های زندگی شان بسیار روحانی بوده و گله و شکایتی نمی کنند. آن ها به زودی مسرور خواهند شد زیرا خدا جلال خود را از کسانی که تشنه ی او هستند، دریغ نخواهد کرد. چنین افرادی با کسانی که به دنبال آسایش و موفقیت هستند، بسیار متفاوت اند. برخی از افراد نیز در میان این دو گروه قرار دارند که مانند داود اشتیاق شدیدی دارند، اما دانش کافی ندارند. آن ها خدا را از راه های خود می جویند و با حکمت خویش پیش می روند. آن ها جلال و قدوسیت خدا را هنوز درک نکرده اند و طالب وی می باشند. ما نباید کلام خدا را که به ما تعلیم می دهد، شفا می بخشد و ما را اصلاح می کند، نادیده بگیریم. کلام هوشع را بشنویم که گفت:

"بیاوید نزد خداوند بازگشت نمایم زیرا که او دیده است و ما را شفا خواهد داد؛ او زنده است و ما را شکسته بندی خواهد نمود. بعد از دو روز ما را زنده خواهد کرد. در روز سوم ما را خواهد برخیزانید و در حضور او زیست خواهیم نمود."

- هوشع ۶: ۱-۲

این یک پیغام نبوتی است که عمل تزکیه شدن و آماده شدن کلیسا را

بازگشت جلال او

برای جلال خدا توصیف می‌کند. او دریده است اما شفا خواهد داد. نزد خداوند یک روز هم چون هزار سال است و هزار سال هم چون یک روز. (دوم پطرس ۳: ۸) از قیام خداوند تا به امروز در روز کامل (دو هزار سال) گذشته است. ما در آستانه ی بازگشت جلال خدا به هیکل او هستیم. روز سوم از سلطنت هزارساله ی مسیح سخن می‌گوید که او در میان قوم اش ساکن است. هوشع درباره ی این که چگونه باید زندگی کنیم و چگونه باید خود را برای جلال خدا آماده کنیم، چنین تعلیم می‌دهد: "پس خداوند را بشناسیم و به جد و جهد معرفت او را تعاقب نماییم. طلوع او مثل فجر یقین است و بر ما مثل باران و مانند باران آخر که زمین را سیراب می‌کند، خواهد آمد." (هوشع ۶: ۳)

هوشع به ما اطمینان می‌بخشد همچنان که خورشید در صبحگاهان طلوع می‌کند، جلال او نیز بی‌گمان خواهد آمد؛ و آن یک زمان مشخص دارد، چه ما آماده باشیم چه نباشیم. ما باید در پی معرفت و دانش خدا باشیم. داود و مردان اش تشنه ی حضور خدا بودند اما از دانش کافی برخوردار نبودند. چنین دانشی می‌توانست از مرگ آنی عزه، جلوگیری کند. امروزه نیز تفاوتی وجود ندارد، این هشداری برای ما نیز هست:

"ای پسر من اگر سخنان مرا قبول می‌نموی و اوامر مرا نزد خود نگاه می‌داشتی، تا گوش خود را به حکمت فراگیری و دل خود را به فطانت مایل گردانی، اگر فهم را دعوت می‌کردی و آواز خود را به فطانت بلند می‌نموی، اگر آن را مثل نقره می‌طلبیدی و مانند خزانه های مخفی جست و جو می‌کردی، آن گاه ترس خداوند را می‌فهمیدی، و معرفت خدا را حاصل می‌نمودی."

– امثال ۲: ۱-۵

شیوه ی چگونه زیستن برای ما آشکار شد. اگر شخصی به شما گفت که ده میلیون دلار در مکانی از خانه ی شما مخفی شده است، مسلماً بدون درنگ به جست و جو می‌پردازید تا آن ثروت مخفی را پیدا کنید. اگر لازم می‌بود، فرش ها را جمع می‌کردید، دیوارها را می‌کندید و یا حتا کف خانه

را تا پی آن می‌کندید تا به آن پول کلان برسید. حال کلام زندگی چه قدر با اهمیت تر است! هنگامی که الهام های خود را از دنیا می‌گیریم، به سوی حکمت انسانی و فال گیران کشیده می‌شویم. احکام و رهنمون های بشری تنها بی حرمتی به خدا را تعلیم می‌دهند. بدون تعقیب دانش خدا باز هم شرایط ما هم چون عزه، خواهد بود؛ نیت ما نیکوست اما به جلال او بی احترامی خواهیم کرد. در روزهای آخر با افزایش جلال خدا اتفاقاتی هم چون موردی که برای حنانیا و سفیره پیش آمد، به وقوع خواهد پیوست. دلیل وقوع آن ها خواست خدا و یا بازگشت جلال او نیست، بلکه دلیل آن بی حرمتی به عظمت جلال خداست. هر چه قدر که جلال خدا بیش تر آشکار شود، به همان اندازه نیز داوری در هر مکانی که جلال خدا با بی حرمتی روبه رو شود، اجرا خواهد شد.

دل های استوار

اگر بار دیگر نگاهی به رساله ی یعقوب بیاندازیم، هشدار می‌دهد که مشابه را خواهیم یافت: "پس ای برادران، تا آمدن خداوند صبر پیشه کنید. بنگرید دهقان انتظار می‌کشد تا زمین محصول پرارزش خود را به بار آورد؛ چگونه صبر می‌کند تا باران های پاییزی و بهاری بر زمین ببارد. پس شما نیز صبور باشید و دل قوی دارید، زیرا آمدن خداوند ما نزدیک است." (یعقوب ۷: ۸-۵)

توجه کنید که یعقوب به ما می‌گوید که صبور باشیم. کلمه ی یونانی که در این آیه به کار رفته، در واقع به معنای "پایداری کردن" است. به عبارت دیگر "قلب خود را در قداست و نظم الهی قرار داده و آن را در همان وضعیت حفظ کنید." اگر چنین نکنیم، با داوری خداوند در جلال او روبه رو خواهیم شد. پولس و پطرس هر دو به ما تعلیم می‌دهند که چگونه دل قوی داریم:

"پس همان گونه که مسیح عیسی خداوند را پذیرفتید، در او سلوک کنید:

بازگشت جلال او

در او ریشه گیرید و بنا شوید، و همان گونه که تعلیم یافتید، در ایمان استوار شده، لبریز از شکرگزاری باشید." (کولسیان ۲: ۶-۷)

هنگامی که خداوندی عیسای مسیح را در قلب خود می پذیریم، قادر خواهیم بود با پایداری هر آن چه را که به واسطه ی روح او از کتاب مقدس تعلیم یافته ایم، در زندگی خود نگاه داریم. پطرس این موضوع را چنین تأیید می کند:

" پس این امور را همواره به شما یادآوری خواهم کرد، هرچند آن ها را می دانید و در آن حقیقت که یافته اید، استوارید."

- دوم پطرس ۱: ۱۲

پطرس می گوید "همواره به شما یادآوری خواهم کرد"، او اهمیت استوار بودن در حقیقت را می داند. پطرس بر اساس تجربه های شخصی خود به خوبی می دانست که دور شدن از حقیقت می تواند چه قدر به سادگی انجام شود. شاگردان این مکاشفه را دریافت کردند که عیسا همان ناجی موعود است، اما چند وقت بعد از آن، پطرس مسیح را سه بار انکار کرد. پس پطرس خیلی خوب می دانست که دور شدن از حقیقت چگونه است. این کافی نیست که تنها به دنبال دانش و حکمت خدا باشیم، بلکه باید در آن به طور دایم زندگی کنیم. ما بیش تر اوقات کارهایی را که خدا در گذشته انجام داده، فراموش می کنیم و از آن ها در زندگی مان بهره نمی بریم. در این صورت تجربه ی حضور او را در این زمان از دست می دهیم. کتاب مقدس را موعظه می کنیم و خیلی خوب سخن می گوئیم اما برای دنبال کردن راه های او تشنگی کافی را نداریم. ما باید به طبیعت تعلیم پذیر نخستین خود که از روی عشق و اطاعت بود، بازگردیم.

هنگامی که برای نخستین بار خداوند را ملاقات کردیم، در شروع ایمان، کتاب مقدس می خواندیم و با اشتیاقی زیاد موعظه ها را می شنیدیم. عاشقانه طالب خداوند بودیم و این عشق ما در ابعاد گسترده تری نمایان می شد. اما به زودی با چنین نگرشی به خواب فرو رفتیم: " ببینیم این کشیش از خود چه چیزی دارد " این انگیزه ی مخفی نگرش ما باعث شد که از حقیقت موعظه،

دور شویم و خودمان را با چنین جملاتی قانع کنیم: "من همه ی این ها را از قبل می دانستم" و یا "همه ی این ها را قبلاً شنیده بودم!" و هم چنین این نگرش موجب می شود که ما فقط به این منظور بخوانیم و گوش فرادهیم تا آن چیزی را که خود می خواهیم، به دست آوریم و به دنبال تجربه ی راه های خدا و جست و جوی مکاشفه های عمیق تر از قلب او نباشیم.

به ما چنین هشدار داده می شود :

" پس برماست که به آن چه شنیده ایم، با دقت هر چه بیش تر توجه کنیم،
مبادا از آن منحرف شویم."

- عبرانیان ۲: ۱

امروزه خیلی ها در کلیساهای ما منحرف می شوند، زیرا در دانش خدا ثابت قدم و استوار نیستند. آن ها اشتیاق خود را برای دنبال کردن دانش خدا از دست داده اند. رسولان و پیامبران وجود این انحراف ها را پیش بینی کردند و مدام به ما هشدار دادند که ثابت قدم بمانیم. در این صورت است که می توانیم در پایان مسرور شویم. گفتن این موضوع که اگر قلب ها آماده نباشند، چه اتفاقی خواهد افتاد، بسیار هولناک است. بسیاری برکت های جلال خدا را از دست خواهند داد و بسیاری نیز داوری خواهند شد.

تابوت عهد به جای خود بازگشت

هنگامی که داود دید چه اتفاقی برای عزه افتاد، به اورشلیم بازگشت و مسرانه دانش خدا را طالب شد و سه ماه بعد از آن اعلام کرد: " آن گاه داود فرمود که غیر از لاویان کسی تابوت عهد را بر ندارد زیرا خداوند ایشان را برگزیده بود تا تابوت عهد خدا را بردارند و او را همیشه خدمت نمایند. "

(اول تواریخ ۱۵: ۲)

این بار دیگر برای تصمیم گیری، هیچ گردهمایی انجام نشد. هنگامی که داود به سفارش خدا پی برد، آن را با دلیری اجرانمود. او تمام اسرائیلیان را گردهم آورد و هم چنین نوادگان هارون و لاویان را جمع کرد و به این

کاهنان گفت:

" شما روسای خاندان های آبای لاویان هستید؛ پس شما و برادران شما خویشتن را تقدیس نمایید تا تابوت یهوه خدای اسرائیل را به مکانی که برایش مهیا ساخته ام بیاورید. زیرا از این سبب که شما دفعه ی اول آن را نیاوردید، یهوه خدای ما بر ما رخنه کرد، چون که او را به حسب قانون نطلبیدیم."

- اول تواریخ ۱۵: ۱۲-۱۳

آن کاهنان باید خود را تقدیس می کردند و طبق دستور و طریقی که خدا به ایشان فرموده بود، تابوت عهد خدا (حضور خدا) را حمل می کردند. این بار تابوت عهد خدا به اورشلیم و در خیمه ای که داود مهیا کرده بود، آورده شد و بار دیگر جلال خدا به اسرائیل بازگشت. تشریفات شایسته ای را که برای آوردن حضور خدا می توانیم داشته باشیم، در خلوتگاه قلب ما یافت می شود. این قلب ماست که باید آماده شود، زیرا خدا می خواهد جلال خود را به شکلی که تا به حال بر روی زمین دیده نشده، آشکار سازد. او اعلام می کند:

" لیکن به حیات خودم قسم که تمامی زمین از جلال یهوه پرخواهد شد."

- اعداد ۱۴: ۲۱

هنگامی که خدا این را بیان کرد، وقتی بود که از این حقیقت که قوم او از وی اطاعت نمی کردند و ایمان نداشتند، محزون شده بود. معنای این گفته این بود که در آینده زمانی خواهد آمد که قوم خدا از وی خواهند ترسید و بی قید و شرط از او اطاعت خواهند کرد. چنین ایمان دارانی جلال خدا را آشکار می کنند؛ زیرا که هیכלی برای جلال او می باشند. پس از آن خدا از طریق اشعیای نبی فرمود:

" برخیز و درخشان شو زیرا نور تو آمده و جلال خداوند بر تو طالع گردیده است. زیرا اینک تاریکی جهان را و ظلمت غلیظ طوایف را خواهد پوشانید اما خداوند بر تو طلوع خواهد نمود و جلال وی بر تو ظاهر خواهد شد. و

امت ها به سوی نور تو و پادشاهان به سوی درخشندگی طلوع تو خواهند آمد.

- اشعیا ۶۰: ۱-۳

توجه کنید که اشعیا می گوید: "جلال خداوند بر تو طالع گردیده است" و هم چنین این را شنیده ایم که جلال او به عنوان باران آخر توصیف شده. در دعا خداوند با من سخن گفت و آشکار شدن جلال اش را با توفان نوح مورد مقایسه قرار داد. کتاب مقدس می فرماید: "جميع چشمه های لجه عظیم شکافته شد، و روزن های آسمان گشوده" (پیدایش ۷: ۱۱)

جلال بازگشته ی او بر کسانی که خود را آماده کردند، خواهد آمد و بر تمام ملت های دنیا خواهد ریخت. هیچ شهری نخواهد بود که زیر تأثیر باران آخر روح او قرار نگیرد. خدا می فرماید که جلال او به قوم اش باز خواهد گشت و حتا بی ایمانان به سوی نور او کشیده خواهند شد. عاموس می گوید:

"در آن روز خیمه داود را که افتاده است برپاخواهم نمود و شکاف هایش را مرمت خواهم کرد و خرابی هایش را برپا نموده، آن را مثل ایام سلف بنا خواهم کرد." (عاموس ۹: ۱۱)

جلال خدا به کلیسا باز خواهد گشت و این جلال بیش تر از جلالی خواهد بود که در زمان داود در میان ایشان می بود. یعقوب این قسمت از کتاب مقدس را برای رهبران کلیسا نقل قول کرد و از آن برای بیان روزهای آخر استفاده نمود:

"شمعون بیان کرد که چگونه خدا برای نخستین بار غیر یهودیان را مورد لطف خود قرار داده، از میان آنان قومی برای خود برگزیده است. این با گفتار پیامبران مطابقت دارد، چنان که نوشته شده: "پس از این باز خواهم گشت و خیمه فروافتاده داود را از نو برپاخواهم داشت؛ ویرانه هایش را دیگر بار بنا خواهم کرد و آن را مرمت خواهم نمود، تا باقی افراد بشر جملگی خداوند را بطلبند، همه غیر یهودیانی که نام من بر آن هاست. چنین می گوید خداوندی که این ها را به انجام می رساند، اموری را که از

بازگشت جلال او

دیرباز معلوم بوده است."

- اعمال رسولان ۱۵: ۱۴-۱۸

یعقوب به واسطه ی روح چنین حصاد عظیمی از ایمان داران را دید که با بازگشت جلال خدا به پادشاهی خداوند، وارد می شوند. او به شکلی نبوتی سخن می گوید اما پیغام عاموس را کامل نمی کند، زیرا که یعقوب به زمان ما اشاره دارد. بیایید پایان پیغام عاموس را بخوانیم :

" اینک خداوند می گوید: آیا می آید که شیار کننده به دروکننده خواهد رسید و پایمال کننده انگور به کارنده تخم..."

- عاموس ۹: ۱۳

آشکار است که خدا حصادی را تشریح می کند که بسیار زیاد شده. جلال بر خدا!

چشم به راه آن روز باشید، زیرا که به سرعت نزدیک می شود. وقت تنگ است، بگذارید تا خدا شما را تقدیس کند و از دانش او چشم پوشی نکنید. در طول نوشتن این کتاب متوجه اهمیت بسیار زیاد این زمان بندی شده ام. این هشداری است که روح خدا همیشه کلیسا را متوجه آن کرده است. پیغام او: " قوم خدا را آماده سازید و راه را برای خداوند مهیا گردانید! " در حینی که خدا جلال خود را باز می گرداند، بیایید حکیم باشیم و از داود و مردان اش پند بگیریم. این وقایع که در تاریخ ثبت شده اند، تنها ارزش تاریخی ندارند بلکه ما باید از آن ها درس بگیریم. به ما گفته می شود: " زیرا آن چه در گذشته نوشته شده است، برای تعلیم ما بوده تا با پایداری و آن دلگرمی که کتب مقدس می بخشد، امید داشته باشیم. " (رومیان ۱۵: ۴)

حال که بنیان درک زمان ها را بنا کرده ایم، دیگر وقت آن رسیده که به دنبال تعلیم یافتن این باشیم که چگونه در ترس خداوند راه رویم.

شخصی که از خدا می ترسد، از
کلام اش و در حضور او نیز
می لرزد

توانایی دیدن

"کاش که دلی را مثل این داشتند تا از من می ترسیدند، و تمامی اوامر مرا در هر وقت به جا می آوردند، تا ایشان را و فرزندان ایشان را تا به ابد نیکو باشد!"

– تثنیه ۵: ۲۹

این پیغام را بارها در نامه ی اول پولس به قرنتیان شنیده ایم. این بخش از کتاب مقدس مرجعی بسیار عالی پیرامون عطایای روح القدس است. کلیسای قرن تس در حدود سال پنجاه و یک پس از میلاد (سال ها پس از روز پنتیکاست) بنیان گذاشته شد و از عطایای روح القدس بهره می برد. برخلاف بسیاری از کلیساهای امروزی، مسح روح القدس در بین اعضای کلیسا بسیار قدرتمند بود. رساله ی دوم پولس به قرنتیان به اندازه ی رساله ی نخست وی، مورد ارجاع قرار نمی گیرد. رساله ی دوم بیش تر بر مواردی مانند نظم الهی، ترس خداوند و بازگشت جلال او تاکید می کند. با مطالعه ی این رساله متوجه خواهید شد که چه پیغام قوی و هیجان انگیزی برای ایمان داران امروزی در خود دارد. در طی مدتی که بخشی از این رساله را مورد بررسی قرار می دهیم، به خاطر داشته باشید که رساله ی دوم قرنتیان برای ایمان دارانی نوشته شده که با مسح روح القدس و عطایای او آشنایی داشتند.

جلال عهد عتیق در مقایسه با جلال عهد جدید

پولس در هر دو نامه ی خود به به کلیسای قرنتس به گریز فرزندان اسرائیل از مصر و آشکارشدن جلال خدا در بیابان برای آن ها اشاره می کند. این تجربه متعلق به ما نیز هست. هر آن چیز که برای آن ها در حیطه ی مسایل روحانی به وقوع پیوست، امروزه ما نیز مانند آن را تجربه می کنیم. پولس بر این مورد تاکید می کند:

" این امور چون نمونه بر آنان واقع گردید و نوشته شد تا عبرتی باشد برای ما که در زمانی به سر می بریم که در آن غایت همه ی اعصار تحقق یافته است."

— اول قرنتیان ۱۰: ۱۱

رساله ی اول پولس به بحث پیرامون عوامل بنیادی مربوط به نظم الاهی در قلوب قوم خدا می پردازد. رساله ی دوم وی عمیق تر پیش می رود. او به بحث درباره ی خواست خدا برای آشکارشدن جلال اش و ساکن شدن اش در قلوب قوم اش می پردازد. پولس جلال رو به زوال عهد عتیق را با جلال عهد جدید مقایسه می کند.

او در مقایسه می نویسد:

" حال اگر خدمتی که به مرگ می انجامد و بر حروف حک شده بر سنگ استوار بود، با جلال به ظهور رسید، به گونه ای که بنی اسرائیل نمی توانستند به سبب جلال چهره ی موسی بر آن چشم بدوزند، هر چند آن جلال رو به زوال بود، چه قدر بیش تر خدمتی که به واسطه ی روح است با جلال خواهد بود."

— دوم قرنتیان ۳: ۷-۸

موسا در کوه بر خداوند نگریست و هم چون انسانی که با دوست خود سخن می گوید با خداوند به گفت وگو پرداخت. هنگامی که موسا از کوه به زیر آمد، صورت خویش را پوشانید زیرا که قوم از درخشش صورت اش به هراس آمدند. چهره ی موسا نشان دهنده ی این بود که وی در حضور

توانایی دیدن

جلال خدا بوده است. در عهد جدید نقشه ی خدا برای ما این نیست که جلال او در ما بدرخشد، بلکه جلال او باید در ما دیده شود! این جلال باید در ما بماند و از ما صادر شود. این هدف نهایی خداوند است! به همین دلیل است که پولس می توانست بگوید:

" زیرا آن چه زمانی پر جلال بود، اکنون در قیاس با این جلال برتر، دیگر جلوه ای ندارد."

- دوم قرن تیان ۳: ۱۰

حتا اگر جلال عهد جدید برتر از جلال عهد عتیق باشد، ولی باز هم جلال عهد عتیق جلالی شگفت انگیز است تا جایی که پولس دوباره تاکید می کند که اسرائیلیان نمی توانستند غایت آن چه را که رو به زوال بود، ببینند. (آیه ی ۱۳) اما بعد از آن پولس اظهار تاسف می کند:

" اما ذهن های ایشان تاریک شد..."

- دوم قرن تیان ۳: ۱۴

چه قدر غم انگیز است که آن ها درست همان چیزی را که به شدت نیاز داشتند، نمی توانستند ببینند. پولس به ما هشدار می دهد تا در چنین مخمصه ای گرفتار نشویم. پس باید بپرسیم که " چگونه ذهن های ایشان تاریک گشت؟" برای پاسخ به این پرسش حکمت و دانشی لازم است که ما به شدت به آن ها نیازمندیم. اگر می خواهیم با خداوند راه رویم، نیازمند چنین حکمت و دانشی هستیم! برای دستیابی به پاسخ این سوال باید به چهارچوب زمانی که پولس درباره ی آن بحث کرد، بازگردیم.

ترس خدا در مقایسه با ترسیدن از خدا

به تازگی بنی اسرائیل مصر را ترک کرده و با رهبری موسا به کوه سینا رسیده بودند، مکانی که خدا جلال خود را در آن جا آشکار می کرد. خداوند به موسا گفت :

" نزد قوم برو و ایشان را امروز و فردا تقدیس نما، و ایشان رخت خود را بشویند. و در روز سوم مهیا باشید، زیرا که در روز سوم خداوند در نظر تمامی قوم بر کوه سینا نازل شود."

- خروج ۱۹: ۱۰- ۱۱

این پیغامی نبوتی است زیرا که از روزهای ما سخن می گوید. پیش از این که خدا جلال خود را آشکار کند قوم باید خود را تقدیس می کردند. این شامل شستن لباس هایشان نیز می شد. به یاد داشته باشید که یک روز خدا هزار سال ماست. تا به حال در حدود دو هزار سال (دو روز) از قیام خداوندمان عیسای مسیح می گذرد. خداوند فرمود که در این دو هزار سال (دو روز) کلیسا باید خود را تقدیس کرده و از دنیا جدا ساخته و برای جلال او آماده شود. "جامه ی ما باید از فساد دنیا پاک شود." (دوم قرنتیان ۶: ۱۶، ۷: ۱) ما باید عروس او باشیم بدون هیچ لکه ای! پس از گذشت دو هزار سال بار دیگر خدا جلال خود را آشکار خواهد کرد و حال شرح واقعه ای که در صبح روز سوم به وقوع پیوست :

" و واقع شد در روز سوم به وقت طلوع صبح، که رعدها و برق ها و ابرغلیظ بر کوه پدید آمد، و آواز کرنای بسیار سخت، به طوری که تمامی قوم که در لشکرگاه بودند، بلرزیدند. و موسا قوم را برای ملاقات خدا از لشکرگاه بیرون آورد، در پایین کوه ایستادند. و تمامی کوه سینا را دود فروگرفت، زیرا خداوند در آتش بر آن نزول کرد، و دودش مثل دود کوره ای بالا می شد، و تمامی کوه سخت متزلزل گردید."

- خروج ۱۹: ۱۶- ۱۸

خدا نه تنها خود را بر دیدگان ظاهر کرد، بلکه با صدا و آوای کرناها نیز جلال اش را آشکار نمود. هنگامی که موسی سخن می گفت خدا نیز پاسخ می داد. امروزه خدا ما را دوست می خواند و در این دوستی می تواند صمیمیت زیادی وجود داشته باشد. اما اگر نظری کوتاه بر چیزی که موسا و فرزندان اسراییل دیدند، بباندازیم، دید ما تغییر چشمگیری خواهد کرد. او خداوند است و تغییر نکرده!

توانایی دیدن

با دقت واکنش قوم را در برابر حضور خدا در آیه های زیر بخوانید :

" و جمیع قوم رعدھا و زبانه های آتش و صدای کرنا و کوه را که پر از دود بود دیدند، و چون قوم این را بدیدند لرزیدند، و از دور بایستند. و به موسا گفتند: " تو به ما سخن بگو و خواهیم شنید، اما خدا به ما نگوید، مبادا بمیریم. " موسا به قوم گفت: " مترسید زیرا خدا برای امتحان شما آمده است، تا ترس او پیش روی شما باشد و گناه نکنید. " (خروج ۲۰: ۱۸ - ۲۰)

توجه کنید که قوم لرزیدند و عقب ایستادند. آن ها دیگر نمی خواستند که صدای رسای خدا را بشنوند. هم چنین دیگر نمی خواستند تا در حضور خدا باشند و بر جلال او بنگرند، زیرا که نمی توانستند در برابر آن طاقت بیاورند. موسا بی درنگ به ایشان هشدار داد که: " مترسید... " و با این گفته که خدا برای امتحان شما آمده است، ایشان را تشویق کرد تا به حضور خدا بازگردند. چرا خدا ما را امتحان می کند؟ آیا می خواهد پی ببرد که در قلب های ما چه چیزی پنهان است؟ به هیچ وجه، زیرا او از قبل می داند که چه چیزی در قلب ما پنهان است. او ما را امتحان می کند تا خود ما به درون قلب مان آگاه شویم. دلیل امتحان اسرائیلیان چه بود؟ تا ایشان پی ببرند که از خدا می ترسند یا نه. اگر ایشان از خدا می ترسیدند، گناه نمی کردند. هرگاه که ما از خدا دور می شویم گناه به وجود می آید. موسی گفت: " مترسید. " سپس گفت که خدا آمده است " تا ترس او پیش روی شما باشد ". این آیه تفاوت بین ترس خدا و از خدا ترسیدن را نشان می دهد. موسا در خدا ترسی بود اما قوم از خدا می هراسیدند. این حقیقتی لغزش ناپذیر است که اگر در خدا ترسی زندگی نکنیم، هنگامی که جلال او آشکار شود و هر زانویی در برابر او خم شود، از او خواهیم ترسید. اگر خدا ترسی در ما نباشد، وحشت بر ما خواهد آمد. (دوم قرنتیان ۵: ۱۰ - ۱۱)

" پس قوم از دور ایستادند و موسا به ظلمت غلیظ که خدا در آن بود، نزدیک آمد. "

- خروج ۲۰ - ۲۱

به تفاوت بین این واکنش ها در برابر جلال آشکار شده ی خدا بنگرید:

اسرائیلیان عقب کشیدند؛ اما موسا جلو رفت. این نمایانگر تفاوت بین واکنش‌های ایمان داران امروزی است.

مشابه از بسیاری جهات

درک این موضوع بسیار اهمیت دارد که کلیسای امروزی چندان تفاوتی با اسرائیلیان ندارد.

* آنها از مصر بیرون آمده بودند، که نمونه ای از نجات است.

* تمام آنها معجزات خدا را تجربه کرده و از آنها بهره برده بودند، هم چنان که کلیسا امروزه معجزات را در خود دارد.

* آنها رهایی از رنج و ظلم را تجربه کردند که ممکن است در کلیسای امروزی نیز تجربه شود.

* آنها شیوه ی زندگی پیشین خود را ترجیح می دادند. آنها مایل بودند که همان شیوه ی زندگی را اما این بار بدون اسارت در پیش گیرند. چه بسیاری افرادی این چنین در کلیسای امروزی! افرادی که نجات پیدا کرده اند و آزاد شده اند اما هنوز قلب های ایشان شیوه ی زندگی دنیا را رها نکرده است و این شیوه ی زندگی، آنها را به سوی اسارت می کشاند.

* آنها این تجربه را داشتند که خدا ثروت گناه کاران را به آنها بخشید و برای آنها ذخیره کرد. کتاب مقدس می گوید: " و ایشان را با طلا و نقره بیرون آورد... " (مزامیر ۱۰۵: ۳۷)

اما ایشان از این برکت خدا برای ساختن بنی استفاده کردند. آیا امروزه ما چنین کرده ایم؟ امروزه درباره ی معجزات مالی می شنویم ولی اغلب افرادی که بیش تر برکت می گیرند، بیش تر تفکر و توجه شان به مسایل مادی است و کم تر به کسی که این برکات را به آن ها بخشیده، توجه می کنند.

* آن ا قدرت شفاعت خدا را تجربه کردند، زیرا در مورد زمانی که مصر را ترک کردند، کتاب مقدس می گوید: " در اسباط ایشان یکی ضعیف

توانایی دیدن

نبود. " (مزامیر ۱۰۵: ۳۷)

این معجزه خیلی عظیم تر از معجزه هایی است که امروزه اتفاق می افتد. موسا مصر را با سه میلیون انسان قوی و سالم ترک کرد. می توانید شهری را تصور کنید که سه میلیون جمعیت دارد و هیچ انسان مریض و هیچ بیمارستانی در آن یافت نشود؟ قوم بنی اسرائیل چهارصد سال را در سختگی و اسارت، بردگی کردند و حال شفاهای و معجزه هایی را تصور کنید که هنگامی که ایشان بره ی پسخ را می خوردند، به وقوع می پیوست! قوم بنی اسرائیل با نجات خدا، قدرت شفابخش و قدرت رهایی بخش او نا آشنا نبودند. در واقع هرگاه که خدا معجزه ای در میان ایشان به انجام می رسانید، مشتاقانه و بسیار پرشور جشن می گرفتند، می رقصیدند و خدا را ستایش می کردند. هم چون پرستش های ما در کلیساهای پر از روح و پر شور امروزی. (خروج ۱۵: ۱ و ۲۰)

این نکته بسیار جالب است که اسرائیلیان هر کجا که خدا معجزه ها را آشکار می کرد، به سوی آن جذب می شدند، زیرا که بهره ای می بردند، اما هرکجا که جلال خدا آشکار می شد، ایشان ترسیده و عقب می رفتند! آیا امروزه ما نیز چنین هستیم؟ هنوز به سوی معجزه ها جذب می شویم؟ مردم کیلومترها سفر می کنند و هدایای بسیاری می دهند، به امید این که بتوانند سهم بیش تری از معجزات خداوند را دریافت کنند. اما هنگامی که جلال خدا آشکار می شود، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ سپس درون قلب ها در حضور پر جلال او برملا خواهد شد. ما می توانیم با گناهان مخفی خود در کنار معجزات زندگی کنیم، اما گناه نمی تواند در نور جلال آشکار شده ی خدا مخفی بماند.

چه چیزی قوم را کور کرد؟

پس از گذشت چهل سال نسل قدیمی در بیابان مردند و موسا برای نسل جدید تعریف کرد که چه اتفاقی افتاد، هنگامی که خدا جلال خود را در کوه

آشکار کرد.

" و چون شما آن آواز را از میان تاریکی شنیدید و کوه به آتش می سوخت، شما با جمیع روسای اسباط و مشایخ خود نزد من آمده، گفتید: اینک یهوه، خدای ما، جلال و عظمت خود را بر ما ظاهر کرده است و آواز او را از میان آتش شنیدیم؛ پس امروز دیدیم که خدا با انسان سخن می گوید و زنده است و اما الان چرا بمیریم زیرا که این آتش عظیم ما را خواهد سوخت؛ اگر آواز یهوه خدای خود را دیگر بشنویم، خواهیم مرد. زیرا از تمامی بشر کیست که مثل ما آواز خدای حی را که از میان آتش سخن گوید، بشنود و زنده ماند؟ تو نزدیک برو و هر آن چه یهوه خدای ما بگوید، بشنو و هر آن چه یهوه خدای ما به تو بگوید برای ما بیان کن، پس خواهیم شنید و به عمل خواهیم آورد."

- تثنیه ۵: ۲۳-۲۷

ایشان فریاد برآوردند که " ما نمی توانیم به حضور پر جلال او نزدیک شویم و قادر نیستیم در حضور او بایستیم و زنده بمانیم. " آن ها می خواستند که موسا به جای ایشان بشنود و قول دادند هر چه را که او می گوید گوش دهند و به هر چه که خدا فرموده عمل کنند.

آن ها هزاران سال کوشیدند که با این الگو زندگی کنند، اما نتوانستند از کلام خدا پیروی کنند. امروزه ما چه قدر با ایشان تفاوت داریم؟ آیا کلام خدا را از شبانان و واعظان می شنویم و از کوه خدا عقب نشینی می کنیم؟ آیا از شنیدن صدای خدا که شرایط قلب ما را نمایان می سازد، می هراسیم؟ این قلب ها با قلب های فرزندان اسراییل تفاوتی ندارد؟ موسا با دیدن واکنش اسراییلیان بسیار ناامید شد. او نمی توانست کمبود تشنگی ایشان را برای حضور خدا درک کند؟ چگونه می توانستند این قدر نابخرد باشند؟ چگونه می توانستند این قدر تاریک اندیش باشند؟ موسا نگرانی خود را به خدا اعلام کرد به امید آن که علایجی برای این شرایط یافت شود. اما ببینید چه اتفاقی افتاد:

" و خداوند آواز سخنان شما را که به من گفتید شنید، و خداوند مرا گفت:

توانایی دیدن

آواز سخنان این قوم را که به تو گفتند، شنیدم؛ هرچه گفتند نیکو گفتند."

- تثنیه ۵: ۲۸

بی گمان موسا با شنیدن پاسخ خدا، شوکه شد. او می‌بایست این گونه فکر کرده باشد: "چه... قوم درست می‌گویند؟ ایشان درست می‌گویند و نمی‌توانند به حضور خدا بیایند! چرا؟" خدا در این هنگام پاسخ داد:

"کاش که دلی را مثل این داشتند تا از من می‌ترسیدند و تمامی اوامر مرا در هر وقت به جا می‌آوردند، تا ایشان را و فرزندان ایشان را تا به ابد نیکو باشد."

- تثنیه ۵: ۲۹

خدا اظهار تاسف کرد که: "کاش که دلی را مثل این داشتند تا از من می‌ترسیدند..."

تمامی آن‌ها می‌توانستند مانند موسا باشند که جلال خدا در ایشان ظاهر شود و راه‌های او را بدانند. اما اگر می‌خواستند این گونه باشند، باید هم چون موسا قلبی داشتند که از خدا می‌ترسید! اما قلب‌های ایشان در تاریکی مانده بود و چشمان شان در برابر چیزی که درست به همان نیاز داشتند، کور شده بود.

چه چیز ایشان را کور کرد؟ پاسخ بسیار آشکار است: آن‌ها قلب‌هایی نداشتند که از خدا بترسد. این امر گواهی می‌داد که ایشان از ده فرمان و کلام خدا پیروی نمی‌کردند. اگر موسا را با فرزندان اسرائیل مقایسه کنیم، به تفاوت بین شخصی که از خدا می‌ترسد و شخصی که از او نمی‌ترسد، پی می‌بریم.

لرزیدن از کلام خدا

شخصی که از خدا می‌ترسد، از کلام اش و در حضور او نیز می‌لرزد. (اشعیا ۶۶: ۲ و ارمیا ۵: ۲۲) معنای این عبارت که از کلام اش می‌لرزد، چیست؟ آن را می‌توان در یک گفته خلاصه کرد:

در هر شرایطی مشتاقانه از خدا و کلام او اطاعت می‌کند، حتی اگر بسیار دشوار باشد و سرپیچی از آن آسان تر به نظر آید.

قلب‌های ما باید در این حقیقت که خدا نیکوست، استوار گردد. او پدری نیست که فرزندان اش را آزار دهد. شخصی که در خدا ترسی زندگی می‌کند، این حقیقت را می‌داند، زیرا شخصیت خدا را می‌شناسد. به همین دلیل است که اگر دیگران با وحشت از خدا دور می‌شوند، او به حضور خدا نزدیک می‌شود. چنین شخصی می‌داند اگر دیگران با وحشت از خدا دور می‌شوند، او به حضور خدا نزدیک می‌شود. چنین شخصی می‌داند اگر مشکلات و سختی‌ها ناگهان بر او هجوم آورند، چون دست خدا در زندگی او عمل می‌کند، سرانجام همه چیز بهر خیریت او به پایان می‌رسد. ما به این موضوع ایمان داریم و به همین دلیل در زمان تنگی اطمینان خواهیم داشت. در این صورت هنگامی که آتش مشکلات گرداگرد ما را فرو می‌گیرد، در آن میان هنگامی که نور این آتش بر ما می‌تابد، این ایمان ماست که دیده می‌شود. سختی‌ای که اسرائیل با آن رو به رو بود، نشان دهنده‌ی درون قلب‌های ایشان بود.

بیایید واکنش‌های گوناگون آن‌ها را در برابر کلام خدا با یکدیگر مورد بررسی قرار دهیم. فرزندان اسرائیل تا زمانی از کلام خدا پیروی می‌کردند که برای آن‌ها سودی داشت. اما هنگامی که با سختی رو به رو می‌شدند و یا احساس می‌کردند که اطاعت برای آن‌ها سودی ندارد، خدا را فراموش کرده و با تلخی شکایت می‌کردند.

اسرائیلیان سده‌ها برای رهایی از ظلم مصریان، دعا و زاری کرده بود. آن‌ها آرزو داشتند که به سرزمین موعود بازگردند. خدا نجات دهنده‌ای برای ایشان فرستاد و نام او موسا بود. خداوند به موسا گفت: "و نزول کردم تا ایشان را از دست مصریان خلاصی دهم، و ایشان را از آن زمین به زمین نیکو و وسیع برآورم، به زمینی که به شیر و شهد جاری است." (خروج ۳: ۸)

موسا به حضور فرعون رفت و کلام خدا را به وی اعلام کرد: "بگذار

توانایی دیدن

تا قوم او بروند. " اما فرعون پاسخی داد که فقط سختی ایشان را افزون کرد. او دستور داد تا کاه برای خشت سازی مانند سابق به ایشان ندهند تا خود بروند و کاه برای خویشتن جمع آوری کنند. آن ها باید شب ها به جمع آوری کاه می پرداختند و روزها کار می کردند.

اگرچه کاه در اختیار ایشان قرار نمی گرفت، اما بایستی همان تعداد خشتی را می ساختند که پیش تر به آن ها دستور داده بودند. کلام آزادی خدا، رنج ایشان را افزون کرده بود. قوم زیر این ظلم شکایت کرده، به موسا گفتند: " مارا به حال خود بگذار و دیگر با فرعون سخن نگو؛ تو زندگی را بر ما دشوارتر کرده ای. "

سرانجام هنگامی که خدا ایشان را از مصر بیرون آورد، بار دیگر قلب فرعون سخت گردید و با بهترین جنگجویان و اراکه های جنگی خود به تعقیب اسراییلیان در بیابان پرداخت. و چون فرعون نزدیک شد و بنی اسراییل قشون او را دیدند و هم چنین در برابر خود دریای سرخ را، بار دیگر شکایت کردند:

" آیا این آن سخن نیست که به تو در مصر گفتیم که ما بگذار تا مصریان را خدمت کنیم؟ زیرا که ما را خدمت مصریان بهتر است از مردن در صحرا! " (خروج ۱۴: ۱۲)

به این کلمات دقت کنید: " این برای ما بهتر بود " در اصل ایشان می گفتند: " چرا باید از خدا پیروی کنیم، این اطاعت تنها زندگی ما را محنت بار می کند! وضعیت ما بهتر نشده بلکه بدتر شده است. "

آن ها خیلی زود شرایط حال خود را با شیوه ی زندگی پیشین خود مقایسه کردند. هرگاه شرایط حال از گذشته بدتر بود، قوم می خواستند به عقب برگردند. آن ها راحتی و آسایش را به اطاعت از خدا ترجیح دادند. چه قدر ترس خدا در میان ایشان کم بود! ایشان از کلام خدا نمی لرزیدند. خدا دریا را شکافت و فرزندان اسراییل از زمین خشک عبور کردند و دیدند که چگونه فرمانروایان ستمگرشان دفن شدند. آن ها برای این نیکویی که خدا برایشان انجام داده بود، جشن گرفتند و در حضور او رقصیدند و او

را ستایش کردند. ایشان یقین داشتند که دیگر به نیکویی خدا شک نمی کنند! اما آن ها قلب های خود را نمی شناختند. آزمونی دیگر از راه رسید و بار دیگر بی ایمانی ایشان آشکار شد. تنها سه روز پس از آن، شکایت کردند که آب تلخ نمی خواهند بلکه آب شیرین. (خروج ۱۵: ۲۲-۲۵)

هرچند وقت یک بار ما این گونه می شویم؟ ما کلام ملایم و خوشایند را بر کلام تلخ ترجیح می دهیم. در حالی که به آن کلامی که تلخ به نظر می رسد، برای پاک شدن از هر ناپاکی نیاز داریم. به همین دلیل سلیمان گفت: "اما برای شکم گرسنه هرتلخی شیرین است." (امثال ۲۷: ۷)

چند روزی گذشت و بار دیگر فرزندان اسرائیل از کمبود غذا شکایت کردند. ایشان گفتند: "کاش که در زمین مصر به دست خداوند مرده بودیم." (خروج ۱۶: ۱-۴)

می توانید ببینید که مرتباً چگونه رفتار می کردند؟ بار دیگر اسرائیلیان از کمبود آب شیرین شکایت کردند. (خروج ۱۷: ۱-۴) بارها و بارها هرگاه که با سختی رو به رو می شدند، شکایت می کردند. تا هنگامی که برایشان سودی داشت، کلام خدا را نگاه می داشتند، اما اگر اطاعت، ایشان را به سوی سختی می کشاند، بی درنگ شکایت می نمودند.

قلبی متفاوت

بی گمان موسا متفاوت بود. قلب او خیلی پیش از این آزموده شده بود. در کتاب مقدس می خوانیم:

"با ایمان بود که موسا هنگامی که بزرگ شد، نخواست پسر دختر فرعون خوانده شود. او آزار دیدن با قوم خدا را برلنت زودگذر گناه ترجیح داد. و رسوایی به خاطر مسیح را با ارزش تر از گنج های مصر شمرد، زیرا از پیش به پاداش چشم دوخته بود." (عبرانیان ۱۱: ۲۴-۲۶)

بی گمان موسا متفاوت بود. قلب او خیلی پیش از این آزموده شده بود. در کتاب مقدس می خوانیم:

توانایی دیدن

"با ایمان بود که موسا هنگامی که بزرگ شد، نخواست پسر دختر فرعون خوانده شود. او آزار دیدن با قوم خدا را بر لذت زودگذر گناه ترجیح داد. و رسوایی به خاطر مسیح را با ارزش تر از گنج های مصر شمرد، زیرا از پیش به پاداش چشم دوخته بود." (عبرانیان ۱۱: ۲۴-۲۶)

فرزندان اسرائیل خود شان اسارت را انتخاب نکردند. بهترین چیزهای دنیا به موسا هدیه شده بود، اما وی تمامی آن ها را رد کرد و ترجیح داد که با قوم خدا رنج بکشد. به راستی که نگرش او با فرزندان اسرائیل متفاوت بود. آن ها به سرعت ظلم و ستم مصر را فراموش کرده بودند و می خواستند به آن جا (دنیا) بازگردند. آن ها نعمت هایی را به یاد می آوردند که در مصر از آن ها بهره مند بودند و حال که در بیابان امتحان خدا با کمبود آن ها رو به رو شدند. موسا سختی را برگزید "... زیرا از پیش به پاداش چشم دوخته بود" به چه پاداشی چشم دوخته بود؟

می توانیم پاسخ این پرسش را در باب ۳۳ کتاب خروج بیابیم :

"و خداوند به موسا گفت: روانه شده، از این جا کوچ کن، تو و این قوم که از زمین مصر برآورده ای، بدان زمینی که برای ابراهیم، اسحاق و یعقوب قسم خورده، گفته ام آن را به زریّت تو عطا خواهم کرد. و فرشته ای پیش روی تو می فرستم و کنعانیان و اموریان و حتیان و فرزین و حویان و یبوسیان را بیرون خواهم کرد به زمینی که به شیر و شهد جاری است؛ زیرا که در میان شما نمی آیم، چون که قوم گردن کشی هستی، مبادا تو را در بین راه هلاک سازم."

- خروج ۳۳: ۱-۳

خدا به موسا گفت که پایین رود و قوم را با خود به سرزمین موعود ببرد، همان سرزمینی که صدها سال انتظار کشیده بودند تا آن را به ارث برند. حتا خدا به موسا قول داد که فرشته ای را پیش روی ایشان می فرستد، اگرچه خود ایشان را مشایعت نمی کرد. اما موسا بی درنگ پاسخ داد: "هرگاه روی تو نیاید، ما را از این جا مبر." (خروج ۳۳: ۱۵) خوشحال هستم که حق انتخاب به قوم اسرائیل داده نشد زیرا آن ها که زندگی راحت در مصر را

بر خدا ترجیح دادند، به طور قطع سرزمین موعود را بدون خدا می پذیرفتند. شاید به جشن و سرور می پرداختند و بدون این که لحظه ای فکر کنند آن جا را ترک می کردند! اما موسا به سرزمین موعود چشم ندوخته بود، بنابراین واکنش او متفاوت بود. موسا گفت: "سرزمین موعود بدون حضور تو هیچ چیز نیست!" او پیشنهاد خدا را نپذیرفت زیرا که پاداش او حضور خداوند بود.

به موقعیت موسا فکر کنید زمانی که پاسخ داد: "ما را از این جا مبر"، "این جا "کجاست؟ کویر!"

موسا در شرایطی برابر با دیگر اسرائیلیان زندگی می کرد. هیچ توانایی فرابشری به او عطا نشده بود که بتواند از تجربه ی سختی هایی که دیگران با آن ها رو به رو بودند، معاف شود. او هم چون دیگران گرسنه و تشنه می شد، اما نمی بینیم که مانند دیگران شکایت کند. به او پیشنهاد شد تا از این رنج خلاصی یابد و این فرصت به او داده شد تا به سرزمین رویاهایش برود، اما نپذیرفت.

یکی از شیوه هایی که خدا از آن برای امتحان کردن ما استفاده می کند، این است که چیزی را به ما پیشنهاد می کند که انتظار دارد آن را نپذیریم. شاید یک پیشنهاد در ابتدا موفقیت های بی مانندی را وعده دهد، اما به چه قیمتی؟ شاید حتا به نظر آید در صورت پذیرش آن پیشنهاد کلیسای ما گسترش می یابد و پیشرفت می کند. اما در اعماق قلب خود متوجه می شویم که این پذیرش بر خلاف خواست نهایی خداست. تنها کسانی که از کلام او می لرزند و به این فکر نیستند که فقط به دنبال سود خویش باشند.

در دوم پادشاهان، فصل دوم، ایلیا سه بار به الیشع گفت که در این جا بمان. هر بار برای او یک امتحان بود. برای الیشع آسان تر بود که بماند، اما او اصرار می کرد که: "به حیات یهوه و حیات خودم قسم که تو را ترک نکنم." (دوم پادشاهان ۲: ۲)

او به خوبی می دانست که پاداش آسمانی بسیار بااهمیت تر از آسایش موقتی اوست!

در ظاهر همانند، در درون متفاوت!

در ظاهر و یا از لحاظ فیزیکی نمی توانستید بگویید که موسا با فرزندان اسرائیل چه تفاوتی دارد. آن ها همگی نوادگان ابراهیم بودند. همگی با مداخله ی قدرت معجزه آسای خدا از مصر بیرون آمدند. همه ی آن ها وارثان وعده های خدا بودند. همگی اقرار می کردند که یهوه را می شناسند و او را خدمت می کنند. تفاوت درون نهانگاه قلب شان مخفی بود. موسا در خداترسی زندگی می کرد؛ بنابراین قلب خدا و راه های او را درک می کرد. اما چون فرزندان اسرائیل در خداترسی زندگی نمی کردند، کور بودند و درک و فهم ایشان تار گشته بود.

امروزه نیز تفاوتی وجود ندارد. مسیحیت تقریباً به یک انجمن تبدیل شده است. از زمان کودکی تا به حال به یاد دارید که یک انجمن (کانون) به چه چیز گفته می شود. شما عضو کانون می شدید، زیرا می خواستید به جایی تعلق داشته باشید. در امنیت کانون، به دلیل داشتن علاقه یا انگیزه با دیگران متحد بودید. این احساس بسیار خوبی بود که عضو یک گروه بزرگ باشید. کانون پشت شما بود و به شما احساس امنیت می داد. بسیاری از اعضای کلیسا در خداترسی زندگی نمی کنند و هرگز پا به کلیسا نگذاشته اند. به عنوان اعضای کانون مسیحیت که احساس امنیت می کنند، چرا باید بترسند؟ در حقیقت، دیوها بیش تر از بعضی از اعضای کلیسا از خدا می ترسند. یعقوب به کسانی که نجات خود را اعلام می کنند ولی از خدا نمی ترسند، این گونه هشدار می دهد:

"تو ایمان داری که خدا یکی است. نیکو می کنی! حتا دیوها نیز این گونه ایمان دارند و از ترس خدا به خود می لرزند." (یعقوب ۲: ۱۹)

این افراد در کلیساهای ما می نشینند، خدمت می کنند و از پشت منبر به موعظه می پردازند. آن ها از اقشار گوناگون جامعه هستند. از فقیران شهر تا ثروتمندان. آن ها نجات خویش را اعتراف می کنند و وعده های خدا را دوست دارند، اما هم چون فرزندان اسرائیل کوتاه بین هستند و از خدا نمی ترسند. یهودا این روز را پیش بینی کرد و هشدار داد که مردم در

کلیساهای ما حاضر می‌شوند و نجات خویش را از طریق فیض خدا اعلام می‌کنند تا در کانون مسیحیت عضو شوند. ایشان در جلسات ایمان داران بدون هیچ هراسی شرکت می‌کنند و تمام مدت در حال رسیدگی و خدمت به خود هستند. (یهودا ۱: ۱۲)

عیسا در متا ۷: ۲۱-۲۳ فرمود، افرادی خواهند بود که دیوها را بیرون می‌کنند و کارهای عجیب دیگری با نام او انجام می‌دهند، او را خداوند و منجی می‌خوانند، در صورتی که طبق اراده ی او و در اطاعت او زندگی نمی‌کنند. عیسا این شرایط را هم چون روییدن یک کرکاس در بین گندم‌ها توصیف می‌کند. شما نمی‌توانید به سادگی تفاوت بین کرکاس و گندم‌ها را بیان کنید. به همان سان که آتش حضور پرجلال خدا، سرانجام درون قلب اسرایلیان را آشکار کرد، در زمان آخر نیز چنین خواهد بود. (متا ۱۳: ۲۶)

ملاکی نبوت کرد که در روزهای آخر خداوند کلام نبوتی خود را می‌فرستد - همان گونه که از طریق سموئیل، موسا و یحیی‌ای تعمیددهنده این را به انجام رسانید. - تا قوم خود را برای جلال اش آماده سازد. در آن روزها تنها یک نفر نخواهد بود که پیغام می‌آورد، بلکه بسیاری از افراد خواهند بود که نبوت می‌کنند. این نبی‌ها با چنان اتحاد و هدفی برخوانند خواست که گویی یک نفر سخن می‌گوید و همه را می‌خوانند تا به سوی خدا بازگشت نمایند. بنابراین نظم الاهی به قلب قوم خدا باز می‌گردد. این نبی‌ها پیام آوران داوری نیستند بلکه پیام آوران رحمت خداوند. خداوند از طریق ایشان به قوم خود پیغام می‌دهد تا داوری نشوند. ملاکی نوشته است:

"اینک من رسول خود را خواهم فرستاد و او طریق را پیش روی من مهیا خواهد ساخت؛ و خداوندی که شما طالب او می‌باشید، ناگهان به هیكل خود خواهد آمد، یعنی آن رسول عهدی که شما از او مسرور می‌باشید. هان او می‌آید! قول یهوه صباویت این است. اما کیست که روز آمدن او را متحمل تواند شد؟ و کیست که در حین ظهور وی تواند ایستاد؟ زیرا که او مثل آتش قال گر و مانند صابون گازران خواهد بود."

- ملاکی ۳: ۱-۲

توانایی دیدن

ملاکی ربوده شدن کلیسا را تشریح نمی کند، بلکه می گوید خداوند به هیکل خود می آید - نه برای هیکل خود می آید- هوشع گفت که پس از دو هزار سال خداوند با باران آخر به نزد ما (هیکل خود) می آید. این درباره ی جلال آشکار شده ای اوست. پس از آن ملاکی می پرسد: "و کیست که در حین ظهور وی تواند ایستاد؟"

هر دو پیامبر تایید می کنند که این واقعه با ربوده شدن کلیسا متفاوت است. ملاکی با بیان دو پیامد حضور پرجلال خدا، پاسخ پرسش خود را می دهد. نخست، پاک و مقدس شدن کسانی که از خدا می ترسند. (آیه ی ۳، ۱۶، ۱۷) دوم، داوری شدن قلب هایی که به زبان می گویند که خدا را خدمت می کنند اما در حقیقت از او نمی ترسند. (آیه های ۳: ۵ و ۴: ۱) هنگامی که این عمل تقدیس به انجام می رسد، خداوند به ما می گوید:

"و شما برگشته، در میان عادلان و شریزان و در میان کسانی که خدا را خدمت می نمایند و کسانی که او را خدمت نمی نمایند، تشخیص خواهید نمود."

- ملاکی ۳: ۱۸ -

پیش از این که جلال خدا آشکار شود، نمی توانید بگویید که چه کسی خدا را خدمت می کند و چه کسی غیر مخلصانه و تنها زبانی او را خدمت می کند. ریاکاری نمی تواند با وجود نور جلال خدا مخفی بماند. ذهنیت انجمن/کلوپ بودن مسیحیت سرانجام از بین خواهد رفت. این درک بهتری را نسبت به هشدار عیسا به ایمان داران عهد جدید به ما می بخشد:

"دوستان به شما می گویم از کسانی که جسم را می کشند و بیش از این نتوانند کرد، مترسید. به شما نشان می دهم از که باید ترسید: از آن که پس از کشتن جسم، قدرت دارد به دوزخ اندازد. آری، به شما می گویم، از اوست که باید ترسید."

- لوقا ۱۲: ۴-۵ -

ترس خدا ما را از طریق ویرانگر گناه کاران دور نگاه می دارد. موسا

گفت که ترس خدا در قلب قوم اش قدرتی است که ایشان را قادر می سازد تا به دور از گناه زندگی کنند. (خروج ۲۰: ۲۰) سلیمان نوشت: "به ترس خداوند از بدی اجتناب می شود." (امثال ۱۶: ۶)

عیسا از هشدار دادن به ایمان داران هدفی ویژه داشت و پند دادن به ایشان را با هشدار درباره ی دام ویران گر ریاکاری آغاز نمود:

"هیچ چیز پنهان نیست که آشکار نشود و هیچ چیز پوشیده نیست که عیان نگردد."

- لوقا ۱۲: ۲

هنگامی که ما گناهان خود را پنهان می کنیم تا از آبروی خود محافظت کنیم، حجابی را بر قلب خویش می اندازیم. به اشتباه فکر می کنیم که این حجاب موجب می شود زمانی که ما در واقع مقدس نیستیم، مقدس به نظر آییم. سرانجام این به ریاکاری منتهی می شود. بنابراین ما نه تنها دیگران را بلکه خود را نیز فریب می دهیم. (دوم تیموتائوس ۳: ۱۳) هم چون فرزندان اسرائیل کور خواهیم شد و نمی توانیم ببینیم.

ترس خدا تنها وسیله ی حفاظت ما در برابر ریاکاری است. با وجود این حفاظت دیگر گناهانمان را در دل مخفی نمی داریم زیرا از خدا، بیش تر از نظرهای انسان فانی خواهیم ترسید. برایمان بیش تر اهمیت خواهد داشت که خدا درباره ی ما چه فکر می کند، نه انسان! میل و اراده ی خدا بیش تر از آسایش موقتی مان اهمیت خواهد داشت. به کلام او بیش تر از کلام انسان ارج خواهیم نهاد. قلب های خود را به سوی خداوند بازخواهیم گرداند! پولس می گوید: "اما هرگاه کسی نزد خداوند بازمی گردد، حجاب برداشته می شود." (دوم قرنتیان ۳: ۱۶)

ترس خداوند ما را از بی اعتبار
ساختن حقیقت کلام خدا برای
رسیدن به اهداف شخصی
بازمی دارد

فصل دوازدهم

از جلال به جلال

"اما هرگاه کسی نزد خداوند باز می‌گردد، حجاب برداشته می‌شود."

- دوم قرن‌تین ۱۶:۳

چه وعده‌ی نیرومندی! وقتی ما به سمت خدا باز می‌گردیم، هر پوششی که ما را از جلال خدا دور نگه می‌دارد و مانع دیدن جلال او می‌شود، برداشته می‌شود!

پیش از آن که ادامه دهیم، می‌خواهم بر معنا و مفاهیم ضمنی این آیه تاکید بیشتری نمایم. ما باید با دقت تمام به بیان معنای این آیه بپردازیم، زیرا اغلب در ابر ذهنیت "کلوپ‌های مسیحی" زمان ما تمامیت آن چه پولس می‌گوید دچار تحریف می‌شود.

عیسا سوالی تکان دهنده را مطرح کرد که ما یا از آن می‌گریزیم یا نادیده‌اش می‌گیریم. او پرسید: "چگونه است که مرا سرورم، سرورم می‌خوانید، اما به آن چه می‌گویم عمل نمی‌کنید؟" (لوقا ۶: ۴۶) واژه‌ی یونانی سرور یا خداوند، واژه‌ی KURIOS می‌باشد که به معنای "بالاترین اقتدار" است. این واژه همچنین دلالت ضمنی بر مالکیت دارد.

خداوند خالق، حاکم و مالک کل جهان است. خداوند به عنوان یک قادر مطلق، انسان را به عنوان نماینده‌ی اقتدارش در باغ عدن قرار داد. انسان حاکمیتی را که به عنوان نماینده‌ی خدا بر زمین به او داده شده بود، به شیطان واگذار کرد. (لوقا ۴: ۶). عیسا بر روی صلیب، آن چه را که از دست

رفته بود، باز خرید نمود.

ترس خداوند

ما می‌توانیم به طور کامل مالکیت زندگی مان را به مسیح تسلیم و واگذار کنیم، یا آن را حفظ کرده و خود را زیر حکومت یک دنیای مرده و گم شده نگه داریم. گزینه ی سومى وجود ندارد؛ هیچ حد واسطی وجود ندارد؛ هیچ میانه ای در کار نیست.

هنگامی که ما از خداوند نمی‌ترسیم و به او به عنوان خداوند و پادشاه احترام نمی‌گذاریم، از دادن بخشی از کنترل زندگی مان به او امتناع می‌کنیم. ممکن است عیسا را به عنوان خداوند اعتراف کنیم اما بی حرمتی ما به واسطه ی میوه ی زندگی مان آشکار می‌شود. اگر ما ترس خداوند را در دل داریم، به عنوان پادشاه و آقا و خداوند خود، اختیار زندگی خود را تمام و کمال به او تسلیم می‌کنیم. ما با این کار به او اجازه می‌دهیم که به طور کامل و بی قید و شرط مالک و صاحب ما شود و ما غلام او می‌شویم.

پولس، تیموتائوس، یعقوب، پطرس و یهودا در رساله هایشان خود را غلام می‌خوانند. (رومیان ۱: ۱، کولسیان ۴: ۱۲، یعقوب ۱: ۱، دوم پطرس ۱: ۱، یهودا ۱ را بخوانید) یک غلام فردی است که آزادانه خود را برای بازپرداخت یک بدهی برای خدمت وقف می‌کند. این کار بردگی نیست. برای یک برده انتخاب دیگری وجود ندارد. غلامی یک عمل داوطلبانه است. ما به واسطه ی محبت، اعتماد و ترس آمیخته به احترام نسبت به خداوند، او را خدمت می‌کنیم. ما خواستار تفویض مالکیت خود به طور کامل و بدون قید و شرط نسبت به خداوندیم. به همین دلیل بود که پولس با شجاعت با زندان‌ها، سختی‌ها و مشکلاتی که در هر شهر انتظارش را می‌کشید، رو در رو می‌شد. او می‌توانست با قاطعیت اعلام کند که: "و حال با الزام روح به اورشلیم می‌روم و نمی‌دانم در آن جا چه برایم پیش خواهد آمد" (اعمال ۲۰: ۲۲) آیا خداوند پولس را مجبور می‌کرد؟ مطلقاً نه! او انجام خواست خدا

از جلال به جلال

را بالاتر از آسایش خود می دانست و به همین دلیل آن را برگزید. او آزادانه و به طور کامل و بی قید و شرط عنان و مالکیت زندگی اش را به عیسا سپرد. پولس سختی هایی را که با آن ها رودررو شده بود، با این جملات یادآوری می کند:

"اما جان را برای خود بی ارزش می انگارم، تنها اگر بتوانم دور خود را به پایان رسانم و خدمتی را که از خداوند عیسا یافته ام، به کمال انجام دهم، خدمتی که همانا اعلام بشارت فیض خداست. " (اعمال ۲۰: ۲۴)

او بدون توجه به بهایی که باید می پرداخت، خود را وقف و تسلیم کرده بود. تنها ترکیب و درهم آمیختن عشق ما به خدا و ترس مقدس از او باعث می شود پاسخ ما به خداوندی او، درست باشد. این تسلیم و واگذاری لازمه ی تمام کسانی است که می خواهند او را پیروی کنند. (لوقا ۱۴: ۲۵-۳۳)

هنگامی که عیسا پرسید: "چرا مرا خداوند، خداوند می خوانید، اما کلام مرا نگاه نمی دارید؟" در عمل می گفت: "آیا با خواندن من تخت عنوان خداوند، در حالی که زندگی خودتان را می کنید - آن چنان که مالک اش هستید- خود را فریب نمی دهید؟"

پوشش فریب

زندگی شائول پادشاه نمونه ای برای این مفهوم است. خداوند توسط سموئیل نبی، فرمانی برای شائول فرستاد. شائول ملزم به جمع کردن سپاه و هجوم به عمالقه تا حد نابودی کامل هر جنبنده ای از مرد و زن و کودک و حیوانات بود. شائول با گفتن "مطلقا، نه" دستور سموئیل را رد نکرد و وارد مسیر و جهت مخالف نشد. این نوعی ناطاعتی آشکار بود. اما شائول گوش کرد، سپاه را گرد آورد و به عمالقه حمله کرد. در این حمله، ده ها هزار مرد، زن و بچه کشته شدند. شائول تنها از خون پادشاه عمالقه گذشت. شاید می خواست یک پادشاه دیگر در قصرش به عنوان نشان افتخار او را خدمت کند.

به همان شکل هزاران حیوان و چهارپای دیگر نیز کشته شدند. شائول تنها تعدادی از بهترین گوسفندان و بره ها و گاوهای نر را حفظ کرد. او دلیل می آورد که مردم این ها را برای خداوند قربانی خواهند کرد و جالب این که این عملی کتاب مقدسی هم بود! برای ناظری که کلام نبوتی را نشنیده بود، شائول حتما پادشاهی نیکو جلوه می کرد. "او تنها بهترین ها را برای خداوند قربانی می کند!"

پس از این جنگ خدا به سموئیل گفت: "پشیمان شدم که شائول را پادشاه ساختم زیرا از پیروی من برگشته، کلام مرا به جا نیاورده است. و سموئیل خشمناک شده، تمامی شب نزد خداوند فریاد برآورد." (اول سموئیل ۱۵: ۱۱) روز بعد سموئیل برای برخورد با شائول رفت. هنگامی که شائول دید سموئیل می آید، با خوشامدگویی و هیجان به پیشواز او رفت: "و چون سموئیل نزد شائول رسید، شائول به او گفت: برکت خداوند بر تو باد! من فرمان خداوند را به جا آوردم." (اول سموئیل ۱۵: ۱۳)

یک دقیقه صبر کنید! این به هیچ وجه دیدگاه خدا نبود. ما هم اکنون دیدگاه او را خواندیم. این جا چه اتفاقی افتاد؟ چه طور ممکن است چنین تفاوت دیدگاهی نسبت به یک اتفاق وجود داشته باشد؟ شائول حقیقتا باور داشت که خدا را اطاعت کرده است. چه طور چنین تفاوتی به وجود می آید؟ یعقوب این مطلب را توضیح می دهد:

"به جای آورنده ی کلام باشید، نه فقط شنونده ی آن؛ خود را فریب مدهید!"

- یعقوب ۱: ۲۲ -

هنگامی که ما کلام خدا را می شنویم اما به آن عمل نمی کنیم، تنها قلب خودمان را فریب می دهیم. این مطلب نشان می دهد چگونه بسیاری از افراد حقیقتا باور دارند که خدا را اطاعت می کنند اما در واقع ناطاعتی را پیشه کرده اند. این یک واقعیت نگران کننده و در عین حال تامل برانگیز است. فریب، قلب را می پوشاند و مانع بروز حقیقت می شود. هرچه یک فرد بیش تر ناطاعتی می کند، پوشش فریب ضخیم تر و بازدارندگی اش بیش تر می شود. هرچه پیش تر می رویم، برداشتن آن سخت تر خواهد شد.

از جلال به جلال

اجازه دهید چند نکته ی مهم را بار دیگر تکرار کنم. نخست، شائول از انجام آن چه گفته بود، امتناع نکرد؛ او رفت. دوم، او ده ها هزار نفر را کشت، تنها یک نفر را زنده نگاه داشت. او تنها چند هزار حیوان را زنده نگاه داشت و مابقی را کشت. او تقریباً ۹۹ درصد آن چه را گفته بود، انجام داد. اما خدا این تقریباً اطاعت کامل او را، عصیان و سرپیچی نامید! (آیه ی ۲۳)

امروز ما می گوییم: "همه ی این ها درست، اما او کارش را انجام داد" و ممکن است از شائول دفاع کنیم که "با این همه او تقریباً کار را به انجام رسانید. نباید اعتبار کارهای درست او را زیر سوال ببریم! چرا تنها آن کاری را که انجام نداد، برجسته می کنیم؟ به تمام کارهایی که او انجام داد نگاه کنیم! نباید به شائول بیچاره زیاد سخت گرفت!"

در چشم خدا، اطاعت انتخابی همانند عصیان در برابر اقتدار اوست. این نشانه ی نبودن ترس خداوند است!

یک بار من در کانادا خود را برای خدمتی آماده می کردم. ما در میانه ی دعا و پرستش بودیم که روح خدا این پرسش را مطرح کرد: "آیا تو روح مذهب را می شناسی؟" اگرچه من درباره ی روح مذهب و چگونگی عملکرد آن مطالب بسیاری نوشته و موعظه های فراوانی کرده بودم، می دانستم که اطلاعات من در بهترین شرایط باز هم محدود است. آموخته بودم که هر وقت خدا پرسشی را می پرسد، به دنبال اطلاعات من نیست، بنابراین پاسخ دادم: "خیر خداوند، لطفاً به من بگو" او فوراً پاسخ داد: "یک فرد با روح مذهب، کسی است که از کلام من برای تحقق خواست خودش استفاده می کند!" به عبارت دیگر هنگامی که ما کلام خدا را می گیریم و مطابق خواست خود از آن بهره برداری می کنیم، روح مذهب در کار است.

من با احترام در برابر حکمتی که توسط روح القدس با من در میان گذاشته شده بود، ایستادم. این مورد را در ارتباط با شائول به کار بردم. دیدم که شائول چگونه آن چه را که خدا گفته بود، مطابق خواسته ی خود به کار برد. قلب خدا مدنظر او نبود. شائول فرصتی را برای منفعت شخصی و نیرومندتر کردن موقعیت خود در میان مردم اش دیده بود و از آن استفاده

نمود. آیا این کار الهی بود؟ آیا ناشی از ترس از کلام خداوند بود؟ ترس خداوند ما را از بی اعتبار ساختن حقیقت کلام خدا برای رسیدن به اهداف شخصی باز می دارد. در چنین شرایطی ما بدون توجه به بهایی که ممکن است بپردازیم، از کلام خدا پیروی می کنیم.

به چه تصویری در آینه می نگرید؟

بار دیگر به کلام یعقوب گوش دهیم:

"به جای آورنده ی کلام باشید، نه فقط شنونده ی آن؛ خود را فریب مدهید! زیرا هرکس که کلام را می شنود اما به آن عمل نمی کند، به کسی ماند که در آینه به چهره ی خود می نگرد و خود را در آن می بیند، اما تا از برابر آن دور می شود، از یاد می برد که چگونه سیمایی داشته است."

- یعقوب ۱: ۲۲-۲۴

یعقوب از این مثال استفاده می کند تا آن چه را که در روح وقتی ما تسلیم خداوندی عیسا نمی شویم، روشن سازد. هنگامی که در برابر کلام او که یک اطاعت بی قید و شرط را می طلبد، ترسان نمی شویم، مانند این است که به تصویر خود در آینه می نگریم، سپس از برابر آن می گذریم گویی چیزی وجود نداشته، زیرا فراموش کرده ایم چه سیمایی داشته ایم. تا زمانی که روبه روی آینه ایستاده ایم، قادر به دیدن هستیم اما به محض این که از برابر آن می گذریم، فراموش می کنیم؛ درست مانند این که کور هستیم. این موضوع نشان می دهد که چرا مردم می توانند کلام خدا را بخوانند، گوش کنند یا حتی آن را وعظ نمایند، اما طوری زندگی می کنند که انگار کلام خدا را نمی شناسند. تنها چیزهای اندکی در زندگی ایشان تغییر یافته است. در عمل هیچ تغییری صورت نگرفته است. نویسنده ی مزبور شرایط افرادی را تشریح می کند که به خانه ی خدا می روند، کلام او را می شنوند ولی هنوز تغییر نکرده اند. نویسنده می گوید: "خدا خواهد شنید و ایشان را جواب خواهد داد، او که از ازل نشسته است، سلاه. زیرا که در ایشان تبدیل ها

از جلال به جلال

نیست و از خدا نمی ترسند." (مزمور ۵۵: ۱۹) این افراد ادعا می کنند که نجات یافته اند، اما هنوز به وسیله ی قدرت خدا تغییر نکرده اند. آنان ناپاک، بی محبت، نامطیع و نابخشنده اند؛ آن ها ویژگی هایی را از خود بروز می دهند که موجب می شود نتوانیم هیچ تفاوتی میان آن ها و کسانی که هرگز کلام خدا را نشنیده اند، قائل شویم. ممکن است مانند افراد خشمگین در خیابان فحش ندهند، میخواری نکنند و یا سیگار نکشند، اما انگیزه های درونی آن ها هیچ تفاوتی ندارد و هم چنان خودخواهانه است. پولس شرح می دهد که این افراد کسانی هستند که همواره تعلیم می گیرند، اما هرگز به شناخت حقیقت نمی رسند. آنان گمراه شده اند. (دوم تیموتائوس ۳: ۱-۷ و ۱۲)

در صحرا فرزندان اسراییل در اثر کوته بینی ای که در قلبشان مخفی بود، آسیب دیدند. این حجاب یا عنصر مخفی، فریبکاری نامیده می شود. آن ها کلام خدا را می شنیدند و قدرت او را می دیدند، اما هنوز همان افراد سابق بودند. این فقدان ترس مقدس موجب شده بود تا چشمان روحانی آن ها نابینا و تاریک گردد.

بدون توبه ی راستین، این حجاب کوری آن ها را بیش تر می کرد. قلب های آنان نسبت به روشی که شخصیت آن ها باید می شد، نابینا شده بود. هنگامی که آن ها رهایی از مصر (دنیا) را جشن گرفتند، هدف خدا را فراموش کردند و هنگامی که حضور و جلال خدا آشکار گردید، لرزان شدند و خود را عقب کشیدند. همین وضعیت برای ما نیز اگر به هشدارهای خدا توجه نکنیم، اتفاق می افتد. پولس می گوید آن چه که برای ما هنگامی که در برابر خداوند مسیح تسلیم می شویم و سرسپردگی می کنیم اتفاق می افتد، ترس از او و لرزیدن در برابر کلام اوست.

"اما هرگاه کسی نزد خداوند باز می گردد، حجاب برداشته می شود. خداوند، روح است و هر جا روح خداوند باشد، آن جا آزادی است. و همه ی ما که با چهره ی بی حجاب، جلال خداوند را، چنان که در آینه ای، می نگریم، به صورت همان تصویر، از جلال به جلالی فزون تر دگرگون می شویم؛ و این از خداوند سرچشمه می گیرد که روح است."

- دوم قرن‌تیا ن ۳: ۱۶-۱۸

پولس نیز مانند یعقوب از استعاره ی نگریستن به آینه استفاده می‌کند. البته این تصویر طبیعی ما نیست بلکه جلال خداوند در صورت عیسی مسیح است. (دوم قرن‌تیا ن ۴: ۶) این تصویر در قلب ما آشکار می‌شود زمانی که ما نه تنها شنونده ی کلام بلکه با سرسپردگی کامل کننده ی آن هستیم. یعقوب بر این مساله تاکید می‌کند:

"اما آن که به شریعت کامل که شریعت آزادی است چشم دوخته، آن را از نظر دور نمی‌دارد، و شنونده ی فراموش کار نیست بلکه به جای آورنده است، او در عمل خویش خجسته خواهد بود."

- یعقوب ۱: ۲۵

شریعت کامل آزادی، عیسا ست. او کلام مجسم و زنده ی خداست. یوحنا به ما می‌گوید: " زیرا سه شاهد وجود دارد: روح و آب و خون؛ و این سه با هم توافق دارند." (اول یوحنا ۵: ۷)

وقتی ما مجدانه مسیح را می‌جوییم و زیر هدایت روح القدس نسبت به کلام او هوشیار باقی می‌مانیم و از او پیروی می‌کنیم، چشمان ما شفاف و بی حجاب باقی می‌ماند. در چنین شرایطی است که می‌توانیم جلال او را دریافت و درک کنیم! به خاطر داشته باشید خواست او برای ما دیدن جلال اوست! او هنگامی که اسرائیل نتوانست در برابر حضور پر جلال او به خاطر فقدان آن ترس مقدس بایستد، متاسف شد. تنها کسانی که در قلبشان چیزی مخفی نبود، توانستند او را ببینند.

هنگامی که ما جلال او را در آینه ی کلام مکشوف اش می‌بینیم، می‌توانیم توسط روح القدس به شباهت او درآییم! جلال بر خدا! اکنون شما می‌توانید حساسیت و اهمیت کلامی را که نویسنده ی عبرانیان به آن می‌پردازد، درک کنید:

"پس بر ماست که به آن چه شنیده ایم با دقت هرچه بیش تر توجه کنیم، مبدا از آن منحرف شویم." (عبرانیان ۲: ۱)

از جلال به جلال

یک خواندگی از بالا برای تمام ایمان داران وجود دارد؛ همه باید به شباهت عیسای مسیح در آییم. (فیلیپیان ۳: ۱۴، رومیان ۸: ۲۹) اما اگر از کلام خدا اطاعت نکنیم، ناآگاهانه از آن چه هدف خدا برای ماست، منحرف می شویم. آیا می توانید راندگی با چشمان بسته را تصور کنید؟ شما می توانید موتور ماشین را روشن کنید، اما هیچ وقت ماشین تان از جایش تکان نخواهد خورد! اگر چشمان تان بسته باشد، نخواهید دید که به کدام جهت می روید. اطاعت از خدا چشمان شما را باز نگاه می دارد.

نور راهنما در درون ما

ما در حال تغییر به شکل آن چیزی هستیم که می بینیم. اگر حجابی بر روی چشمان روحانی ما گذاشته شود، تصویر ما از خدا به هم می ریزد. در افکار ما تصویر او به جای خدای مقدس و بی عیب که حقیقتاً هست، به شکل یک انسان خطاکار تبدیل می شود. در چنین حالتی ما راه های او را به وسیله ی نور ضعیف فرهنگی که در آن زندگی می کنیم، می بینیم. به همین دلیل است که اسرائیلیان اگرچه معجزات بزرگ و تجلیات عظیم خدا را تجربه کردند، اما هم چنان شبیه اقوامی بودند که خدا را نمی شناختند. عیسا گفت: "چشم، چراغ بدن است. اگر چشم ات سالم باشد، تمام وجودت روشن خواهد بود. اما اگر چشم ات فاسد باشد، تمام وجودت را ظلمت فراخواهد گرفت. پس اگر نوری که در توست ظلمت باشد، چه ظلمت عظیمی خواهد بود!" (متا ۶: ۲۲-۲۳)

چراغی که برای جسم ما جهت را آشکار می سازد، چشم است. در این تصویر چراغ تنها بیانگر نور فیزیکی نیست، بلکه از چشم روحانی که قلب است نیز سخن می گوید.

- افسسیان ۱: ۱۸ -

انسان درونی ما به دنبال مشاهدات و جهت های خودش می رود. اگر چشم های ما کلام خدا را ببیند، (عبرانیان ۶: ۵) انسان درونی ما با نور

طبیعت الاهی منور و پر می گردد. (اول یوحنا ۱: ۵)

ما پیوسته در این نور راستی تغییر خواهیم کرد، ایمن خواهیم بود و منحرف نخواهیم شد. عیسا می گفت اگر چشمان ما بر کارهای شریرانه متمرکز شود، موجب می شود که درون ما نیز در طبیعت تاریکی غرق گردد. این مطلب بیان گر قلب تاریک شده ی یک بی ایمان است.

به آخرین بیان عیسا کمی دقیق تر نگاه کنیم: "اما اگر چشم ات فاسد باشد، تمام وجودت را ظلمت فراخواهد گرفت. پس اگر نوری که در توست ظلمت باشد، چه ظلمت عظیمی خواهد بود!" (متا ۶: ۲۳)

این بیانات خطاب به یک بی ایمان نیست، بلکه در مورد کسی است که کلام خدا را می شناسد، نور در اوست. عیسا می گوید که اگر درک و دریافت های ما تاریک و یا پوشیده شده و منجر به فقدان ترس مقدس شده است، این تاریکی بسیار عظیم تر از ظلمتی است که کسانی را که هرگز حقیقت را ندیده و درباره ی آن نشنیده اند، پوشانده است. (به یهودا ۱: ۱۲-۱۳، لوقا ۱۲: ۴۷-۴۸ نگاه کنید)

کلام خدا کسانی را که ادعا می کنند او را می شناسند اما فاقد ترس از او هستند، مورد خطاب قرار می دهد:

"و اما به شریر خدا می گوید ترا چه کار است که فرایض مرا بیان کنی و عهد مرا به زبان خود بیاوری؟ چون که تو از تادیب نفرت داشته ای و کلام مرا پشت سر خود انداخته ای." (مزمور ۵۰: ۱۶-۱۷)

اینان کسانی هستند که مدعی ایمان به کلام اویند و حتا آن را موعظه می کنند، اما نوری که در درون آن هاست، تاریکی عظیم است. با چشمان پوشیده شده آن ها خدا را به جای کسی که حقیقتا هست، چنان می بینند که خود را می بینند. خدا می گوید:

"این را کردی و من سکوت نمودم. پس گمان بردی که من مثل تو هستم لیکن تو را توبیخ خواهم کرد و این را پیش نظر تو ترتیب خواهم داد." (آیه ی ۲۱)

از جلال به جلال

به عمل آوردن نجات

پطرس ما را تشویق می کند که " او به واسطه ی این ها وعده های عظیم و گران بهای خود را به ما بخشیده، تا از طریق آن ها شریک طبیعت الاهی شوید و از فساد ی که در نتیجه ی امیال نفسانی در دنیا وجود دارد، برهید. " (دوم پطرس ۱: ۲-۴)

" شریک طبیعت الاهی شدن، " چه وعده ی بی مانندی!

او شرح می دهد که تحقق این وعده، هم شرطی است و هم پیش رونده! به این دلیل او می گوید: "به علاوه، کلام بس مطمئن انبیا را داریم که نیکوست بدان توجه کنید، چراکه هم چون چراغی در مکان تیره و تاریک می درخشد تا آن گاه که سپیده بردمد و ستاره ی صبح در دل هایتان طلوع کند. " (دوم پطرس ۱: ۱۹)

شرط: توجه کردن بسیار زیاد به عظمت و ارزش وعده ها. هنگامی که ما با ترس و لرز مطیعانه رفتار می کنیم، نور پرجلال او در ما رشد خواهد کرد. این نور در ما از ضعیف ترین قدرت خود آغاز می شود و از جلال به جلال ادامه می یابد تا هم چون خورشید در تابان ترین شرایط اش درخشان گردد. امثال ۴: ۱۸ به ما می گوید: " لیکن طریق عادلان مثل نور مشرق است که تا نهار کامل روشنایی آن در تزیاید می باشد. "

در روز کمال ما هم چون خورشید تا ابد خواهیم درخشید. (متا ۱۳: ۴۳)

ما جلال او را باز نخواهیم تابانید، بلکه آن را منتشر خواهیم کرد. هلولیا!

وقتی ما جلال خدا را در آینه از طریق کلام آشکار شده ی او می بینیم، به شباهت خداوند از جلال به جلال تغییر خواهیم کرد. این موضوع روندی را که انجیل آن را " به عمل آوردن نجات " می نامد، شرح می دهد. پولس تفسیر آشکاری از این مطلب به فیلیپیان می دهد. هنگامی که تعلیم پولس را می خوانید، درباره ی این حقیقت که اگر این همان تعلیمی است که اسرائیل به آن گوش داده بود، آن ها باید از سرنوشت تلخ و پر رنج خود که سردرگمی در بیابان بود، جان سالم به در می بردند، تأمل کنید.

"پس ای عزیزان، همان گونه که همیشه مطیع بوده اید، نه تنها در حضور من، بلکه اکنون بسی بیش تر حتا در غیاب ام، نجات خود را ترسان و لرزان به عمل آورید؛ زیرا خداست که با عمل نیرومند خود، هم تصمیم و هم قدرت انجام آن چه را که خشنودش می سازد، در شما پدید می آورد. (فیلیپیان ۲: ۱۲-۱۳)"

من می دانم که این نامه از طرف پولس خطاب به فیلیپیان است، اما در زمان ما نامه ای از جانب خداوند است که مخاطب اش ما هستیم. تمام کتاب مقدس به واسطه ی مکاشفه ی روح القدس داده شده و در آن هیچ تفسیر شخصی اعمال نشده است. ما باید این آیه را چنان بخوانیم گویی خدا شخصا در آن با ما سخن می گوید. پیش از ادامه، با این دیدگاه یک بار دیگر فیلیپیان ۲: ۱۲-۱۳ را بخوانید.

این آیات چگونگی ترس خداوند را در قدرتمند ساختن ما به جهت اطاعت از او چه در حضورش و چه در عدم حضور او، آشکار می سازد. کتاب مقدس دو جنبه ی متفاوت از حضور خدا را تشریح می کند. نخست، حضور فراگیر او به عنوان حاضر مطلق است. به عبارتی ساده، خدا همه جا هست. داود این مطلب را چنین توضیح می دهد: "از روح تو کجا بروم و از حضور تو کجا بگریزم؟ اگر به آسمان صعود کنم، تو آن جا هستی! و اگر در هاویه بستر بگسترانم اینک تو آن جا هستی!" (مزمور ۱۳۹: ۷-۸)

این همان حضوری است که مطابق اش وعده می دهد مارا هرگز ترک نمی کند و به حال خود رها نمی سازد. (عبرانیان ۱۳: ۵) دوم، حضور ملموس خدا یا به عبارتی آشکارسازی اوست. این نوع زمانی است که حضور او در دنیای مادی برای ما ملموس و حقیقی می گردد. ما محبت او را در طول خدمت مان حس می کنیم؛ گرمای او را در هنگام پرستش لمس می کنیم و قدرت او را در هنگام دعا می بینیم. اطاعت از خدا هنگامی که دعایمان جواب داده می شود، وعده های او تحقق می یابند و شادی و لذت فراوان است، کاری ساده است. اما کسی که ترس خدا را در دل دارد، کسی است که او را حتا در زمان هایی که حضور ملموس او باعث تشویق نمی گردد، اطاعت

می‌کند.

ترس تزلزل ناپذیر از خداوند

یوسف را در نظر بگیرید، نتیجه‌ی ابراهیم. خداوند در رویا به یوسف نشان می‌دهد که او رهبری بزرگ خواهد شد و حتا بر برادران اش حکمرانی خواهد نمود. اما دقیقاً پس از دریافت این وعده چه اتفاقی افتاد؟ برادران یوسف در اثر بازی سرنوشت روزی به دلیل حسادت او را گرفته و در چاه انداختند. امروزه بسیاری از این امر متعجب می‌شوند که چگونه خدا توانست چنین اجازه‌ای بدهد؟ آیا این رویا تنها یک شوخی بزرگ بود؟ پس از این شوک این افراد با خدا قهر می‌کنند. به عبارتی بی‌احترامی و دلخوری انسان آشکار ساختن عدم ترس خدا در آن هاست. اما ما هیچ شکایتی از جانب یوسف در کتاب مقدس پیدا نمی‌کنیم. همین برادران، یوسف را به عنوان برده به یک قوم بیگانه فروختند. او در خانه‌ی فوطیفار که بت پرست بود، به مدت بیش از ده سال خدمت کرد. ده سال! فکرش را بکنید.

هر روز که می‌گذشت، رویای او از جانب خدا، باید دورتر و دورتر می‌شد. امروزه بیش تر ما پس از ده سال خدا را زیر سوال خواهیم برد. ما مطمئناً ناامید خواهیم شد. با این وجود ما در این مدت هیچ شکایتی از یوسف نمی‌بینیم. او امیدش را از دست نداد، رویایش را فراموش نکرد و دچار یاس و افسردگی نشد. او ترس خدا را در دل داشت.

در مقابل، فرزندان اسرائیل خود را تسلیم شکایت و غرولند کردند. صبر یوسف شامل ده سال بردگی بود، در حالی که کاسه‌ی صبر اسرائیلیان تنها پس از چند ماه لبریز شد. امروزه بسیاری از ما وقتی داعیمان تنها پس از چند هفته جواب داده نمی‌شود، شاکی می‌شویم. بین ما و یوسف چه تفاوتی است؟ این طور فکر نمی‌کنید؟!

یوسف در سرزمینی غریب، دور از تمام آن چیزهایی که می‌شناخت و دوست داشت، تنها و جدا افتاده بود. او هیچ ارتباطی با ایمان داران نداشت.

هیچ برادری وجود نداشت تا با آن ها در دل کند. در چنین تنهایی، همسر ارباب او اقدام به اغفال و وسوسه ی او نمود. آراسته در حریر و معطر به بهترین روغن های مصر، زن فوطیفار هر روز از یوسف می خواست که با او هم خوابه شود.

من عاشق روشی هستم که یوسف ترس خود از خداوند را نشان می دهد. گرچه او در تجربه ای سخت قرار داشت، ولی تسلیم زن فوطیفار نشد. اگر او ترس خدا را از دست می داد و از خدا دلگیر می شد، فاقد قدرتی بود که بتواند در برابر وسوسه بایستد. او زن فوطیفار را پس زد: "بزرگ تری از من در این خانه نیست و چیزی از من دریغ نداشته، جز تو چون زوجه او می باشی؛ پس چگونه مرتکب این شرارت بزرگ شوم و به خدا خطا ورزم؟" (پیدایش ۳۹: ۹)

سرسپردگی یوسف به خدا او را به سیاه چال فوطیفار انداخت. در چنین وضعیتی، چه تعدادی حاضرند هنوز اطاعت و توکل به خدا را انتخاب کنند؟ بسیاری در دام مرگ آور تلخی می افتند. (عبرانیان ۱۲: ۱۵)

یوسف نزدیک دو سال در زندان ماند. با این وجود هیچ گزارشی مبنی بر تلخی و شکایت او دیده نمی شود. حتا در دل تاریکی زندان و فشار زنجیرها، یوسف به ترس از خدا ادامه داد! هیچ چیزی قادر نبود او را از خدا برگرداند. با تمام غم و اندوهی که در دل یوسف بود، اما قدرت ترس خدا آن قدر عظیم بود که او در چنین وضعی به دیگر هم بندهایش خدمت می کرد. در طول این شرایط سخت و دشوار به آن ها آرامی می داد، رویاهایشان را تعبیر می کرد و درباره ی یهوه با آن ها سخن می گفت.

شکایت؛ بازدارنده ی تغییر

نسل یوسف بسیار متفاوت بود. آن ها تنها هنگامی که خواسته هایشان اجابت می شد و خدا قدرت خود را به نفع آن ها آشکار می ساخت، او را اطاعت می کردند. هر وقت که شرایط نامناسب می شد و به ظاهر خدا

از جلال به جلال

رهایشان می کرد، به سرعت به سمت ناطاعتی کشیده می شدند. نخستین نشانه ی چنین جهت گیری همیشه به شکل گله و شکایت بروز می کند. این ناراضایتی و قهر با خدا آن قدر احمقانه نیست که به جهت گیری مستقیم در برابر او تظاهر کند، به جای آن در برابر کلام و رهبری او مقاومت می کنند. فرزندان اسرائیل نسبت به رهبران شان شکایت می کردند، اما موسا چنین پاسخ داد:

"و موسا گفت: این خواهد بود چون خداوند، شامگاه شما را گوشت دهد تا بخورید و بامداد نان تا سیر شوید، زیرا خداوند شکایت های شما را که بر وی کرده اید شنیده است و ما چیستیم؟ بر ما نی بلکه بر خداوند شکایت نموده اید." (خروج ۱۶: ۸)

گله و شکایت، کشنده است و سریع تر و بیش تر از هر چیزی در زندگی، حضور خدا را در شما قطع می کند. شکایت به طور غیر مستقیم در ارتباط با خداست: "من از آن چه در زندگی ام انجام می دهی، راضی نیستم. اگر به جای تو بودم، روش متفاوتی را پیش می گرفتم!" شکایت چیزی بیش از بروز عدم سرسپردگی به اقتدار الهی است. این نهایت گستاخی است! خدا از آن متنفر است. یوسف ترس خدا را داشت و هرگز شکایتی نکرد. به همین دلیل است که خداوند به ما هشدار می دهد:

"پس ای عزیزان، همان گونه که همیشه مطیع بوده اید، نه تنها در حضور من، بلکه اکنون بسی بیش تر حتا در غیاب ام، نجات خود را ترسان و لرزان به عمل آورید؛ زیرا خداست که با عمل نیرومند خود، هم تصمیم و هم قدرت انجام آن چه را که خشنودش می سازد، در شما پدید می آورد. هر کاری را بدون غرغر و مجادله انجام دهید." (فیلیپیان ۲: ۱۲-۱۴)

خدا به ما هشدار جدی می دهد که اجازه ندهیم شکایت در قلب هایمان ریشه بدواند. ما در برابر حملات شدید آن بی یاور خواهیم بود. ترس خداوند نیرویی در درون ما ایجاد می کند که ما را در برابر قدرت موت در امان نگاه می دارد. امثال این موضوع تاکید می کند:

"ترس خداوند چشمه حیات است تا از دام های موت اجتناب نمایید." (امثال

یوسف بیش از ۱۲ سال در صحرای روحانی زندگی می کرد. هیچ چیز وجود نداشت که او را به ادامه ی رفتن برانگیزاند. هیچ چیز برای تقویت او نبود. اما چیزی عمیق در درون یوسف ریشه دوانیده بود. این پایه و بنیاد قدرتی را که او برای اطاعت از خواست خدا در زمان خشکسالی نیاز داشت، به او می بخشید. این اساس و بنیاد، ترس خداوند بود.

او قادر بود از افتادن در چاه تنفر، حسادت، تلخی و خشم، انزجار و زنا پرهیز کند. هنگامی که دیگران حتما در دام مرگ می افتادند، یوسف می توانست آن را برگرداند و حتا به دیگران در آن ساعات تاریکی خدمت کند. یوسف در رفتار خود بسیار حکیم بود. زیرا ترس خداوند را داشت.

"برای انسان از جواب دهان اش شادی حاصل می شود، و سخنی که در محل اش گفته شود چه بسیار نیکوست." (امثال ۱۵: ۲۳)

کسانی که از خدا می ترسند، حکیم اند. دانیال می گوید: "و حکیمان مثل روشنایی افلاک خواهند درخشید و آنانی که بسیاری را به راه عدالت رهبری می نمایند، مانند ستارگان خواهند بود تا ابدالابد." (دانیال ۱۲: ۳)

یوسف از امتحان نهایی قلب اش سربلند عبور کرد، زیرا خود را وقف ایمان اش و اعلام آن در تاریک ترین ساعات زندگی اش نمود. زمان زیادی نگذشت که حکمت یوسف موجب شد او هم چون خورشیدی تابان در مصر بدرخشد. ویژگی ها و فضیلت های نیکوی او پنهان شدنی نبود بلکه بر تمام آن ملت بت پرست آشکارشد.

جالب است که رفتارهای یوسف در زندان و پاسخ او به دیگر زندانیان و هم بندان اش بود که سرانجام موجب پیشرفت و ترفیع او شد. در پیدایش باب ۴۰ می خوانیم که رییس نانوهای فرعون و سردار ساقیان هر دو مدتی را در زندان بودند. هر دوی آن ها خوابی دیدند که به وسیله ی یوسف تعبیر شد. برای رییس ساقیان، خواب را این چنین معناکرد:

"یوسف به وی گفت: تعبیرش این است سه شاخه سه روز است. بعد از سه روز فرعون سر تو را برافرازد و به منصب بازگمارد و جام فرعون را

از جلال به جلال

به دست وی دهی و به رسم سابق که یا ساقی وی بودی." (پیدایش ۴۰: ۱۲-۱۳)

اما برای رییس نانواها، معنای خواب چندان خوب نبود:

"تعبیرش این است سه سبد سه روز می باشد. و بعد از سه روز فرعون سر تو را بردارد و تو را بر دار بیاویزد، و مرغان گوشت ات را از تو بخورند."
- پیدایش ۴۰: ۱۸-۱۹

حتا اگر ذره ای شکایت و تلخی در قلب یوسف وجود داشت، او نمی توانست رییس نانواها و ساقیان را خدمت کند. اگر او خواب آن ها را تعبیر نمی کرد، تا زمان مرگ اش در زندان باقی می ماند. در لحظات پایان نیز یوسف هم چنان درباره ی امین بودن خدا سخن می گفت، در حالی که وعده ی خدا می توانست به خاطر فقدان ترس الاهی یوسف از بین برود. اما خدا امین بود و یوسف را از زنجیر زندان رها کرد. در زمان مقرر، یوسف یوسف توسط فرعون احضار شد تا رویایی را تعبیر کند؛ آن هم به سفارش رییس ساقیان! و در نهایت یک قوم به واسطه ی یک مرد، یعنی یوسف که ترس خدا را در دل داشت، از خشکسالی نجات یافتند.

پس از نیمه ی دوم سده ی بیستم کلیسا شروع به نشان دادن فقدان ترس خداوند نمود. بنابراین ما بیش تر مایه ی سرافکندگی و ننگ شده ایم به جای آن که مانند ستاره ای درخشان برای قوم های نیازمندان باشیم. گناهان ما به فراوانی توسط رسانه ها پخش می شود و ما احترام و حرمتی را که ایمان داران باید داشته باشند، گم کرده ایم. کیفیت ترس خدایی که در یوسف یافت می شد، در ما پیدا نمی شود. باشد که خدا به واسطه ی فیض اش ما را یاری دهد.

تاباندن جلال او

ایوب یکی دیگر از مردانی بود که رنج بزرگی را متحمل شد. او مورد آزمایش بسیار سختی قرار گرفت. او سعی می کرد از علت درد و رنج خود

آگاه شود اما دچار یاس و ناامیدی شد. دوستان اش برای مشورت دادن به او آمدند اما کلمات آن ها نه تنها هیچ کمکی به او نکرد، بلکه او را سردرگم تر نیز ساخت. او در جست و جوی حکمت بود اما از او می گریخت. زمانی که ایوب و دوستان اش دست به تلاش های پوچ و بی نتیجه برای درک نقشه ی خدا می زدند، خدا ساکت بود. او صبر کرد تا تمام افکار و باورهای آنان خسته و درمانده شد. او واعظی حکیم به نام الیهو را فرستاد. اما پس از آن:

" و خدا ایوب را از میان گردباد خطاب کرده گفت: کیست که مشورت را از سخنان بی علم تاریک می سازد؟ الان کمر خود را مثل مرد ببند، زیرا که از تو سوال می نمایم، پس مرا اعلام نما. وقتی که زمین را بنیاد نهادم کجا بودی؟ بیان کن اگر فهم داری."

- ایوب ۳۸: ۱-۴

خدا شروع به توضیح دادن نمود و ادامه داد تا ایوب به وسیله ی حکمت خدا مغلوب و در برابرش خم شد و آن را درک کرد و قدرتمند گردید. ایوب دچار ترس خدا شد و فریاد زد:

" می دانم به هر چیز قادر هستی و ابدا قصد تو را منع نمی توان نمود. کیست که مشورت را بی علم مخفی می سازد؟ لکن من به آن چه نفهمیدم تکلم نمودم. به چیزی که فوق از عقل من بود و نمی دانستم. الان بشنو تا من سخن گویم: از تو سوال می نمایم مرا تعلیم بده. از شنیدن گوش درباره تو شنیده بودم لیکن الان پشیم من تو را می بیند. از این جهت از خویشتن کراهت دارم و در خاک و خاکستر توبه می نمایم."

- ایوب ۴۲: ۲-۶

ایوب از خدا ترسید. او خدا را دید. او تغییر کرد. درد و کاستی مادی او کاهش نیافته بود. اما یک حس بزرگ تر که ناشی از ترس مقدس بود، در وجود او مشتعل شده بود. آن ترس همان حکمتی بود که ایوب نیازمندش بود. ایوب نیز همانند یوسف که در درد و جراحت خدمت می کرد، بازگشت و شروع به موعظه ی خداوند نمود.

" و چون ایوب برای اصحاب خود دعا کرد، خداوند مصیبت او را دور

از جلال به جلال

ساخت و خداوند به ایوب دو چندان آن چه پیش داشته بود عطا فرمود. و جمیع برادرانش و همه خواهرانش و تمامی آشنایان قدیمش نزد وی آمده، در خانه اش با وی نان خوردند و او درباره تمام مصیبتی که خداوند به او رسانیده بود تعزیت گفته، تسلی دادند و هر کس یک قسیطه و هر کس یک حلقه طلا به او داد.

و خداوند آخر ایوب را بیشتر از اول مبارک فرمود، چنان که او را چهارده هزار گوسفند و شش هزار شتر و هزار جفت گاو و هزار الاغ ماده بود. و او را هفت پسر و سه دختر بود. و دختر اول را یمیمه و دوم را قسیعه و سوم را قرن هفوک نام نهاد. و در تمامی زمین مثل دختران ایوب نیکو منظر یافت نشدند و پدر ایشان، ایشان را در میان برادرانشان ارثی داد. و بعد از آن ایوب صد و چهل سال زندگانی نمود و پسران خود و پسران پسران خود را تا پشت چهارم دید. پس ایوب پیر و سالخورده شده، وفات یافت. " (ایوب ۴۲: ۱۰-۱۷)

ایوب از خود حکمت و قدرتی نشان داد که پیش تر نداشت. بسیاری از مردم امروزه از درد و حکمت او نمونه های بسیار می آورند. ما می توانیم ببینیم چرا خداوند چنین هشدار محکمی به ما می دهد:

"هر کاری را بدون غرغر و مجادله انجام دهید." (فیلیپیان ۲: ۱۴)
چه چیزی به ما توانایی گام برداشتن در مسیری که از این قاتلان آزادیم، می بخشد؟ ترس خداوند! وقتی از خدا می ترسیم، قلب های ما بدون حجاب می گردد. وقتی شاهد جلال او هستیم، شروع به تغییر شکل دادن به سوی آن چیزی می کنیم که شاهدش هستیم.

"تا بی پیرایه و بی آرایش، و فرزندان بی عیب خدا باشید، در بین نسلی کثرو و منحرف که در میانشان هم چون ستارگان در این جهان می درخشید، هم چنان که کلام حیات را استوار نگاه داشته اید. در این صورت، می توانم در روز مسیح مباحثات کنم که بیهوده ندویده و عبث محنت نکشیده ام."

- فیلیپیان ۲: ۱۵-۱۶

جلال بر خداوند باد تا ابدالابد! مایی که از خدا می ترسیم، پیوسته در حال

تغییر شکل یافتن و به شباهت او درآمدنیم تا زمانی که هم چون جواهری درخشان نور را در دنیای تاریکی بتابانیم. این بیان گر جلال پرابهت و باشکوهی است که کلیسای او باید در زمان های آخر ساطع گرداند.

در فصل پیشین شرح دادیم که چگونه این تغییرشکل باید پیش رود تا جایی که جلال خدا در ما آن قدر بروز آشکار و نیرومندی داشته باشد که گناه کاران را به خاطر نور ما به سمت مسیح بکشاند.

با مرور آن چه که اشعیا گفت درمی یابیم که:

"برخیز و درخشان شو زیرا نور تو آمده و جلال خداوند بر تو طالع گردیده است. زیرا اینک تاریکی جهان را و ظلمت غلیظ طوایف را خواهد پوشانید اما خداوند بر تو طلوع خواهد نمود و جلال وی بر تو ظاهر خواهد شد. و امت ها به سوی نور تو و پادشاهان به سوی درخشندگی طلوع تو خواهند آمد."
- اشعیا ۶۰: ۱-۳

خداوند جلال خود را بر زمین آشکار خواهد ساخت. او خود گفته که چگونه این کار را انجام خواهد داد: "و خانه ی جلال خود را زینت خواهم داد" (اشعیا ۶۰: ۷) خانه ی جلال او قوم او هستند، هیکل او، کسانی که از او می ترسند و او را دوست دارند. زکریا جلال خدا را که بر قوم اش طلوع خواهد کرد، پیش بینی کرده بود و گفت:

"یهوه صباوت چنین می گوید: در آن روزها ده نفر از همه زبان های امت ها به دامن شخص یهودی چنگ زده، متمسک خواهند شد و خواهند گفت همراه شما می آییم زیرا شنیده ایم که خدا با شما است."

- زکریا ۸: ۲۳

زکریا از فرهنگ واژگانی که ما امروزه استفاده می کنیم، بهره نمی برد. او نمی توانست بگوید که مردان به دامن هر مسیحی چنگ خواهند زد. او روز ما را دید و آن را بر اساس دریافت و فرهنگ واژگان خود تشریح کرد. چه چیزی هیجان انگیزتر از این که ما به سرعت به چنین روزهایی نزدیک می شویم. هلولیا!

ترس از خدا ایمان به اوست
ایمان به خدا، اطاعت از اوست.

دوستی با خدا

سر خداوند با ترسندگان اوست و عهد او تا ایشان را تعلیم دهد."

- مزمو ۲۵: ۱۴

اکنون با یکدیگر به بررسی آن چه که من باور دارم جالب ترین جنبه ی گام برداشتن در ترس خداوند است، بپردازیم. این خواست قلبی هر ایمان دار راستینی است. این تنها چیزی است که رضایت پایداری را به ارمغان می آورد. این انگیزه ی خدا برای خلقت و هدف بازخريد است، چیزی است که بر قلب او متمرکز است و گنجینه ای است برای کسانی که از او می ترسند. به عنوان مقدمه بگذارید به حکمت سلیمان بازگشت کنیم:

" ترس یهوه آغاز علم است."

- امثال ۱: ۷

علم چیست؟ آیا سلیمان به دانش علمی اشاره دارد؟ خیر، بسیاری از دانشمندان مردان مغروری هستند و هیچ ترسی از خداوند ندارند. آیا این آیه اشاره به مهارت های اجتماعی و سیاسی دارد؟ خیر، زیرا اگرچه فریسیان در شریعت خبره بودند، اما خداوند از آن ها خشنود نبود. ما می توانیم جواب خود را در امثال ۲: ۵ پیدا کنیم: " آن گاه ترس خداوند را می فهمیدی و معرفت خدا را حاصل می نمودی " بگذارید موضوع را به زبانی ساده تر برایتان شرح دهم: " شما فوراً به شناخت خداوند نائل می شوید " نویسنده ی مزمو بر این نکته تاکید می کند:

- مزمور ۲۵: ۱۴

ترس خداوند نقطه ی شروع و آغازین یک رابطه ی دوستانه و صمیمانه با خداست. دوستی، یک رابطه ی دو نفره است. به عنوان نمونه من رییس جمهور آمریکا را می شناسم. من می توانم اطلاعاتی درباره ی کارهایی که انجام داده و جهت گیری های سیاسی او ارائه دهم، اما من حقیقتاً نمی توانم او را بشناسم. من فاقد یک رابطه ی شخصی با او هستم. این فامیل و همکاران نزدیک او هستند که او را می شناسند. اگر من هم در همان اتاق بودم، فوراً رییس جمهور را می شناختم، اما او مرا نمی شناخت. اگرچه من شهروند ایالات متحده ی امریکا هستم و او را می شناسم، ولی نمی توانم مانند یک دوست با او صحبت کنم. این عمل بسیار ناشایست و حتا بی ادبانه است. من هنوز زیر اختیارات قانونی و اقتدار او به عنوان رییس جمهور و زیر حفاظت او به عنوان فرمانده ی کل قوا هستم، اما اقتدار او بر من به طور خودکار باعث نمی شود که من با او دوست و صمیمی شوم.

مثال دیگر در مورد بسیاری از ما صادق است. ما بسیاری از قهرمانان و یا ستارگان هالیوودی را می شناسیم. نام آن ها در بیش تر خانواده های امریکایی شناخته شده است. رسانه ها اطلاعات بسیاری از زندگی شخصی آن ها در مصاحبه های بی شمار، گزارش ها، خبرها و عکس روزنامه ها و مجلات ارائه می دهند. شنیده ام که طرفداران افراد سرشناس با آن ها همانند دوستان نزدیک صحبت کرده اند. من حتا افرادی را دیده ام که چنان درگیر احساسات نسبت به قهرمانان مورد علاقه ی خود شده اند که در ازدواج مشکلاتی پیدا کرده اند و هنگامی که قهرمانانشان می میرند، چنان غصه دار می شوند که انگار جزوی از بستگان آن فرد بوده اند.

اگر این هواداران قهرمانشان را در خیابان ببینند، حتا نشانی از آشنایی از جانب آن ها دریافت نخواهند کرد. اگر گستاخی متوقف ساختن قهرمانشان را داشته باشند، فردی حقیقی را کشف خواهند کرد که کاملاً از تصویری که از او دارند، متفاوت است. روابط بین ستارگان و هواداران آن ها یک ارتباط

دوستی با خدا

یک طرفه است.

من از این که می بینم چنین رفتاری در کلیسا نیز وجود دارد، به شدت متأثر می شوم. می شنوم که ایمان داران درباره ی خدا چنان سخن می گویند گویی او دوستشان است و بعضی دیگر انگار با او هم خانه اند. بعضی با بی تکلفی می گویند که خدا به آن ها این یا آن را نشان داده است. می گویند که چگونه خواهان حضور و تشنه ی مسح او هستند. بیش تر این افراد چه جوان و چه پیر، با وجود ثبات و استحکام رابطه شان با خدا، در پیرامون این دوستی نزدیک با خدا احساس ناراحتی و نارسایی روحانی خواهند داشت. ظرف چند دقیقه خواهید شنید که این افراد شروع به تناقض گویی خواهند کرد. آن ها چیزهایی خواهند گفت که آشکار می سازد رابطه شان با خدا بی شباهت به روابط بین طرفداران و ستارگان نیست. آن ها با تفصیل مدعی رابطه ای هستند که در واقع وجود ندارد. خدا می گوید که ما قادر نیستیم بدون ترس او وارد یک رابطه ی صمیمانه با او شویم. به عبارت دیگر داشتن یک رابطه ی دوستانه و صمیمانه با خدا، بدون کاشته شدن ترس خدا در قلب مان شروع نخواهد شد.

ما می توانیم در جلسات حاضر شویم، در مقام درخواست هایی که از منبر کلیسا اعلام می شود، پیش قدم شویم، کتاب مقدس را هر روز بخوانیم و در تمام جلسات دعایی شرکت کنیم، ممکن است موعظه های بزرگی انجام دهیم و موجب انگیزش در جلسات گردیم، طی سال ها در خدمات به سختی کار کنیم و حتا مورد توجه و احترام و تحسین هم طرازان خود باشیم، اما اگر ترس خداوند را نداشته باشیم، تنها از پله های نردبان مذهب بالا می رویم. چه تفاوتی میان مناسک مذهبی و بیماری شهرت وجود دارد؟ من افرادی را می شناسم که می توانند به من بیش تر از آن که درباره ی زندگی خودشان بگویند، از زندگی شخصی افراد مشهور داد سخن سردهند. سخنان آن ها پر از شناخت حقایق، جزییات و اخبار داغ است. چنین شناختی هرگز باعث تضمین رابطه ی صمیمانه با آن افراد نمی باشد. این طرفدارهای افراد مشهور شبیه کسانی هستند که زندگی دیگران را از پشت شیشه های

پنجره می بینند. آن ها چرا، کجا و چه وقت را می بینند اما نمی توانند چرایی را بشناسند.

دوست خدا

خدا در کتاب مقدس دو مرد را دوست خود می خواند. این موضوع به این مفهوم نیست که افراد دیگری وجود نداشته اند بلکه خدا به طور خاص این دو فرد را دوست خود می شناسد. من باور دارم که این موضوع می تواند برای ما مفید باشد و به ما بصیرتی نسبت به آن چه خدا به عنوان دوست می جوید، ببخشد.

نخستین فرد، ابراهیم است. ابراهیم دوست خدا نامیده شده است. (دوم قرنتیان ۷: ۲۰) هنگامی که ابراهیم هفتاد و پنج ساله بود، خدا به ملاقات ابراهیم آمد و عهدی با او بست. در این عهد، خدا به ابراهیم خواست قلبی او را وعده داد؛ یک پسر! پیش از تولد این پسر، ابراهیم دچار چند اشتباه شد. بعضی از آن ها بسیار جدی بودند. با این همه به خدا ایمان داشت و از او اطاعت می کرد و کاملاً یقین داشت که خدا تمام آن چه را که وعده داده است، انجام می دهد.

زمانی که ابراهیم نود و نه ساله بود، همسرش باردار شد و فرزند وعده ی آن ها، اسحاق، متولد شد. آیا می توانید شادی ای را که ابراهیم و سارا پس از آن همه سال انتظار تجربه کردند، تصور کنید؟ آیا می توانید عشقی را که این دو به این فرزند وعده داشتند، درک کنید؟

آزمایش

زمان سپری شد و این رابطه ی پدر و پسر عمیق تر و نزدیک تر گردید. زندگی این پسر برای ابراهیم بیش تر از زندگی خودش معنا داشت. هیچ ثروتی در مقایسه با شادی این پسر برای ابراهیم بزرگ تر نبود. هیچ چیز معنادارتر از این پسر ارزشمند که خدا او را به ابراهیم داده بود، نبود.

دوستی با خدا

" و واقع شد بعد از این وقایع، که خدا ابراهیم را امتحان کرده، بدو گفت: ای ابراهیم! عرض کرد: لبیک. گفت: اکنون پسر خود را، که یگانه ی توست و او را دوست می داری، یعنی اسحاق را بردار و به زمین موریا برو، و او را در آن جا، بر یکی از کوه هایی که به تو نشان می دهم، برای قربانی سوختنی بگذران."

- پیدایش ۲۲: ۱-۲

آیا می توانید شوکی را که به ابراهیم در اثر شنیدن این جمله ها دست داد، تصور کنید؟! او هرگز حتا تصور نمی کرد که خدا از او چنین چیز سختی بخواهد. او سرشار از حیرت شده بود. پدر و پسر به هم بسیار نزدیک بودند. پس از آن همه سال انتظار برای این جوان پربها، خدا چیزی بیش تر از زندگی خود ابراهیم می خواست؛ او قلب ابراهیم را می طلبید. به هیچ وجه قابل درک نبود.

اما ابراهیم می دانست که خدا هرگز اشتباه نمی کند. هیچ انکاری در آن چه خداوند به روشنی آشکار ساخته بود، وجود نداشت. دو گزینه برای فردی که پیمان می بندد، وجود دارد: اطاعت یا شکستن عهد. شکستن برای چنین مرد ایمانی حتا قابل تصور هم نبود. او ترسی عظیم نسبت به خداوند داشت.

ما می دانیم که این یک آزمون بود، اما ابراهیم این را نمی دانست. ما هرگز نمی دانیم که خدا ما را می آزماید، جز آن که بیرون آزمون قرار داشته باشیم و از جایگاه یک بیننده آن را نگاه کنیم. ممکن است بتوانیم در آزمون دانشگاه تقلب کنیم اما هیچ کس نمی تواند در امتحان خداوند تقلب کند. اگر ما درس هایمان را مطالعه نکرده باشیم و تکالیف مان را به وسیله ی خالص سازی قلب و پاک ساختن دستهایمان (اعمالمان) انجام نداده باشیم، نمی توانیم از امتحان های الهی موفق عبور کنیم. مهم نیست چه قدر با هوش و زرنگ ایم!

اگر فرزندان ابراهیم پیامد آن چه را که خدا برایشان در پای کوه سینا انجام داد می دانستند، پاسخی متفاوت می دادند. ابراهیم چیزی متفاوت در

قلب اش داشت، چیزی که نسل او فاقد آن بودند.

خداوند یک بار از من خواست تا چیزی را که به من بخشیده بود، به او برگردانم. آن چیز بیش از هر چیز دیگری برایم مهم بود. من سال ها در آرزوی آن بودم؛ خدمت در یک بخش ویژه برای یک واعظ بسیار مشهور. کسی که برای من بسیار عزیز و مهم بود. به من و همسرم کاری به عنوان دستیار این مرد و زن پیشنهاد شده بود. من نه تنها این فرد را دوست داشتم، بلکه این کار را هم چون فرصتی الهی برای تحقق رویاهایم می دیدم. او رویایی ژرف در درون من کاشته بود که باید انجیل را به ملت های دنیا موعظه کنم. من کاملاً انتظار داشتم خدا به من جواب مثبت بدهد. اما او برای من آشکار کرد که باید از آن دست بکشم. من روزها پس از آن که این پیشنهاد را رد کردم، متاثر بودم. می دانستم که از خدا اطاعت کرده ام. با این وجود نمی توانستم درک کنم چرا خدا چنین چیز سختی از من خواسته بود. پس از هفته ها سردرگمی بالاخره فریاد زدم: "خدایا، چرا مرا مجبور به چنین قربانی ای ساختی؟"

تنها پس از آن بود که دریافتم در امتحان بوده ام. در دل اتفاق، نمی توانستم بفهمم ام که او چه کاری را انجام می دهد. تنها چیزی که مرا از رفتن در مسیر خواست خودم بازداشت، محبت و ترس من نسبت به خداوند بود.

ترس ابراهیم نسبت به خدا تایید شد

من عاشق پاسخ ابراهیم به سخت ترین فرمان خدا هستم. "بامدادان ابراهیم برخاست" (پیدایش ۲۲: ۳) او در این باره با سارا صحبت نکرد. او هیچ تردیدی نداشت و تصمیم گرفته بود از خدا پیروی کند. دو چیز وجود داشت که برای ابراهیم مهم تر از اسحاق به عنوان فرزند وعده بود: محبت و ترس او نسبت به خداوند. در او محبت و ترس خداوند برتر از هر چیز دیگری بود.

خدا به ابراهیم گفت که باید به سفری سه روزه برود. این موضوع به

دوستی با خدا

ابراهیم زمان کافی می داد تا درباره ی آن چه که قرار بود انجام دهد، تامل کند. اگر هر تردیدی در او وجود داشت، این دوره ی زمانی آن را آشکار می ساخت. هنگامی که او و اسحاق به مکانی که برای پرستش آماده شده بود رسیدند، ابراهیم مذبحی ساخت. پسرش را بست، او را روی مذبح گذاشت و چاقویش را در دست گرفت. او چاقویش را بلند کرد و بالای گلوی اسحاق گرفت. در این لحظه خدا از طریق یک فرشته با ابراهیم صحبت کرد و او را در میانه ی انجام اطاعت اش متوقف ساخت.

"گفت: دست خود را بر پسر دراز مکن، و بدو هیچ مکن، زیرا که الان دانستم که تو از خدا می ترسی، چون که پسر یگانه ی خود را از من دریغ نداشتی." (پیدایش ۲۲: ۱۲)

ابراهیم ترس اش نسبت به خداوند را با احترام و ارزش گذاشتن به خواست خداوند آن هم مهم تر و بالاتر از خواست خودش اثبات کرد. خدا می دانست اگر ابراهیم از این آزمون سربلند بیرون آید، می تواند از تمام آزمایش ها عبور کند.

"آن گاه ابراهیم، چشمان خود را بلند کرده، دید که قوچی، در عقب وی، در بیشه ای، به شاخ هایش گرفتار شده. پس ابراهیم رفت و قوچ را گرفته، آن را در عوض پسر خود، برای قربانی سوختنی گذراند. و ابراهیم آن موضع را "یهوه یری" نامید، چنان که تا امروز گفته می شود: در کوه یهوه دیده خواهد شد."

- پیدایش ۲۲: ۱۳-۱۴

با انجام این آزمون، خدا یک جنبه ی تازه از خودش را برای ابراهیم مکشوف ساخت. او خود را به عنوان یهوه یا ابراهیم معرفی کرد. این جنبه از شخصیت خداوند به معنای "خداوند می بیند" است. هیچ کس از زمان آدم او را از این جنبه نشناخته بود. خداوند نشان داد که قلب او به دنبال چنین مردان فروتنی است تا دوست او شوند. او جنبه ای از خود را برای ابراهیم آشکار کرد که برای دیگر افراد یک راز به حساب می آید.

اما درک این نکته مهم است که خدا تا زمانی که ابراهیم از آزمون ترس

مقدس اش عبور نکرده بود، جنبه ی "خدا می جوید" خود را آشکار نداشت. بسیاری مدعی اند که جنبه های گوناگون و ویژگی ها و صفات خداوند را می شناسند. با این وجود آن ها در شرایط سخت خدا را اطاعت نمی کنند. آن ها می توانند بسرائند که "یهوه یایرا، کرده مهیا، فیض او کافیسست مرا..." اما این تنها یک سرود است تا زمانی که ما از آزمون سرسپردگی عبور نکرده ایم، چنین بیاناتی از ذهن سرچشمه می گیرد نه از قلب هایمان. در زمانی که ما در شرایط سخت و پرخطر قرار می گیریم، در سرزمین خشک و سرگردانی، اطاعت ماست که موجب می شود خدا خود را به عنوان یهوه یایرا و دوست آشکار سازد. (به اشعیا ۳۵: ۱-۲ نگاه کنید)

"مگر اعمال جد ما ابراهیم نبود که پارسایی او را ثابت کرد، آن گاه که پسر خود اسحاق را بر مذهب تقدیم نمود؟ می بینی که ایمان و اعمال او با هم عمل می کردند، و ایمان او با اعمالش کامل شد. و آن نوشته تحقق یافت که می گوید: ابراهیم به خدا ایمان آورد و این برای او پارسایی شمرده شد، و او دوست خدا خوانده شد."

- یعقوب ۲: ۲۱-۲۳

توجه کنید که ابراهیم به واسطه ی کارهای متناظرش مورد داوری قرار گرفت. اثبات ترس مقدس و ایمان اش، اطاعت اش بود. داشتن ترس خداوند، ایمان به خداوند است. ایمان داشتن به خداوند، اطاعت از اوست. یعقوب خاطرنشان می سازد که اطاعت ابراهیم به وسیله ی ترس مقدس او از خدا، تغذیه می شد و نتیجه اش دوستی با خدا بود. خدا این را روشن می سازد:

"سرّ خداوند با ترسندگان اوست"

- مزمور ۲۵: ۱۴

از این شفاف تر و آشکارتر! این آیه از مزمور ۲۵ را دوباره بخوانید و آن را در قلب خود جای دهید. چرا موعظه ای بی مایه و سطحی در منبر کلیساها فراوان شده است؟ این نتیجه ی یک بیماری فزاینده در کلیساست. این ویروسی است که نام اش "فقدان ترس خداوند" است. خدا گفت

دوستی با خدا

رازهایش را بر کسانی که ترس او را در دل دارند، آشکار می‌سازد. با چه کسی می‌توانید راز دل خود را بازگویید؟ آشنایان یا دوستان صمیمی؟ صد البته، با دوستان صمیمی! وقتی رازها را برای کسانی که صرفاً آشنا هستند بازگو می‌کنیم، دیگر امنیت ندارند. خوب، خدا نیز همین کار را می‌کند، او قلب خود را تنها با کسانی که ترس او را دارند در میان می‌نهد.

مردی که راه های خدا را می‌شناخت

مرد دیگری نیز وجود دارد که خدا او را دوست خود می‌خواند، موسا! او مردی بود که راه های خدا را می‌شناخت. خروج ۳۳: ۱۱ می‌گوید: "و خدا با موسا رو به رو سخن می‌گفت، مثل شخصی که با دوست خود سخن می‌گوید" صورت موسا در حجاب نبود، زیرا او از خدا می‌ترسید. بنابراین او قادر بود با خدا به عنوان یک فرد صمیمی سخن بگوید. نتیجه این بود که:

"طریق های خویش را به موسا تعلیم داد و عمل های خود را به بنی اسرائیل"

- مزامیر ۱۰۳: ۷

به خاطر آن که اسرائیل از خدا نمی‌ترسید، از دوستی و نزدیکی با خدا محروم شد. راه ها و رازهای عهد او بر فرزندان اسرائیل آشکار نگشت. آن ها همان اندازه خدا را می‌شناختند که من رئیس جمهور امریکا را می‌شناسم. من او را بر اساس کارهایی که انجام داده، می‌شناسم. اسرائیلیان از چرایی عهد خدا آگاه نبودند. آن ها قادر به درک انگیزه های خدا، قصد و خواست های قلبی او نبودند.

اسرائیلیان تنها ویژگی های خدا را آن چنان که در دنیای مادی نشان داده بود، درک می‌کردند. آن ها اغلب در درک روش های خود در "گرفتن" یا "مضایقه کردن" زمانی که آن چه که می‌خواستند عیناً به دست نمی‌آوردند، دچار اشتباه می‌شدند.

شناخت خدا صرفاً از طریق دیدن کارهای او در جهان مادی و طبیعی

امکان پذیر نیست. این نوع شناخت مانند این است که یک فرد مشهور را از روی اخباری که در رسانه ها منتشر می شود، بشناسیم. خدا روح است و راه های او از حکمتی که در جهان مادی و طبیعی وجود دارد، پنهان است. (یوحنا ۴: ۲۴ و اول قرنتیان ۲: ۶-۸)

خدا تنها خود را برای کسانی که از او می ترسند، آشکار و مکشوف می سازد. فرزندان اسرائیل قادر به دیدن حکمت یا درک آن چه که پشت تمام کارهای خدا وجود داشت، نبودند. بنابراین آن ها پیوسته در ناهماهنگی با خدا بودند.

ترس خداوند موجب شناختن راه های خدا می شود

موسا بیش تر اوقات می دانست علت انجام کاری توسط خدا چیست. کتاب مقدس این شناخت را خردمندی می نامد. در واقع، موسا اغلب پیش از انجام کاری توسط خدا می دانست او چه کاری انجام خواهد داد، زیرا خدا پیشاپیش آن را برای موسا آشکار می ساخت. کتاب مقدس این شناخت را حکمت می نامد. نویسنده ی مزمور می گوید:

" ترس خداوند ابتدای حکمت است. همه ی عاملین آن ها را خردمندی نیکوست. حمد او پایدار است تا ابدالابد."

- مزمور ۱۱۱: ۱۰ -

ترس خدا، اطاعت از اوست. حتا هنگامی که به نظر می رسد این اطاعت به سود ما نخواهد بود. وقتی ما از خدا می ترسیم، او ما را دوست خود می نامد، او چرایی مسایل و خواست و قصد قلب خود را برای ما مکشوف می سازد. ما شروع به شناخت او نه از اعمال اش بلکه از راه ها و روش هایش می کنیم. به دقت واژه های عیسا به شاگردان در شام آخر را پس از رفتن یهودا بخوانید:

"دوستان من شماييد اگر آن چه به شما حکم می کنم، انجام دهيد. ديگر شما را بنده نمی خوانم، زیرا بنده از کارهای ارباب اش آگاهی ندارد. بلکه

دوستی با خدا

شما را دوست خود می خوانم، زیرا هر آن چه از پدر شنیده ام، شما را از آن آگاه ساخته ام." (یوحنا ۱۵: ۱۴-۱۵)

من شنیده ام که این بخش را به عنوان وعده ی دوستی با خدا می شناسند. البته در این جا آشکارا شرایط برقراری این دوستی، توضیح داده شده است: "اگر آن چه به شما حکم کنم، انجام دهید."

- یوحنا ۱۵: ۱۴

در کلام نویسنده ی مزمور این نوع دوستی با خدا برای کسانی است که از او می ترسند یعنی "ترسندگان خدا"، برای کسانی که بی چون و چرا و بی شرط از کلام او پیروی می کنند.

خداوند می گوید: "دیگر شما را بنده نمی خوانم" شاگردان اش وفاداری خود را به عنوان بنده به مدت سه سال و نیم ثابت کرده بودند. آن ها هنگامی که دیگر شاگردان، مسیح را ترک کردند، با او ماندند.

روزهایی بود که عیسا آن ها را مانند یک بنده تهدید کرده بود. این دوران آزمایش بود. درست همان طور که موسا و ابراهیم نیز تجربه کردند. یک امتحان جدید آغاز شده بود؛ اکنون کلام او نبوتی بود. امتحان با اطاعت تزلزل ناپذیر شاگردان در بالاخانه به اتمام رسید. حکم الهی انجام شد. بالاخانه مکانی بود که قلب افراد را آشکار ساخت.

عیسا گفت: "زیرا بنده از کارهای ارباب اش آگاهی ندارد، بلکه شما را دوست خود می خوانم، زیرا هر آن چه از پدر شنیده ام، شما را از آن آگاه ساخته ام [دوستان من کسانی هستند که خداترس می باشند].

دوستان خدا این عطای شناخت و بصیرت را خواهند داشت، زیرا او نقشه هایش را با دوستان اش در میان می گذارد.

خدا نقشه هایش را با دوستان اش در میان می گذارد

خدا انگیزه ها و نیت های قلب خود را با دوستان اش در میان می گذارد. خدا نقشه هایش را برای دوستان اش مطرح می کند و حتا در اعتماد کامل با

آن ها راز خود را در میان می گذارد.

"آیا آن چه من می کنم، از ابراهیم مخفی دارم؟"

- پیدایش ۱۸: ۱۷

خدا این پرسش را خطاب به فرشته ی خدمت گذاری گفت که با او در حضور ابراهیم بود. سپس خدا رو به ابراهیم کرد و گفت:

"چون که فریاد سدوم و عموره زیاد شده است، و خطایای ایشان بسیار گران، اکنون نازل می شوم تا ببینم موافق این فریادی که به من رسیده، بالتمام کرده اند. و الا خواهم دانست."

- پیدایش ۱۸: ۲۰-۲۱

سپس خداوند با ابراهیم از داوری قریب الوقوعی که بر شهر سدوم و عموره می رفت، سخن گفت. ابراهیم شروع به شفاعت و درخواست از خدا برای نجات جان عادلان نمود.

"و ابراهیم نزدیک آمده گفت: آیا عادل را با شریر هلاک خواهی کرد؟ شاید در شهر پنجاه عادل باشند، آیا آن را هلاک خواهی کرد و آن مکان را به خاطر آن پنجاه عادل که در آن باشند، نجات نخواهی داد؟ حاشا از تو که مثل این کار بکنی که عادلان را با شریران هلاک سازی و عادل و شریر مساوی باشند. حاشا از تو! آیا داور تمام جهان، انصاف نخواهد کرد؟"

- پیدایش ۱۸: ۲۳-۲۵

ابراهیم برای زندگی دیگران که از داوری خدا معاف شوند، درخواست می کرد. تنها یک دوست می تواند با یک پادشاه یا حاکمی که قدرت اجرای داوری دارد، صحبت کند. ورود یک بنده به جهت عریضه یک کار گستاخانه محسوب می شود. اما ابراهیم با خدا وارد یک مذاکره شده بود. ابراهیم از ۵۰ نفر شروع کرد تا به ۱۰ نفر رسید، و خدا مطابق روش خود به جست و جوی ۱۰ نفر عادل در سدوم و عموره پرداخت. آشکار شد که گزارش شرارت موجود در آن جا حقیقی بود، زیرا حتی ۱۰ مرد عادل هم در آن شهر پیدا نشد. خدا تنها لوط، برادر زاده ی ابراهیم و خانواده اش را نجات داد.

دوستی با خدا

خداوند به دوست اش ابراهیم نشان داد که چه برنامه ای دارد. او با ابراهیم راز خود را در میان نهاد. زیرا ابراهیم خداترس بود. ترس ابراهیم او را تا مقام محرم و رازدار خداوند ارتقا بخشید.

فاسد شده توسط دنیا

لوط ممکن است عادل محسوب شود، اما او نیز دنیوی بود. او نیز هیچ درکی از داوری قریب الوقوعی که بر این شهر فاسد می آمد، نداشت. اگرچه او عادل بود، اما هیچ آگاهی از آن چه در حال اتفاق افتادن بود، نداشت. لوط، نمایانگر مسیحیان جسمانی است؛ کسانی که فاقد آتش ترس مقدس خداوند هستند. رابطه ی آن ها با خدا هیچ تفاوتی با رابطه ی طرفداران و ستارگان ندارد. این موضوع را می توان در انتخاب مکان زندگی و سکونت (در میان بت پرستان سدوم و عموره)، نوع گزینش همسر و فرزندانی که در اثر زنا با او، باعث شدند که او پدر موآبیان و عمونیان گردد، مشاهده کرد. لوط چیزی را برگزیده بود که در آغاز به نظر برای او بهترین گزینه بود، اما در پایان مسلم شد که گزینش او بی خردانه بود.

در مقابل، ابراهیم زندگی مجزایی را برگزید. او شهری را انتخاب کرد که خدا سازنده و معمار آن بود. لوط به جای یک زندگی مقدس، رابطه با بی خدایان را برگزید. متأسفانه این گزینش در زندگی لوط و نسل او، به ثمرات یک زندگی گناه آلود و خدانترسانه منتج گردید.

استاندارد لوط توسط خدا تعیین نشده بود؛ این استاندارد توسط جامعه ی پیرامون اش و فرهنگ موجود در آن بر او تحمیل شده بود. لوط، "از فجور بی دینان به ستوه آمده بود - زیرا هر روزه در میان ایشان به سر می برد و روح پارسایش از دیدن و شنیدن کردار قبیحشان در عذاب بود -" (دوم پطرس ۲: ۷-۸)

روز داوری که باید بر لوط همانند دزد در شب می آمد، به واسطه ی رحمت خداوند و دوستی اش با ابراهیم، نیامد. خداوند فرشتگان پیام

آورش را فرستاد، درست همان گونه که نبیان خود را با پیغام هشدار برای ایمان داران جسمانی به کلیسا می فرستد، کسانی که هنوز به داوری قریب الوقوع او بی توجه اند.

در هنگامه ی آن خشم و داوری، همسر لوط به پشت سر خود نگاه کرد. به او هشدار داده شده بود هنگامی که خدا ویرانی عظیم خود را بر آن شهر که از شرارت پرشده بود، می فرستد به پشت سر خود نگاه نکند. اما نفوذ دنیا در همسر لوط چنان بود که کشش آن بسیار قوی تر از ترس خداوند بود. به همین دلیل است که عیسا به ایمان داران عهد جدید هشدار می دهد که همسر لوط را به یاد داشته باشند. (لوقا ۱۷: ۳۲)

ابراهیم از خدا می ترسید. او دوست خدا بود. لوط فاقد تمامی این ها بود، اما اندکی در او وجود داشت. ترس او نسبت به خداوند تنها به اندازه ای بود که او را از داوری ناگهانی خدا رهایی بخشد، اما داوری در نهایت بر او و کسانی که به دنبال او بودند، قرار گرفت.

لوط بعدها نشان داد که نه قلب خدا را می شناسد و نه راه های او را. یعقوب با صراحت به بعضی از ایمان داران اشاره می کند:

"ای زناکاران، آیا نمی دانید دوستی با دنیا دشمنی با خداست؟ هر که در پی دوستی با دنیاست، خود را دشمن خدا می سازد."

- یعقوب ۴: ۴

شما نمی توانید دنیا را دوست داشته باشید و دوست خدا هم باشید. یعقوب شرایط ایمان دارانی را که هنوز به دنبال رابطه با دنیا هستند، همانند زناکاران می داند و آن ها را دشمن خدا خطاب می کند. سلیمان به ما می گوید:

"هر که طهارت دل را دوست دارد و لب های ظریف دارد پادشاه دوست او می باشد"

- امثال ۲۲: ۱۱

تنها کسانی که قلب خالص دارند، می توانند دوست خدا باشند. ما باید از خود بپرسیم آیا قلب من خالص است؟ آیا عشق من به او دارای خلوص

دوستی با خدا

است؟ محبت به خدا برانگیزاننده ی خواست خالص شدن است، اما به تنهایی قادر نیست قلب ما را پاک و خالص گرداند. ما می توانیم با بالاترین احساسات بگوییم که خدا را دوست داریم، اما هم چنان دنیا را هم دوست داشته باشیم. چه چیزی توان پاک و خالص نگاه داشتن ما را در پیشگاه این پادشاه پر جلال داراست؟ پولس به روشنی به این سوال پاسخ می دهد:

"پس ای عزیزان، حال که این وعده ها از آن ما است، بیایید خود را از هر ناپاکی جسم و روح بزداییم و با ترس از خدا، تقدس را به کمال رسانیم."
- دوم قرنتیان ۷: ۱

تقدس و پاکی و خلوص حقیقی قلب، در ترس خداوند است که کامل شده و به بلوغ می رسد. "از رحمت و راستی، گناه کفاره می شود، و به ترس خداوند، از بدی اجتناب می شود." (امثال ۱۶: ۶)
اما بیایید دوباره به قسمت نخست آیه نگاه کنیم: "پس ای عزیزان، حال که این وعده ها از آن ماست... کدام وعده ها؟ این وعده ها در آیات پیشین بیان شده اند. بیایید آن را بخوانیم:

"و معبد خدا و بت ها را چه سازگاری است؟! زیرا ما معبد خدای زنده ایم. چنان که خدا می گوید: بین آن ها سکونت خواهم گزید و در میانشان راه خواهم رفت و من خدای ایشان خواهم بود و آنان قوم من خواهند بود. پس، خداوند می گوید: از میان ایشان بیرون آید و جدا شوید. هیچ چیز ناپاک را لمس نکنید و من شما را خواهم پذیرفت. من شما را پدر خواهم بود و شما مرا پسران و دختران خواهید بود، خداوند قادر مطلق می گوید."
- دوم قرنتیان ۶: ۱۶-۱۸

این دقیقاً بیان خدا در چگونگی خواست اش در ساکن شدن با جلال اش در میان فرزندان اسرائیل در میان صحرا است. او گفت: "و در میان بنی اسرائیل ساکن شده، خدای ایشان می باشم." (خروج ۲۹: ۴۶) و دوباره: "و در میان شما خواهم خرامید و خدای شما خواهم بود و شما قوم من خواهید بود." (لاویان ۲۶: ۱۲)

این یک تصویر متناظر است: او همان خداست. او در مکان آلوده و غیر مقدس ساکن نخواهد شد.

بیایید تا معنای کامل این حقیقت را برای امروز خود درک کنیم. خدا شرایط و ملزومات عهد خود را با ما ترسیم کرده که بر اساس آن ما باید در جلال او ساکن شویم. ما باید از سیستم دنیا خارج و جدا شویم. این نتیجه ی عملکرد مشترک ترس خداوند و فیض اوست. به همین دلیل است که پولس این باب را با تقاضا از کلیسای قرنتس شروع می کند: "از شما استدعا داریم که فیض خدا را بیهوده نیافته باشید" (دوم قرنتیان ۶: ۱) در نامه ای دیگر، پولس مقصود خود را بیش تر آشکار می کند. او ما را به طور جدی به سمت تقدس، تشویق می کند. چراکه اگر چنین نکنیم، خدا را نخواهیم دید :

"سخت بکوشید که با همه ی مردم در صلح و صفا به سر برید و مقدس باشید، زیرا بدون قدوسیت هیچ کس خداوند را نخواهد دید. مواظب باشید کسی از فیض خدا محروم نشود، و هیچ ریشه ی تلخی نمو نکند، مبادا موجب ناآرامی شود و بسیاری را آلوده کند."

- عبرانیان ۱۲: ۱۴-۱۵

بار دیگر توجه کنید که پولس می گوید که ما فیض خدا را عبث نیافته باشیم! ممکن است تا به حد فیض خدا نرسیم. پولس سعی می کند تا برای ما شرح دهد که چه چیزی فیض را در زندگی ما فعال و موثر می گرداند:

"پس چون پادشاهی ای را می یابیم که تزلزل ناپذیر است، بیایید شکر گزار باشیم و خدا را با ترس و هیبت عبادتی پسندیده نماییم." (عبرانیان ۱۲: ۲۸)

ترس خدا جلوی عبث بودن فیض خدا را در زندگی ما می گیرد. این ترس مانع خواست ما در ارتباط با دنیا می شود. این فیض خداست که در همراهی با ترس خدا در ما تقدس یا قلب خالص را می آفریند. خدا وعده می دهد که اگر ما خود را از آلودگی های دنیا پاک کنیم، او با جلال اش در ما ساکن خواهد شد. هلولیا!

دوستی با خدا

ترس مقدس، به خدا جایگاهی
پر جلال، پر حرمت، قابل پرستش
و ستایش را که او سزاوارش
است، می دهد.

برکات ترس مقدس

"پس ختم تمام امر را بشنویم، از خدا بترس و اوامر او را نگاه دار، چون که تمامی تکلیف انسان این است."

- جامعه ۱۲: ۱۳

ما به طور گسترده ای درباره ی ترس خداوند، بحث و بررسی کردیم. با این وجود، برای ما غیرممکن است که کامل باشیم. ترس خداوند موضوعی است که نمی توان به طور کامل آن را به پایان برد. مهم نیست که چه تعداد کتاب در این باره نوشته شود. این یک مکاشفه ی پیوسته است. این همان محبت حقیقی خداست. امثال ۲۳: ۱۷ می گوید: "به جهت ترس خداوند تمامی روز غیور باش"، اما ما نمی توانیم در برابر خود آتش آن قدر غیور باشیم. چون پرداختن به تمام جزئیات ترس خداوند در یک محدوده ی موضوعی محال است، به همین ترتیب تعریف کردن و توضیح دادن آن نیز امری دشوار است. این موضوع دربرگیرنده ی یک گستره ی وسیع مانند نیروی محبت خداوند است. تعریفی که من ارائه کرده ام، محدود و صرفاً یک شروع است. زیرا بیان و تشریح تغییرشکل یافتن درونی قلب با واژگان غیرممکن است. ما در دانش مکاشفه ای خداوند تا ابدیت به طور پیوسته رشد خواهیم کرد. به طور نسبی، مکاشفه ی محبت او و ترس مقدس ما نسبت به او افزایش خواهد یافت. ترس از انسان در تضاد با ترس از خداوند است. ترس از انسان دام می گستراند. (امثال ۲۹: ۲۵) ما این ترس غیرمقدس را در مقیاس کوچک

با این فرض که در ارتباط با درک ترس خداوند است، بررسی کرده ایم. اغلب ما می فهمیم که چه چیزی جزو تعالیم اولیه است و چه چیزی نیست. با این فرض من ترس از انسان را تعریف خواهیم کرد.

ترس از انسان، ماندن در خطر، اضطراب، ترس، دلهره، شک یا لرزیدن در برابر انسان فانی است. این به دام افتادن توسط این نوع ترس، زندگی را به سمت گریز، پنهان شدن از ترس آسیب دیدن یا سرزنش شدن و مورد انتقاد قرار گرفتن می کشاند و فرد پیوسته در حال اجتناب از رددش و مواجهه است. چنین افرادی به تدریج آن قدر گرفتار حفاظت از خود می شوند که به زودی در خدمات خود برای خدا بی اثر می شوند. از کاری که این افراد می توانند انجام دهند، باید ترسید، آن ها خدا را نیز تکذیب خواهند کرد.

ترس از خدا شامل احترام گذاشتن و تکریم و مقدس شمردن خداوند است (اگرچه محدود به این موارد نمی شود)، زیرا ما خوانده شده ایم که در حضور او با احترام و ترسان بایستیم. ترس مقدس ما به خدا جایگاه جلال، پرحرمت، شایسته ی پرستش و ستایش را که او سزاوارش است، می دهد. (توجه کنید که این آن چیزی است که او شایسته اش می باشد، نه آن که ما فکرکنیم او سزاوارش است.)

هنگامی که ما خواست او را بالاتر و فراتر از خواست خود قرار داده و برایش ارزش قایل ایم و از آن چه او متنفر است، متنفریم و آن چه را که او دوست دارد، دوست داریم و در حضور او و کلام او با ترس و احترام حاضر می شویم، او این جایگاه والا را در قلب و زندگی ما حفظ خواهد کرد. این کلام را بشنوید و بر روی آن تفکر و تامل کنید: " شما آن چه را که از آن می ترسید، خدمت خواهید کرد. " اگر از خدا می ترسید، او را خدمت خواهید کرد. اگر از انسان می ترسید، انسان را خدمت خواهید کرد. شما باید انتخاب کنید.

اکنون می توانید درک کنید که چرا سلیمان پس از یک زندگی مملو از موفقیت و در عین حال سخت، می تواند بگوید: " پس ختم تمام همه را بشنویم. از خدا بترس و اوامر او را نگاه دار چون که تمامی تکلیف انسان

این است." (جامعه ۱۲: ۱۳)

سلیمان در تمام طول زندگی اش در جست و جوی حکمت بود. او آن را به دست آورد و حکمت راهنمای او به سوی موفقیت های عظیم بود. با این وجود او در سال های پایانی زندگی، دچار یک دوران سخت و ناملازمات گردید. ترس خداوند در قلب او ضعیف و محو شد. او دیگر از دستورات خداوند اطاعت نمی کرد. او از میان اقوام دیگر همسرانی برگزید و شروع به پرستش و خدمت خدایان آن ها نمود. او در پایان زندگی اش پشت سر خود را نگرست و پس از تامل فراوان کتاب جامعه را نوشت. در این کتاب، سلیمان زندگی به دور از ترس خداوند را شرح می دهد. پاسخ او به تمام سوالات باطل اباطیل است!

در پایان کتاب، او نتیجه می گیرد که تمام زندگی در ترس خداوند و نگاه داشتن احکام و دستورات او خلاصه می شود!

برکت های ترس خداوند

من شما را به خواندن کتاب مقدس و پیدا کردن بخش هایی که در آن به موضوع ترس خداوند می پردازد، تشویق می کنم. آن ها را برای آینده به عنوان یک مآخذ ثبت کنید. من در جست و جوی خود، توانستم بیش از ۵۰ صفحه ی تایی گردآوری کنم. هم چنین توانستم وعده های بسیار آشکار و مشخصی را برای کسانی که از خدا می ترسند، پیدا کنم. اجازه دهید بخش اندکی از آن ها را با شما در میان بگذارم:

ترس خداوند...

* قلب های ما را در جایگاهی قرار می دهد که پاسخ ها را دریافت می کنیم:

"او در ایام زندگی خود بر زمین، با فریادهای بلند و اشک ها به درگاه او که قادر به رهانیدنش از مرگ بود، دعا و استغاثه کرد و به خاطر تسلیم اش به خدا مستجاب شد." (عبرانیان ۵: ۷)

* ما را مطمئن می سازد که عظمت احساس او فراوان است.

ترس خداوند

"فرشته ی خداوند گرداگرد ترسندگان او است؛ اردو زده، ایشان را می رهاند."
(مزمور ۳۴: ۷)

* تضمین کننده ی توجه دایمی خداوند است.

"اینک چشم خداوند بر آنانی است که از او می ترسند، بر آنانی که انتظار رحمت او را می کشند." (مزمور ۳۳: ۱۸)

* موجب تدارک و تامین او می گردد.

"ای مقدسان خداوند از او بترسید زیرا که ترسندگان او را کمی نیست." (مزمور ۳۴: ۹)

* ما را مشمول یک محبت عظیم می سازد.

"زیرا آن قدر که آسمان از زمین بلندتر است، به همان قدر رحمت او بر ترسندگانش عظیم است." (مزمور ۱۰۳: ۱۱)

* نیاز ما را به خوراک برطرف می سازد.

"ترسندگان خود را رزقی نیکو داده است. عهد خویش را به یاد خواهد داشت تا ابدالابد." (مزمور ۱۱۱: ۵)

* وعده ی حفاظت می دهد.

"ای ترسندگان خداوند، بر خداوند توکل نمایید. او معاون و سپر ایشان است." (مزمور ۱۱۵: ۱۱)

* خواسته های ما را برآورده می سازد و ما را از آسیب می رهاند.

"آرزوی ترسندگان خود را به جای می آورد و تضرع ایشان را شنیده، ایشان را نجات می دهد." (مزمور ۱۴۵: ۱۹)

* حکمت، درک و تدبیر می بخشد.

"ابتدای حکمت ترس خداوند است، و معرفت قدوس فطانت می باشد."
(امثال ۹: ۱۰-۱۱)

* اطمینان و حافظ من در رویارویی با مرگ است.

"در ترس خداوند اعتماد قوی است و فرزندان او را ملجا خواهد بود. ترس

برکات ترس مقدس

خداوند چشمه ی حیات است، تا از دام های موت اجتناب نمایند." (امثال ۱۴: ۲۶-۲۸)

* موجب آرامش ذهن و خاطر جمعی می گردد.

"اموال اندک با ترس خداوند بهتر است از گنج عظیم با اضطراب." (امثال ۱۵: ۱۶)

* منجر به کمال شادی و رضایت می شود.

"ترس خداوند مودی به حیات است، و هر که آن را دارد در سیری ساکن می ماند، و به هیچ بلا گرفتار نخواهد شد." (امثال ۱۹: ۲۳)

* به سوی ثروت و افتخار در زندگی هدایتان می کند.

"جزای تواضع و خداترسی، دولت و جلال و حیات است." (امثال ۲۲: ۴)
* ما را در مسیر زندگی حفظ می کند.

"و عهد جاودانی با ایشان خواهم بست که از احسان نمودن به ایشان بر نخواهم گشت و ترس خود را در دل ایشان خواهم نهاد تا از من دوری نوزند." (ارمیا ۳۲: ۴۰)

* خانه ای ایمن برایمان فراهم می کند.

"و واقع شد چون که قابله ها از خدا ترسیدند، خانه ها برای ایشان بساخت." (خروج ۱: ۲۱)

* ما را هدایت کرده و مسایل را شفاف می سازد.

"کیست آن آدمی که از خداوند می ترسد؟ او را به طریقی که اختیار کرده است خواهد آموخت." (مزمور ۲۵: ۱۲)

* منجر به کمال خوشی در کار و رسیدن به یک زندگی مبارک می شود.

"خوشابحال هر که از خداوند می ترسد و بر طریق های او سالک می باشد. عمل دست های خود را خواهی خورد. خوشا به حال تو و سعادت با تو خواهد بود. زن تو مثل مو بارآور به اطراف خانه ی تو خواهد بود و پسرانت مثل نهال های زیتون، گرباگرد سفره ی تو. اینک همچنین مبارک خواهد بود

ترس خداوند

کسی که از خداوند می‌ترسد. " (مزمور ۱۲۸: ۱-۴)

* موجب موفقیت ما در رهبری می‌شود.

"و از میان قوم، مردان قابل را که خدا ترس و مردان امین، که از رشوت نفرت کنند، جستجو کرده، بر ایشان بگمار، تا روسای هزاره و روسای صده و روسای پنجاه و روسای ده باشند." (خروج ۱۸: ۲۱)

"خدا ی اسراییل متکلم شد و صخره ی اسراییل مرا گفت: آن که بر مردمان حکمرانی کند، عادل باشد و با خدا ترسی سلطنت نمایند." (دوم سموئیل ۲۳: ۳)

این ها بخشی از وعده های خدا برای کسانی است که از او می‌ترسند. وعده های بسیاری وجود دارد. شما را به پیدا کردن آن ها از طریق مطالعه ی کلام خدا تشویق می‌کنم.

سخن پایانی

ترس خدا قلب ما را نورانی و روشن می سازد، بدون توجه به این که چه مدت است نجات یافته ایم. در واقع این کلید مقدماتی برای دریافت نجات است. پولس اعلام می کند: " ای افراد خداترس، این پیغام نجات برای ما فرستاده شد " (اعمال ۱۳: ۲۶) بدون ترس مقدس ما قادر به تشخیص نیاز خود به نجات نیستیم.

مهم نیست در چه جایگاه روحانی قرار دارید، تشویق تان می کنم که با من دعا کنید. اگر پیش تر خود را به خداوند تسلیم نکرده اید، اکنون زمان تسلیم کردن زندگی تان به اوست. شما کلام را شنیده اید و ایمان در قلبتان ایجاد شده است. اگر روح القدس در شما یک الزام عمیق ایجاد کرده و آماده ی ترک دنیا و برگشتن از گناهان و تسلیم کامل خود به او هستید، اکنون زمان این کار است. اکنون وقت آن است که تصمیم بگیرید تمامیت زندگی خود را تسلیم خداوندی او بسازید. اکنون زمان انجام این کار از طریق دعاست:

« ای پدر آسمانی، به نام عیسا خود را فروتن می سازم و به سوی تو خود را می کشانم تا محبت و فیض تو را بجویم. کلام تو را شنیده ام و مشتاق محبت و ترس تو هستم. اکنون درون قلب ام شناخت تو متولد می شود. می خواهم مرا برای زندگی گستاخانه و خالی از احترامی که نسبت به تو پیش از آمدن به سویت داشتم، ببخشی. از تمام بی حرمتی ها و ریاکاری هایی که در زندگی ام داشته ام، توبه می کنم.

به سوی تو باز می گردم عیسا! ای منجی و خدای من! تو خدای من هستی، آقای من و من تمام زندگی ام را به تو می سپارم. مرا با محبت و ترس مقدس ات پر ساز. می خواهم تو را از نزدیک در گستره ای ژرف تر از آن چه تا به حال هرچیز و هرکس دیگر را شناخته ام، بشناسم. من نیاز و بستگی خود را به روح القدس می شناسم و می خواهم مرا اکنون پرسیازی.

خداوند، تو در کلام ات وعده داده ای آن گاه که به سویت با تمام قلب

ترس خداوند

خویش بازگردم، روح القدس تصویر و شخصیت تو را برای ما می‌گشاید و من از جلال به جلال تغییر خواهم کرد. هم چون موسا، من نیز می‌خواهم روی تو را ببینم. در این جایگاه مخفی و رازآلود، من نیز دگرگون خواهم شد.

خداوند عیسا، از تو برای فیض و محبت فراوان و عظیم ات که به من ارزانی داشته ای، برای همه ی آن چه که انجام داده ای و تمام آن چه انجام می‌دهی، سپاس گزارم. جلال و حرمت و ستایش از حال تا ابدالابد بر تو باد. آمین!»

"بر او که قادر است شما را از لغزش محفوظ نگاه دارد و بی عیب و با شادی عظیم در حضور پر جلال خود حاضر سازد، بر آن خدای یکتا و نجات دهنده ی ما، به واسطه ی عیسا مسیح، خداوند ما، از ازل، حال، و تا ابد، جلال و شکوه و توانایی و قدرت باد! آمین." (یهودا ۲۴-۲۵)

ترس خداوند

کشف کلید شناخت صمیمانه خدا

Messenger
International
MessengerInternational.org



این مجموعه و منابع دیگر را
می‌توانید در سایت زیر دانلود کنید:
www.CloudLibrary.org

سی‌دی پیوست ۱

جان بیور



این سی‌دی ضمیمه شده، هدیه‌ای است شخصی از طرف جان بیور به شما. این سی‌دی امکان دست‌یابی به منابع دیگر را به شما خواهد داد تا بتوانید مطالعه‌ی بیشتری بر این درس مهیج داشته باشید و آن را با دیگران در میان بگذارید! شما را تشویق می‌کنیم که هر کدام از بخش‌های این دوره آموزشی را توزیع و پخش نمایید. می‌توانید فایل‌ها را برای دیگران بفرستید، آن را در میان شاگردان خود توزیع کنید، و در اینترنت آپلود کرده و کپی دروس را پرینت و توزیع نمایید. این سی‌دی به‌طور مخصوص به منظور تشویق ایمان‌داران مسیحی در سراسر دنیا تهیه شده تا الهام‌بخش آنان باشد.

این درس و درس‌های دیگر (به زبان شما) از «جان و لیزا بیور» برای دانلود در سایت‌های زیر موجود است:

www.MessengerInternational.org
www.CloudLibrary.org

منابع دیگر نیز به زبان‌های مختلف برای مشاهده و دانلود، در سایت Youtube.com و Youku.com و دیگر سایت‌های رسانه‌ای موجود می‌باشند.

گنجینه‌ی نجات، حکمت و معرفت را بگشایید

امروزه بیش از هر زمان دیگری در کلیسا، دعاهايمان و در زندگی شخصی مان جای یک مفهوم خالی است. آن مفهوم، ایجادکننده‌ی صمیمیت در رابطه‌ی ما با خداست. عنصری است که زندگی ما را واقعی و خالص می‌گرداند. چیزی است که ما را تبدیل به فرزندان از خداوند می‌کند که حقیقتاً توسط روح القدس هدایت می‌شوند. آن مفهوم چیزی نیست به جز ترس خداوند.

در این کتاب مجذوب‌کننده، «جان بیور» نویسنده کتاب، نیاز ما را به ترس خداوند آشکار می‌کند. نویسنده با سبک نگارش محبت‌آمیز خود، در حالی که ما را با مسایل مختلف روبه‌رو می‌سازد، همچنین تشویق مان می‌کند تا در پرستش و زندگی روزمره مان، احترامی تازه نسبت به خداوند داشته باشیم. او به ما نشان می‌دهد که چگونه ترس خداوند، کلید شناخت اوست. خداوند مشتاق است خود را به انسان‌ها بشناساند و این کتاب به ما نشان می‌دهد که هر نزدیک شدنی بدون ترس خداوند، بدون تردید دآوری خواهد شد.

این پیغام عمیق، شما را برمی‌انگیزاند تا به خدا احترام بگذارید. به این ترتیب در زندگی‌تان انقلابی ایجاد خواهد شد!

جان بیور نویسنده‌ای مطرح و سخنرانی برجسته است. او و همسرش لیزا که او نیز نویسنده‌ای سرشناس است، در سال ۱۹۹۰ مینیستری جان بیور را بنیاد نهادند. این مینیستری اکنون به یک مینیستری بین‌المللی چندمنظوره گسترش یافته است که شامل برنامه هفتگی تلویزیونی آنها نیز می‌باشد.

موسسه «مسنجر» در ۲۱۴ ملیت فعالیت می‌کند. جان بیور کتاب‌های مختلفی را به نگارش درآورده که از میان آنها می‌توان به «شکستن ترس»، «دام شیطان»، و «در پناه» اشاره نمود.



این مجموعه شامل DVDهای پیوست کتاب ترس خداوند است



این مجموعه و منابع دیگر را می‌توانید در سایت زیر دانلود کنید:

www.CloudLibrary.org

این کتاب، هدیه‌ای است رایگان

از طرف نویسنده، و قابل فروش نمی‌باشد



teach reach rescue
Messenger International
MessengerInternational.org

